

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه تخصصی

تاریخ و پژوهش

سال اول - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۵

شماره پروانه: ۷۶۸۶۸

مدیر مسئول و صاحب امتیاز: دکتر عبدالرحیم قاضی

سر دبیر: غلامحسین نوعی

مدیر داخلی: ایرج رضانی

ویراستار ادبی: ماهم عاشوری دوجی

صفحه آرایی و طراح جلد: بهاره عزت تبار

هیأت تحریریه:

دکتر امید سپهری راد عضو هیأت علمی گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

دکتر محمدنبی سلیم عضو هیأت علمی گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود

دکتر امیر نعمتی لیمایی دکترای تاریخ ایران اسلامی، مشاور امور علمی، دانشگاه عدالت تهران

دکتر خلیل نعمتی عضو هیأت علمی گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری

دکتر علی اکبر شهابادی عضو گروه تاریخ آموزش و پرورش تبادکان

دکتر عبدالرحیم قاضی دکترای تاریخ باستان، دانشگاه فرهنگیان گلستان

دکتر تورج تیموری دکترای تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه پیام نور

لیلا ساجع فوق لیسانس تاریخ ایران باستان، دانشگاه فردوسی مشهد

محمد قجقی فوق لیسانس تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر علی یحیایی عضو هیات علمی دانشگاه حکیم سبزواری

پیمان ابوالبشری دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد

مجله در ویراستاری، تنظیم و تلخیص مطالب آزاد است. ترتیب مقاله ها نشان دهنده ارزش علمی یا شخصیت نویسندگان نیست. دیدگاه های مندرج در نوشته ها الزاماً مبین نظر مجله نیست.

شرایط پذیرش مقالات:

فصلنامه تاریخ و پژوهش ضمن دعوت از تمامی محققان و دانشجویان محترم جهت ارائه ی مقالات و آثار علمی خود و چاپ در مجله، خواستار توجه به نکات ذیل در تهیه ی مقالات مورد نظر می باشد:

- ۱- مقالات باید محتوای تاریخی داشته و یا بین رشته ای با تاریخ باشد.
- ۲- زبان رسمی نشریه فارسی است. (با این حال مقاله های به زبان انگلیسی نیز قابل بررسی خواهد بود.)
- ۳- علاوه بر قرار گرفتن موضوع مقاله در دامنه تخصصی مجله، مقاله یا بخشی از آن نباید در هیچ مجله ای در داخل یا خارج از کشور در حال بررسی بوده یا منتشر شده باشد یا هم زمان برای سایر نشریه ها ارسال نشده باشد.
- ۴- مسئولیت صحت و سقم مطالب مقاله به لحاظ علمی و حقوقی و مسئولیت آراء و نظرات ارائه شده به عهده نویسنده مسئول مکاتبات است و چاپ مقاله به معنی تأیید تمام مطالب آن نیست.
- ۵- نشریه در رد یا قبول، ویرایش، تلخیص یا اصلاح مقاله های پذیرش شده آزاد است.
- ۶- مقاله پس از دریافت، نخست در هیأت تحریریه بررسی و ارزیابی می شود و در صورت داشتن شرایط لازم، برای داوران ارسال می گردد. پس از وصول دیدگاه های داوران، نتایج و امتیازات کسب شده در هیأت تحریریه مطرح می شود و در صورت کسب امتیازات کافی و پذیرش آن، در نوبت چاپ قرار می گیرد.
- ۷- فصلنامه در ویراستاری ادبی مقالات، بدون تغییر محتوای آن ها آزاد است.
- ۸- پس از چاپ مقاله نسخه ای از نشریه حاوی مقاله مورد نظر به تعداد نویسندگان، برای نویسنده مسئول مکاتبات ارسال خواهد شد.
- ۹- گواهی پذیرش مقاله پس از اتمام مراحل داوری و ویراستاری و تصویب نهایی هیأت تحریریه توسط سردبیر مجله صادر و به اطلاع نویسنده مسئول خواهد رسید.

شیوه نگارش مقالات:

- ۱- مقاله ارسالی، بیش از ۲۰ صفحه A4 نباشد.
- ۲- مقاله با قلم نازنین شماره ۱۴، با فاصله ۳ سانتی متر از هر طرف، تحت برنامه Word تایپ شود و از طریق ایمیل rahimghazi55@gmail.com ارسال گردد.
- ۳- عنوان مقاله باید کوتاه و گویا باشد.
- ۴- نام مؤلف یا مؤلفان همراه با درجه علمی، نشانی محل کار و نشانی اینترنتی (email) ذکر شود.
- ۵- چکیده فارسی حداکثر پانزده سطر (۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) باشد.
- ۶- کلید واژه فارسی حداکثر هفت کلمه باشد.
- ۷- مقاله باید دارای مقدمه روشن و دقیق باشد؛ چنان که خواننده را برای ورود به مبحث اصلی آماده سازد.
- ۸- مقاله باید دارای نتیجه گیری دقیق باشد.
- ۹- ارجاع مقالات باید در پایین هر صفحه (پاورقی) و به شیوه زیر باشد:

الف- کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار). عنوان کتاب. نام و نام خانوادگی مترجم. شماره جلد. نوبت چاپ. محل نشر: نام ناشر، شماره صفحه.

ب- مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار). «عنوان مقاله». نام و نام خانوادگی مترجم. نام نشریه. سال، شماره، شماره صفحه.

۱۰- منابع و مآخذ پایانی باید به ترتیب زیر ذکر شود:

الف- کتاب: نام خانوادگی (شهرت)، نام. (سال انتشار). نام کتاب، نام مترجم یا مصحح، شهر محل نشر: نام ناشر، نوبت چاپ.

ب- نشریه: نام خانوادگی (شهرت)، نام. (سال انتشار). «عنوان مقاله» نام نشریه، شماره دوره، صفحات (از ص تا ص).

ج - مجموعه مقالات: نام خانوادگی، نام. (سال انتشار). عنوان مقاله «درون گیومه»، نام گردآورنده یا ویراستار، نام مجموعه مقالات، محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله (از ص تا ص).

د- سایت های اینترنتی: نام خانوادگی، نام. (آخرین تاریخ). «عنوان موضوع»، نام و نشانی اینترنتی به صورت ایتالیک.

ه: لوح فشرده: نام خانوادگی، نام. (سال انتشار). عنوان، نام لوح فشرده، محل نشر: نام ناشر.

برگ درخواست اشتراک

«فصلنامه تاریخ و پژوهش»

- ۱- برای اشتراک یکساله مجله مبلغ ۶۰۰۰۰۰ ریال به حساب سیبا ۰۳۴۸۵۵۶۰۱۹۰۰۵ و یا شماره روی کارت ۶۰۳۷۹۹۷۱۵۸۵۷۵۷۴۷ به نام عبدالرحیم قاضی نزد بانک ملی واریز کنید.
- ۲- برگ اشتراک را همراه با اصل فیش بانکی به نشانی استان گلستان، شهرستان گنبد کاووس، خیابان منوچهری، پلاک ۸۴، کد پستی ۴۹۷۱۶۴۳۱۵۹ ارسال نمایید.
- ۳- در صورت تغییر آدرس، مراتب را به وسیله نامه یا ایمیل به اطلاع امور مشترکین مجله برسانید.

نام:	نام خانوادگی:	شغل:
میزان تحصیلات:	موبایل:	ایمیل:
آدرس پستی:		

نشانی دفتر مجله: استان گلستان، شهرستان گنبد کاووس، خیابان منوچهری،

پلاک ۸۴، کد پستی ۴۹۷۱۶۴۳۱۵۹

تلفن ۰۱۷۳۳۲۲۸۵۷۴ - همراه ۰۹۱۱۲۷۶۷۱۶۷

ایمیل: rahimghazi55@gmail.com

فهرست مقالات

- سخن سردبیر ذ
- سیمای اجتماعی و فرهنگی شیراز در عهد صفوی ۱
احمد کاظمی، دکتر محمدیوسف کریم جمالی، دکتر حسین میرجعفری
- آخوند ملاقربانعلی زنجانی و تفکر مشروعه‌خواهی ۲۹
دکتر علی امینی‌زاده
- ازدواج‌های سیاسی بین سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی در دوران طغرل بیگ ۴۵
دکتر تورج تیموری
- سیاست و فرهنگ در روزگار تیموری ۷۹
دکتر امیر نعمتی لیمائی، غزال حمیدی
- جنبش باسماچی در آسیای مرکزی (۱۹۳۰-۱۹۱۶م) ۱۰۱
ح.ب. باکسوی، محمد قجقی (مترجم)
- روابط ساسانیان با عربستان جنوبی ۱۲۳
دانیل پوتس، دکتر عبدالرحیم قاضی (مترجم)
- بررسی تاثیر بیزانس بر تاسیس دارالندوه و سیر تحول آن ۱۴۳
محمد حبیب‌پور لداری، لیلا نریمان فرد

به نام خداوند جان و خرد

دیباچه

جنبش اول که قلم برگرفت

حرف نخستین ز سخن برگرفت

باید نوشت زیرا نوشتن با دو اندیشه همراه است: اندیشه قبل از آن و اندیشه پس از آن و اندیشیدن مقدس است زیرا دستمایه شناخت و شرط هر صلاح و اصلاح می باشد .
باید نوشت ولی قبل از آن باید خوب اندیشید و تامل کرد، چرا که به گزاف و بیهودگی در منظر نسل هوشمند و نکته سنج ایرانی نمی توان سخن گفت و البته نباید گفت قبل از آن که بنویسیم، باید هدف، ضرورت، شیوه و تاثیر آن نوشته را بررسی کنیم و با نوشته ها و واژه ها، بسازیم و بهسازیم. این بدان معنا نیست که گرفتار وسواس شویم و در تردید نوشتن و نانوشتن چنان سرگردان شویم که از پویایی باز مانیم! قدری تامل، دقت و مشورت کافی است و سپس باید قلم در دست گرفت و با نام خدا از هر چه که دلتنگیم و درباره هر چه مفید و سازنده می دانیم، بنویسم. از تحقیقات علمی گرفته تا پژوهش های دانشجویی

تولد علم و هنر و اندیشه، ارزشمندترین اثر وجودی انسان است، فقط با یک شرط و نه هیچ چیز دیگر! به شرط آنکه در خدمت انسان باشد. کلبه های خاموش خاطره ها را به شمع امید روشن کند، بوته های خشک نشاط را به شکوفه های تلاش بیاراید، بر لبهای بی رنگ سرگشتگی، لبخند وصال بنشانند، روحیه تعاون و همیاری را مضاعف کند، غباری بروید و خاری نفشانند. این شما و این صفحه های سفید و قلم های سبز. چشم به راه سلام های آشنای شما.

اما از این بین. چرا تاریخ و پژوهش فرهنگی؟

نگهبانی از میراث علمی و فکری پشתיبان، برای حفظ هویت ملی و غنی ساختن فرهنگی ملی امری بایسته و ضروری است. علاوه بر این، رشد و تکامل علوم بدون بهره گیری از میراث گذشتگان امکان پذیر نمی باشد. نسل جدید از آنجا آغاز می کند که نسل پیش از وی به او سپرده است. بنابراین آگاهی و بهره مندی از سرمایه های نسل جدید تنها

نباید مصرف کننده میراث مادی و معنوی گذشتگان باشد، بلکه باید خلاق و آفریننده آثار جدید نیز باشد. پسینیان همواره باید به میراث پیشینیان پردازند و ضمن استفاده از دست آوردهای آنان، موارد دیگری بر آن ها بیافزایند.

در زمینه تاریخ باید گفت که آموختن و فراگیری تاریخ به معنی آگاهی بخشیدن به اوضاع و احوال و سرگذشت اقوام و ملل جهان، براساس شناخت اسناد و مدارک بر جای مانده و تجزیه و تحلیل آنها به شیوه علمی است. حس کنجکاوی، اشتیاق، تفکر، نوآوری و شناخت پیشینیان می تواند راهگشای تصمیم گیری برای نسل های آینده باشد.

اما نشریه ای که پیش رو دارید، به عنوان یک مجله تخصصی به همه اندیشه های مطابق قانون، نه بر خلاف قانون، احترام می گذارد هر چند که بیان کننده دیدگاه های مختلف باشد. بی تردید نشریات علمی عرصه ای است برای عرضه و همآوردی اندیشه ها. هر انسان فرهیخته می داند که هر آن چه در این نشریات منتشر می شود لزوماً مورد تایید دست اندرکاران آن نمی باشد، زیرا اصل آزادی و احترام به ارزش های انسانی ایجاب می کند که همه دانش ها و اندیشه ها در چارچوب قوانین، باورهای مذهبی و مصالح ملی فرصت نشریابند، تا از این رهگذر، جامعه به رشد و تعالی علمی و بالندگی نایل آید. برای رسیدن به این مقصود، بهترین و طبیعی ترین راه، تضارب آراء و به کارگیری روش های انتقادی است البته هر کس که در این وادی قدم می گذارد، باید خود را ملزم به رعایت ادب و آداب نقد و تحلیل پاسخ دیگران بداند.

تاریخ و پژوهش، نشریه ای که در صدد ایجاد محیطی مناسب اهل قلم، تضارب آراء و اندیشه ها در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران زمین می باشد و در آغاز راه اصول چهارگانه خود را به استحضار عموم خوانندگان عزیز می رساند:

۱- تاریخ و پژوهش در صدد معرفی و شناساندن زوایای تاریک و مبهم

تاریخ و گرایش ها و شاخه های وابسته به آن و فرهنگ ایران زمین می باشد. همچنین شناساندن شخصیت های بزرگ و قابل معرفی تاریخ این کشور که همواره در هاله ای از ابهام و بعضاً دوگانگی قرار گرفته اند.

۲- **تاریخ و پژوهش** صرفاً یک مجله علمی تخصصی است و به هیچ گروه و دسته خاصی وابستگی ندارد و سعی می‌کند که مسائل علمی و فرهنگی را با سیاست درگیر نسازد و از هر گونه سیاست‌زدگی در مقوله کارهای علمی و فرهنگی جلوگیری کند.

۳- **تاریخ و پژوهش** به آراء و نظرات و پیشنهادات خوانندگان خود احترام می‌گذارد و استقبال آماده و دریافت هر گونه مقاله، پیشنهاد و یا انتقاد می‌باشد.

۴- درج مقالات با دیدگاه‌های مختلف به منزله نظر و عقیده تاریخ و پژوهش نمی‌باشد و نشریه بنا به آن رسالتی که دارد، به نشر آن‌ها می‌پردازد و نقد مطالب را نیز با استقبال در نشریه درج می‌کند.

سردبیر

کاظمی، احمد؛ یوسف جمالی، محمدکریم؛ میرجعفری، حسین. (۱۳۹۵). «سیمای اجتماعی و فرهنگی شیراز در عهد صفوی». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۲، صفحات ۲۸-۱.

سیمای اجتماعی و فرهنگی شیراز در عهد صفوی

کاظمی، احمد^۱

دکتر محمدکریم یوسف جمالی^۲

دکتر حسین میرجعفری^۳

چکیده

شهر پر آوازه شیراز، در ادوار مختلف تاریخی به دلیل جذابیت‌های اقلیمی، فرهنگی و اجتماعی در میان شهرهای ایران جایگاه خاصی داشته‌است. در عصر صفوی به دلایلی بر اهمیت و نقش شیراز افزوده شد. حضور قدرت‌های خارجی در خلیج فارس، نگاه حاکمان صفوی را معطوف به جنوب کرد. شیراز مرکز ایالتی بود که به آب‌های آزاد راه داشت و کانون ارتباط با همه ایالت‌های شرق، غرب، شمال و جنوب بود. با شکل‌گیری تحولات حوزه خلیج فارس، اهمیت یافتن تجارت دریایی و مسیر کاروان‌های تجاری، شیراز مرکز سیاسی تصمیم‌گیری و اقدامات استراتژیک در خصوص جنوب گردید. با حمایت حاکمان شیراز از دانشمندان و احداث مدارس علمی و حضور ملاصدرا، شیراز به عنوان مرکز علوم عقلی اهمیت یافت. همزمان با رونق تجارت، کاروانسراها، تأسیسات شهری، شبکه‌های قنات و باغ‌های بزرگ ایجاد شد. رشد صنعتی شهر و

^۱. دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

Kazemi.ahmad14@yahoo.com

^۲. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

Yousef_jamali2000@yahoo.com

^۳. استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

hossin.mirgafari@yahoo.com

بازار تجارت منجر به گسترش شهرنشینی گردید و شیراز شهری با روحیه اعتدال گرایی مردم که متأثر از ادبیات و اعتدال و لطافت هوای آن بود، در این عهد، از درگیری، منازعات و جنگ‌ها رهایی یافت و به عنوان دومین شهر بزرگ صفویه شناخته شد.

واژگان کلیدی: شیراز، سیمای اجتماعی، عصر صفوی، فرهنگ

مقدمه

شیراز از دیرباز شهرت جهانی داشته است و به دلیل موقعیت مساعد طبیعی، یکی از مراکز مهم علمی، فرهنگی، سیاسی، مذهبی و ادبی بود. جهانگردان و شاعران، مشتاق مشاهده زیبایی‌های مناظر، باغ‌های خیال‌انگیز و آرامگاه‌های شاعران و عارفان آرمیده در این شهر بودند و در وصف آن شعرها سرودند. همچنان که توماس هربرت هنگام بازدید از شیراز در عصر صفوی، چنان به وجد می‌آید که اوج احساسش را در قالب شعر بیان می‌کند. در عهد صفویه جهانگردان دیگری چون شاردن و تاورنیه به دیدار این شهر شتافته‌اند. دوران الله‌وردی‌خان و پسرش امام‌قلی از سال ۱۰۰۳ هـ ق تا سال ۱۰۴۳ هـ ق چهار دهه را باید اوج دوران رشد و پیشرفت شیراز دانست. قلمرو فارس با تصرف کهگیلویه تا لرستان و خوزستان و با فتح لارستان تا کرانه‌های خلیج فارس گسترش یافت. الله‌وردی خان سپاه نیرومند و مقتدری در فارس ایجاد نمود که علاوه بر تأمین بخش بزرگی از قشون شاهی، ایجاد امنیت در مناطق و محافظت از راه‌ها را به عهده داشت و در جنگ با پرتغالی‌ها با حضور مقتدرانه، آنان را بیرون راند. شیراز در همه ادوار تاریخی از مهمترین مراکز علمی و فرهنگی بوده است. در دوره صفوی، مدرسه خان کرسی درس فیلسوف و دانشمند بزرگ اسلامی ملاصدرا بود که بسیاری از علما و طالبان علم را به آنجا فرا می‌خواند. شهر شیراز در بسیاری از ابعاد، شاخص بوده است. در شیراز هیچ گونه افراط کاری نبود که تا حدودی به خاطر وجود صوفیان شهر بود که اهل تسامح بودند. این فرهنگ مدارا روی فرهنگ مردم تأثیر داشت و یک روحیه اعتدال گرایی متأثر از ادبیات سعدی و عارفان ذوقی شکل گرفت.^۱ شیراز در اواخر دوره آق قویونلوها به عنوان «دارالملک» معروف شد و در زمان

^۱ نحوی، اکبر (بهار ۱۳۹۰)، «تاریخ ادب و فرهنگ فارس»، فارس شناخت، دوره جدید، شماره ۱، ص ۶۲

شاه عباس دوم به «دارالعلم» شهرت یافت.^۱ این مقاله با هدف پاسخگویی به این پرسش است که شهر شیراز در عصر صفویه از منظر اجتماعی، فرهنگی چه وضعیتی داشته است؟ و سیمای عمومی شهر و مردم آن چگونه بوده است؟ با نگاهی به پیشینه این شهر و روند تحول آن در طول دوره‌های مختلف به بیان اوضاع فرهنگی و اجتماعی شیراز در زمان صفویه پرداخته شده است.

ادوار مختلف تاریخی شهر شیراز

شیراز مرکز استان فارس و بزرگ‌ترین شهر در منطقه کوهستانی جنوب ایران است که در ۲۹ درجه و ۳۸ دقیقه عرض شمالی و ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی قرار گرفته است و بیش از ۱۵۰۰ متر (۵۰۰۰ پا) از سطح دریا است.^۲ سرزمین کهن فارس، به دلیل موقعیت استقرار آن در مرکز فلات ایران و جایگاه مهم و استراتژیک خود که با همه ولایات ایران، همسایه و دارای گستردگی مساحت و ثروت و طبیعت مطلوب، توجه فرمان‌روایان و سیاست‌مداران را به خود معطوف داشته است. از همین رو در دوره‌های مختلف تاریخی، تحولات بسیاری را گذرانده است که در این پژوهش ضروری است قبل از بررسی تحولات دوره صفوی، نگاهی اجمالی به روند تحولات فارس در گذر تاریخ داشته باشیم.

در مهرهای گلی متعلق به پایان دوره ساسانی و اوایل اسلام، به دست آمده از قصر ابونصر، نام شیراز همراه با نام اردشیرخوره یافته شده است. ظاهراً شیراز پیش از اسلام از توابع آن بخش محسوب می‌شده است. این مطلب، گواه بر این است که نام شیراز از تیرایش (یا شیرازیش) الواح عیلامی برگرفته شده و در آغاز، نام دژ یا محل امروزی قلعه ابونصر بوده است.^۳ گفتنی است، نام شهر شیراز در الواح ایلامی مکشوف در تخت جمشید،

^۱. خیر اندیش، عبد الرسول. (بهار ۱۳۹۰). «عصر صدرایی در تاریخ». فصلنامه فارس شناخت. دوره جدید، شماره ۱. ص ۲۶.

^۲. افسر، کرامت الله. (۱۳۷۴). تاریخ بافت قدیمی شیراز. تهران: نشر قطره: ص ۳.

^۳. لیمرت، جان. (۱۳۸۷). شیراز در روزگار حافظ. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. چ ۲، بی‌جا: دانشنامه فارس،

آمده است.^۱ الواح گلی تخت جمشید که کشف شده کلمه «شیرازی ایش» که شبیه به شیراز است در روی دو سه لوح از الواح گلی دیده می شود. این لوح ها متعلق به دوره داریوش کبیر است و تاریخ آن ۴۶۶ سال پیش از میلاد می باشد؛ ولی ظاهراً در زمان خشایارشا نوشته شده است. در بند ۱۴ از باب ۲۹ بندهشن مکتوب است که بهشت روی زمین در وسط پارس است؛ یعنی همانجایی که شیراز در آن جاست.^۲

در سال ۵۵۰ قبل از میلاد، کورش از سرزمین پارس و اقوام آریایی علیه دولت ماد وارد جنگ شد؛ آن را شکست داد و سرزمین آن ضمیمه پارس شد.^۳ با ظهور هخامنشیان، اولین امپراتوری بزرگ و گستره ایرانی اقلیم پارس به عنوان پایتخت و مرکز حکومتی آنان اهمیت فوق العاده ای پیدا نمود. خاندان ساسانی از اوایل سده ۲ میلادی نفوذ و قدرت خود را در ولایت پارس توسعه دادند. اردشیر بابکان حکومتی در ایران بوجود آورد که پیوند دین و دولت ویژگی مهم آن بود. پس از اردشیر، شاپور اول به جنگ های مختلف با کوشانیان و رومیان پرداخت. در جریان همین جنگ ها گردیانس امپراتور روم کشته شد و والرینوس امپراتور دیگر روم در سال ۲۵۹ م به همراه سپاهیان به اسارت افتاد. حکومت مقتدرانه شاپور اول، بنیاد فرمانروایی ساسانیان را در ایران مستحکم کرد.

روزگار انوشیروان اوج توسعه کشوری و لشکری ایران محسوب می شد. آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم در دومین سال حکومتش (۶۳۴م) در مرزهای غربی کشور با نیروی اعراب مسلمان روبرو شد. مدتی پس از سقوط چیره به دست مسلمانان (۶۳۳م) سپاه عرب در قادسیه (نزدیک حیره) اردو زد. به دنبال چند ماه مذاکره، جنگ در گرفت و پس

^۱. سامی، علی. (۱۳۶۳). شیراز شهر جاویدان. ج ۳. بی جا: انتشارات نوید، ص ۳۵.

^۲. دانش پژوه، منوچهر. (۱۳۷۷)، شیراز نگینی درخشان در فرهنگ و تمدن ایران زمین. تهران: هیرمند، ص ۲۵.

^۳. بیگ محمدی، حسن. (۱۳۸۲). مقدمه ای بر جغرافیای تاریخی ایران. ج ۳. اصفهان: دانشگاه اصفهان، ص ۹۰.

از شکست قادسیه سرانجام در ۶۴۲ اعراب با فتح نهاوند که آن را فتح الفتوح نامیدند دوران حیات اسلامی تاریخ ایران را رقم زدند.^۱ (همان: ۵۲۹)

در کتاب فارسنامه ابن بلخی که قدیمی‌ترین کتاب مستقل دربارهٔ فارس است، آمدن اعراب به فارس و شیراز از سال شانزدهم هجری در زمان خلافت خلیفهٔ دوم، عمر ذکر شده است.^۲ (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۷۱) بنا به نوشتهٔ ابن بلخی نخستین شهری که از فارس به تصرف اعراب افتاد، شهر لار بود که حاکم بحرین به نام «علاءحضرمی» سرداری به نام «هرثمه بن جعفر البارقی» را فرستاد تا لار را متصرف شود. (دانش پژوه، ۱۳۷۷: ۴۵) پس از آن در زمان خلافت حضرت علی (ع) حکومت عراق و پارس به عبدالله بن عباس داده شد. شهر استخر، در برابر قوای مهاجم اعراب سخت مقاومت نمود و چند نوبت مصاف‌های شدید و خونینی روی داد و در اثر همین پافشاری و استقامت به تدریج تحلیل رفت و هrandازه که از سکنه و آبادی خالی می‌شد، بر رونق و آبادانی و ازدیاد جمعیت شیراز می‌افزود تا سرانجام شهر استخر را به کلی ویران و با خاک یکسان کرد و بقایای ساکنین آنجا را به شیراز کوچانید. دروازهٔ ورودی شیراز (دروازه اصفهان فعلی) تا قرن هشتم هجری به نام دروازهٔ استخر معروف بوده است.^۳ عضدالدوله در این شهر قصری مجلل، کتابخانه‌ای بزرگ و بیمارستانی ساخت. اتابک سعد مسجد جامع جدید نو را در سال ۶۱۴ هـ ق بنا کرد. شیراز در دوران اتابک مظفرالدین به منتهای آبادی و رونق رسید. دختر اتابک، آپش خاتون، عمارتی چند در شیراز ساخت. در دوران سلاطین مظفری ابنیه و عماراتی چند چون بقعهٔ حضرت سیدمیراحمد شاه‌چراغ و مدرسهٔ مسعودیه تعمیر و احداث می‌شود.^۴ ادارهٔ سرزمین فارس برای اعراب از همهٔ متصرفاتشان مهم‌تر بوده است؛ چون این سرزمین را مرکز قدرت چند هزار سالهٔ کشور پهناور ایران می‌شناختند. محمد بن اشعث، اولین حکمران فارس در دوران خلفای عباسی بود که در سال ۱۳۲، ابومسلم خراسانی او را از خراسان به فارس و به

^۱. همان، ص ۵۲۹.

^۲. ابن بلخی. (۱۳۷۴)، فارسنامه ابن بلخی. تصحیح رستگار فسایی. بی‌جا: بنیاد فارس شناسی، ص ۲۷۷.

^۳. سامی، علی. (۱۳۳۷). شیراز شهر سعدی و حافظ. بی‌جا: کانون دانش پارس، ص ۲۰.

^۴. تاریخ بافت قدیمی شیراز، ص ۱۰.

حکومت منصوب کرد. او در سال ۱۳۴ از طرف سقّاح اولین خلیفه عباسی معزول شد. پس از او تا زمان صفاریان، نزدیک به ۲۰ حاکم از سوی خلفای عباسی منسوب شد. در سال ۲۵۵، یعقوب بن لیث صفّاری قیام کرد و فارس را تصرف نمود و حکومت و یا سلطنت نیمه مستقل ایران به دست فرزند لیث رویگر شروع شد و این طلیعه استقلال ایران بود. آبروی می‌نویسد: «یعقوب، سیستان را در فرمان کشید و از همانجا حکومت خویش را برپاره بیشتر ایران، گسترش داد، و هم این مرد بود که به شیراز افتخار و بزرگی آورد و آن را پایتخت خود برگزید». برادرش عمرو، که در سال ۸۷۹ م برجایش نشست، مسجد جامع عتیق را که نخستین مسجد جامع این شهر بود، به استناد گفته زرکوب در ۲۸۱/۸۹۴ بنیاد کرد. صفّاریان کوشیدند که مرکزیت فارس و شیراز را احیاء کنند و با آبادانی شهر شیراز مرکزیت این شهر را تجدید کنند و رونق دهند. بنای مسجد جامع عتیق که هم‌اکنون بیش از هزار سال از عمر آن می‌گذرد، از دیدنی‌ترین مساجد و معابد ایران است.

در دوران آل بویه که به گفته مینورسکی، بحق «میان پرده ایرانی» نامیده است، یعنی حکومتی در فاصله حکومت عرب‌ها که تا قرن (چهارم) دهم دوام داشت و سلطه ترک‌ها که در قرن (پنجم) یازدهم آغاز شد. زیاریان، ولی نعمتان پیشین آل بویه، بیشتر در فضای سیاسی آشکار است؛ زیرا در حالی که سامانیان، ادبیات فارسی را اعتلا بخشیدند و مسؤول رنسانس فرهنگ ایرانی بودند آل بویه بر نوزایی اندیشه سیاسی ایرانی اصرار می‌ورزیدند.^۱ آل بویه که به چنین قدرت و شوکتی رسیدند، مقرر خود یعنی شیراز را هم اعتلاء و آبادانی بخشیدند. مرکزیت شیراز موجب شد که عده زیادی از شهرها و نواحی اطراف، به شیراز روی آورند و جمعیت شهر افزایش یابد و در نتیجه بناها و ساختمان‌ها گسترش پیدا کند، بطوری که شیراز در این دوران بسیار وسیع شد.^۲ در آن ایام شیراز، آنچنان وسعتی یافت که دارای هشت دروازه بوده است.^۳ بسیاری از بناهای ارزشمند شیراز، یادگار آل بویه یا دیلمیان

^۱. کرمر، جوئل. ل. (۱۳۷۵). احیای فرهنگی در عهد آل بویه. ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی بی‌جا: بی-

نا، ص ۷۴.

^۲. شیراز شهر سعدی و حافظ، ص ۶۱.

^۳. شیراز نگینی درخشان در فرهنگ و تمدن ایران زمین، ص ۶۱.

است.^۱ دوران حکومت آل‌بویه بر فارس با حمله سلجوقیان و روی کار آمدن طغرل سلجوقی و تسلط او بر بسیاری از نقاط ایران به سرآمد. بدین ترتیب، بار دیگر مرکز قدرت ایرانیان که فارس و خراسان شده بود، دوباره با همدستی سلجوقیان با خلفای عباسی، به بغداد انتقال یافت و حکمرانان فارس را سلجوقیان برمی‌گزیدند. اتابکان فارس تحت تأثیر فرهنگ ایرانی و مردم اهل دانش و بینش فارس، به توسعه ادب و هنر و فرهنگ این مرز و بوم یاری دادند و خود نیز از وجهه نامداران علم و ادب یاری گرفتند. یکی از دوران‌های افتخارآمیز فارس، دورانی که بزرگ‌ترین سخن‌سرای فارسی، سعدی را پرورده است، دوران اتابکان است. پروفیسور آربری می‌نویسد: «سعد که شهرت نام سعدی، شاعر بلند آوازه ایران نامش را زنده نگاه داشته است، در شیراز مسجیدی بنا کرد به نام مسجدنوی، که آن را بزرگ‌ترین و دلپذیرترین بناهای مذهبی مسلمانان خاور دانسته‌اند. هم چنین میهمان‌سرای بزرگی ساخت که وقف سیاحان و دیگر کسانی بود که به مشاهده شیراز می‌آمدند. پس از آنکه اتابکان فارس برافتادند، حکومت فارس نیز مانند بسیاری نقاط دیگر ایران تحت فرمان مغولان درآمد و آنان حاکمان این ایالت را تعیین می‌کردند.^۲ در سده هشتم هجری (۱۴م)، فارس یکی از ثروتمندترین سرزمین‌های قلمرو ایلخانان بود. مالیات سالانه آن ۲/۸۷ میلیون دینار بود.^۳

تا اوایل قرن دهم هجری (پانزدهم میلادی) نزدیک به یک قرن و نیم آل مظفر، بازماندگان تیمور و امیران آق‌قویونلو در سرزمین فارس حکومت کردند. در سال ۸۷۴ شیراز، به تصرف آق‌قویونلوها درآمد و به فرمان اوزن‌حسن حکومت به فرزندش سلطان خلیل میرزا تفویض شد.^۴ (میرجعفری، ۱۳۸۷: ۲۹۱) با درگذشت اوزن‌حسن حکومت

۱. همان، ص ۷۰.

۲. شیراز شهر سعدی و حافظ، ص ۸۲.

۳. شیراز در روزگار حافظ، ص ۸۹.

۴. میرجعفری، حسین. (۱۳۸۷). تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان

و ترکمانان. ج ۷. اصفهان: دانشگاه اصفهان، ص ۲۹۱.

فارس پس از کشاکش‌های قبیله‌ای بین وارثان اوزن حسن و نزاع بین میرزا الوند و سلطان مراد، حکومت فارس به سلطان مراد رسید.^۱ ایران در آغاز قرن دهم ه ق یک واحد سیاسی یکپارچه نبود. در حدود سال ۱۵۰۰م ۹۰۶ ه ق متصرفات آق‌قویونلو میان الوند و سلطان مراد تقسیم شد. اولی در آذربایجان و ارمنستان و دومی در عراق عجم حکومت می‌کرد. عده‌ای دیگر از شاهزادگان آق‌قویونلو در فارس و یزد و کرمان و عراق عرب و دیاربکر فرمانروا و عملاً مستقل بودند و از سلطان مراد اطاعت نمی‌کردند.^۲

شیراز و صفویان

دوران صفوی از ادوار رونق و آبادانی سرزمین فارس بود. به خصوص توجه فراوان شاه عباس اول به استفاده شایسته از حاکمیت ایران بر خلیج فارس و توسعه بازرگانی ایران با کشورهای دیگر از راه دریا، موجب افزایش کارهای عمرانی در استان فارس گردید. در همان دوران ابنیه تاریخی متعددی نیز به وجود آمد که کاروانسرای قیصریه لارو، مدرسه خان و قسمت‌های مختلف مسجد جامع شیراز و تکمیل و تزئین آستانه سید علاء الدین و احداث پل خان (در جلگه مرو دشت) از جمله آنها است. با تصرف فارس و ورود شاه اسماعیل به شیراز در ۹۰۹ ه ق این ایالت بزرگ، بخشی از قلمرو صفویه شد. شاه اسماعیل در نخستین اقدام، الیاس بیگ از قزلباشان ایل ذوالقدر را به عنوان حاکم فارس منصوب کرد.^۳ شاه اسماعیل اداره محاسبات دیوانی ایالت فارس را به میرزا شاه جابر پسر میرزا مسعود جابری اصفهانی سپرد و در راه اجرای سیاست مذهبی خود، اولاً فرمان به قتل علما و خطبای سنی مذهب داد. ثانیاً به کارگزاران دیوانی سفارش مؤکد نمود که در باب

^۱. همان، ص ۳۹۰.

^۲. پیگولوسکایا، ن.و و همکاران. (۱۳۶۳). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی. ترجمه کریم کشاورز. ج ۵. تهران: پیام، ص ۴۶۸.

^۳. حسینی استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی (۱۳۶۶). تاریخ سلطانی «از شیخ صفی تا شاه صفی» به کوشش احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی، ص ۳۷.

املاک موقوفه مدرسه منصوریه شیراز به موجب فرمان سلطان یعقوب عمل کنند و از متولی آن امیر غیاث‌الدین منصور دشتکی به هیچ عنوان مالیاتی بابت آن موقوفات دریافت نمایند.^۱ (فسایی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۷۰) از آنجا که شاه اسماعیل خود را از سادات و فرزندان اهل بیت رسول الله (ص) می دانست و از طریق امام هفتم شیعیان امام موسی الکاظم (ع) نسبت خود را به مولی علی (ع) می رسانید، نخست نسبت به حذف علمای سنی از رهبری مذهبی جامعه فارس و شهر شیراز اقدام نمود.^۲ شاه اسماعیل در پیاده کردن سیاست مذهبی شیعه اثنی عشری به سرکوبی خطیبان کازرونی که در مذهب خود تعصبی خاص داشتند، پرداخت. دیگر اقدام مؤثر او در تغییر بافت اجتماعی شیراز، جابجایی رهبری مذهبی این شهر بود. صاحب روضات الجنات درباره فرمان قتل علمای سنی مذهب شیراز از جانب شاه اسماعیل چنین شرح می دهد: «شاه اسماعیل امر به احضار آنان کرد و فرمان داد تا خلیفگان سه گانه را دشنام گویند ولی آن ها از این کار خودداری کردند؛ زیرا تقیه در نزد آنان معمول نیست. پس فرمان داد تا آنان را بکشند.» شاه، پس از حذف علمای سنی از مناصب روحانی در شیراز، تولیت آستانه حضرت شاه چراغ را به میرزا حبیب الله شیرازی سپرد که در زمان سلطان مراد بخاطر شیعه بودن بر او جفا شده بود. میرزا حبیب الله شریفی شیرازی، سال ها به نشر علوم و مواظب اقدام داشت و در سال ۹۰۷ در مسجد جامع شیراز، بعد از ادای خطبه، نام ائمه اثنی عشر را بگفت و چون این خبر به شاه سلطان مراد آق قوینلوی ترکمان رسید، حکم فرمود، او را زجر نموده، خانه اش را غارت کردند و در سال ۹۰۹ که حضرت شاه اسماعیل صاحبقران به شیراز آمد و این واقعه را شنید، زیان های او را تدارک فرمود و تولیت آستانه حضرت شاه چراغ را به او واگذار داشت.^۳ تغییر در ساختار اداری فارس، محدود به واگذاری امور والیگری آن به خاندان ذوالقدر نشده و شاه اسماعیل صفوی وزارت این ایالت را به میرزا شاه جابر پسر میرزا مسعود جابری اصفهانی واگذار

۱. فسایی، حسن بن حسن. (۱۳۸۲). فارسنامه ناصری. ج ۱. چ ۳. تهران: امیرکبیر، ص ۳۷۰.

۲. یوسف جمالی، محمدکریم. (۱۳۸۵). تاریخ تحولات ایران عصر صفوی، بی جا: بی نا، ص ۴۰۳.

۳. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۹۴۳.

نمود. خاندان جابری اصفهانی که از علمای مهاجر به شیراز در این دوره محسوب می‌شوند، در بخش عمده‌ای از دوران سلسله صفویه وزارت فارس را بر عهده داشته و به ترتیب پس از میرزا مسعود، میرزا سلمان جابری شیرازی، میرزا عبدالله، میرزا نظام الملک جابری، میرزا محمد سلمان جابری اصفهانی، میرزا حسین بیگ جابری و میرزا نظام الملک جابری اصفهانی بر مسند وزارت فارس نشسته‌اند.^۱ در دوره سلطنت شاه اسماعیل صفوی، چهار تن از امرای ذوالقدر بر فارس حکومت کردند. طولانی‌ترین حکمران ایل ذوالقدر تا قبل از منصوب شدن الله‌وردی‌خان، همین امت بیگ ذوالقدر (معروف به خلیل سلطان) بود که از ۹۱۱ تا ۹۲۶ به مدت پانزده سال حکومت فارس را به عهده داشت. خلیل سلطان، سال‌ها در کنار شاه اسماعیل با ازبکان و دیگر مخالفان جنگید. در سال ۹۲۰ در جنگ چالدران در مصاف با ترکان عثمانی، خلیل سلطان در مقابل آتش توپخانه عثمانی عقب نشست و فرار کرد. پس از جنگ چالدران به علت فرارش از جنگ، به امر شاه اسماعیل به قتل رسید. در دوران طولانی حکومت شاه طهماسب صفوی بین سالهای ۹۳۰ تا ۹۸۴ ق، خاندان ذوالقدر، حاکمیت بلامنازع خود بر ایالت فارس را حفظ کردند و طی این مدت هفت نفر از ایشان به ترتیب مراد سلطان، حمزه بیگ جامشروی ذوالقدر (۹۳۱ تا ۹۳۴)، شجاع‌الدین غازی‌خان، ابراهیم بیگ توچی باشی ملقب به ابراهیم‌خان (۹۴۸ تا ۹۶۲)، علی سلطان تاتی اوغلو (۹۶۲ تا ۹۶۶)، محمدخان بیگ ذوالقدر (۹۷۳ تا ۹۷۸) ولی سلطان قلخانچی ذوالقدر (۹۷۸ تا ۹۸۵) بر فارس حکومت راندند. از این میان اما والیگری شجاع‌الدین غازی‌خان ذوالقدر از سال ۹۳۱ تا ۹۴۷ ق به مدت شانزده سال و والیگری ابراهیم‌خان از سال ۹۴۷ تا ۹۶۲ ق، به مدت پانزده سال از جمله با دوام‌ترین حکام ذوالقدر فارس محسوب می‌شوند. طی دوره شاه طهماسب تغییرات عمده‌ای که در دوره شاه اسماعیل در ساختار فرهنگی ایالت اعمال شده، تداوم یافته‌است. مهم‌ترین این تغییرات قدرت گرفتن نخبگان فرهنگی شیعی در شیراز و جابجایی گسترده آنان با علمای اهل سنت بوده است. خاندان‌های

^۱. لاری شیرازی. روح الله. (۱۳۸۹). شرفنامه. تصحیح و تحقیق دکتر محمدباقر وثوقی. تهران: کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ص ۵۱.

نعمت‌الهی و دشتکی و میرسید شریف شیرازی و دستغیب از جمله رهبران مذهبی شیراز در این دوره محسوب می‌شوند.^۱

حاکمان شیراز در عصر شاه عباس، الله‌وردی خان و امام‌قلی به آباد کردن فارس علاقه بسیار داشت، در شهرها و راه‌ها کاروانسراهای متعدد بنا کرد و برای نزدیک کردن راه‌های کاروان، رویه بریدن کوه‌ها و ساختن پل‌ها همت گماشت. در نشر علوم و صنایع و تشویق هنرمندان و شاعران علاقه نشان می‌داد و جمعی از شاعران زمان در خدمت او بسر می‌بردند و گروهی از خوش‌نویسان و نقاشان در سایه تشویق و نوازش او زندگی می‌کردند، حتی یک بار به تقلید شاه عباس ملا ترابی بلخی شاعر و نقاش را به سبب آنکه قصیده‌ای در مدحش سروده بود در ترازو نهاد و برابر وزنش به او طلای ناب بخشید.^۲ ثروت سرشار فارس در امر کشاورزی و صنعت و باغداری، شیراز را در چشم شاه عباس برجسته و مهم ساخته بود. امام‌قلی خان هدایایی برای شاه عباس فرستاد که این هدایا مرکب بود از پنجاه تنگ بزرگ از طلای خالص، هفتاد و دو تنگ ظریف نقره و معادل ۴۶۵۰۰۰ فلورن نقره مسکوک، که بر سیصد و پنجاه شتر قیمتی بار کرده بودند. شاه نیز در عوض پنجاه اسب عربی زیبا و شش دست نیم تنه گران بها و یک شمشیر مرصع و نامه‌ای حاکی از لطف و مرحمت دائمی خویش برای او فرستاد...^۳ شاه عباس می‌دانست که به پشتوانه ثروت فارس و تدبیر حاکم قدرتمند اوست که پایتخت در جلال و شکوه همایونی است. کمتر شهری را همچون شیراز می‌شد یافت که چنان ترکیبی از لذت‌گرایی و ریاضت‌کشی داشته باشد. در بیشتر موارد، این بزرگان صوفیه تارک دنیا نشده بودند. آنان به عنوان اعضای قدرتمندترین و ثروتمندترین خاندان‌های شیراز با فرمان فرمایان و وزیرهای آنان نشست و برخاست می‌کردند. اموال و مالکیت‌های هنگفت به صورت موقوفات خانقاه‌ها،

^۱ همان، ص ۶۸.

^۲ طاهری، ابوالقاسم. (۱۳۸۳). تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس. چ ۴ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۴۰۶.

^۳ فلسفی، نصرالله. (۱۳۶۴). زندگی شاه عباس. ج ۳، چ ۳. تهران: علمی، جلد سوم، ص ۱۲۱۷.

در اختیار داشتند.^۱ شیرازیان بسیار دیندارند و در خارج و داخل شهر مساجد بسیار هست که برخی از آن ها، ساختمانی بزرگ و فاخر دارند و به خصوص بزرگ ترین آن ها، ظرفیتی فوق العاده و گلدسته‌ای بسیار زیبا و مرتفع تر از گلدسته‌های دیگر مساجد دارد. پنج روز در تخت جمشید به تهیه و تحریر یادداشت‌های مربوط به شرح و وصف تخت جمشید و ساختن نقش‌ها و تصاویر آن و گردش در این سرزمین شگفتی‌ها گذشته که نمی‌دانم چه هاله‌ای از بزرگی ایرانیان باستان در آن به چشم می‌خورد که این همه اعجاب‌انگیز و باورنکردنی است.^۲

در دوره صفویه، جمعی از ایل شاه‌سیون (شاهسون) در فارس می‌زیستند و همچنین ایل عرب پرجمعیتی وجود داشت که مابین شیراز، اصفهان و یزد بیلاق و قشلاق می‌نمود. برخی از سلسله‌های حاکم در ایران، در راستای سیاست کوچ ایلات که به منظور جلوگیری از خطر عصیان و طغیان آن‌ها صورت می‌گرفت، جابه‌جایی‌هایی را در میان ایلات فارس انجام دادند. در نتیجه این سیاست، برخی ایل‌ها از مناطق دیگر به فارس کوچانده شدند و برخی از ایلات فارس نیز به نواحی دیگر کوچ داده شدند. از جمله شاه‌عباس صفوی، ایلاتی را که محل اعتماد نبودند از سرحدات برداشت و به نواحی دیگر کوچ داد. در این میان در سال ۱۰۲۴ ه. ق / ۱۶۱۵ م طایفه قزاق‌ر را از سرحد قراچه داغ کوچانیده به جانب دارابجرد فارس برد و حدود سال ۱۰۰۰ ه. ق / ۱۵۹۱-۲ م نیز فوجی از افشار به کازرون آورده شدند.^۳ ایل قشقایی از جمله ایل‌های معروف فارس بود. ظاهراً قشقایی‌ها اصلاً از ترکمانان دشت قبیچاق بوده و سپس به نواحی بین هندوستان و سیستان آمده و از آن‌جا به عراق راه یافته و سرانجام در فارس متوطن شده‌اند. لکه‌هارت، ورود قشقایی و افشارها را به ایران، پیش از عهد صفویه ذکر می‌کند.

^۱ . شیراز در روزگار حافظ، ص ۱۴۰.

^۲ . کرویس، دیرک وان در. (۱۳۸۰). شاردن و ایران تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی. ترجمه حمزه اخوان تقوی. تهران: بی‌نا، ص ۲۲۴.

^۳ . ثواقب، جهانبخش. (۱۳۹۰). دیار پارس. بی‌جا: بنیاد فارس شناسی، ص ۱۷۸.

ایلات خمسه شامل پنج ایل مشخص تحت ریاست رؤسای مختلط کوچک و بزرگ بوده و از سه ایل ترک زبان (اینالو، بهارلو، نفر) یک ایل فارس زبان (باصری) و یک ایل عرب زبان (ایل عرب) تشکیل می‌شد. مناطق بیلاقی ایلات خمسه، بوانات و ارسنجان و حوالی رود کر را دربر می‌گرفت و در حول داراب و فسا و نیریز تا نواحی گرمسیری جهرم، هرم، جیوم (جویم) و آسمان‌گرو امتداد می‌یافت. ریشه این اتحادیه ایلی در ایلات کوچ‌نشین قرار نداشت؛ بلکه ریشه آن را باید در بازارها و قصرهای حکومتی شیراز جست‌وجو کرد. زیرا بنیان‌گذار و فرمانروای اتحادیه خمسه، خانواده قوام است.^۱ ایل باصری یکی از ایلات خمسه فارس و از کوچ‌نشینان چادرنشین و دامپرور بودند که در استپ‌ها و کوهستان‌های جنوب شرقی و شمال شیراز به کوچ‌نشینی می‌پرداختند. این ایل به زبان فارسی، به لهجه‌ای بسیار نزدیک به زبان فارسی محلی شهر شیراز صحبت می‌کنند. از زمان دولت صفویه حکومت و ضابطی این ایل ضمیمه حکومت ایل عرب بود. حکومت ایل عرب از قدیم‌الایام در خانواده خوانین عرب شیانی قرار داشت و جد اعلا آن‌ها، در دولت صفویه، احترامی تمام داشت و پسرش به حکومت ایل عرب و باصری منصوب گردید.^۲ ایل ممسنی در دوران صفویه و پیش از آن، منطقه ممسنی به نام شولستان نامیده می‌شد و قصبه آن را نویندگان می‌نامیدند که در سده چهارم هجری آن را بلوک ممسنی گفتند.^۳ فارس سرزمین مطلوب عشایر است. مجاورت با سرحد و گرمسیر و نواحی معتدل، به عشایری که بخش اعظمی از گوشت و لبنیات و پشم و قالی منطقه را تولید می‌کنند، اجازه می‌دهد با طی فواصل کوتاه، بیلاق و قشلاق کنند.^۴

در عصر صفوی جنبش نقطوی در شیراز و اصطهبانات رشد بیشتری داشت، سرکوب نقطویان، باعث مهاجرت برخی دانشمندان به هند شد. محمود دهدار عیانی شیرازی و پسرش محمدبن محمود دهدار نیز از جمله دانشمندان آشنا به عرفان و علوم غریبه و شعب

۱. همان، ص ۱۸۲.

۲. همان، ص ۱۸۶.

۳. همان، ص ۱۸۷.

۴. شیراز در روزگار حافظ، ص ۱۷۵.

حکمت بوده‌اند که به خصوص بعد از تعقیب مریدان ابوالقاسم امری در شیراز (از ۹۷۶ تا ۹۹۹) به هند گریخت و جذب دربار اکبر تیموری و امیران فرهنگ دوست شدند. از آشنایی عمیق محمد بن محمود دهدار با مقولات و مقالات نقطویان برمی آید که به احتمال قوی، وی نخست نقطوی بوده است.

تولید منسوجات، از جمله لباس‌های پنبه‌ای، در حوالی شیراز، مهم‌ترین صنعت ناحیه بود. کازرون یکی از مراکز تولید کتان دنیا بود. در سده هفتم هجری (۱۴م) اگرچه پنبه، جای کتان را گرفته بود، اما کازرون هنوز شهرت خود را در زمینه تولید منسوجات از دست نداده بود و بیشتر پارچه پنبه‌ای نازک و اندکی نیز پارچه کتانی تهیه می‌کرد. بنابر آن چه در نزهه‌القلوب آمده، نواحی شیراز، ابرقو، کازرون، لار و دارابگرد همه از نواحی پنبه‌خیز محسوب می‌شد. در اوایل سده نهم هجری (۱۵م) در شیراز انواع پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی بافته و صادر می‌شد؛ از جمله حریر و تافته. به جز صنعت نساجی، دیگر محصولات صنعتی فارس مصرف داخلی داشت. موقعیت شیراز به عنوان پایتخت خاندان سلطنتی محلی، انگیزه بسیار قوی برای صنایع محلی بود. فرمانفرما و دربار و سپاهیان نیز نیازمند انواع مصنوعات و خدمات بودند. شهر مهم و بزرگی مانند شیراز مجبور بود انواع صنایع کوچک داشته باشد تا بتواند نیازهای درون شهری و نواحی مجاور را برآورده کند. با ارتباط نزدیکی که میان شهر و نواحی اطراف برقرار بود، بیشتر بازرگانی شهر شیراز، بر تولید مواد کشاورزی متمرکز بود. از جمله صنایع و حرفه‌های معمول و رایج در شیراز آن روزگار، می‌توان از عصاره‌سازی، خبازی، قنادی، درودگری، سراجی، پالان‌دوزی، گیوه‌دوزی، حلاجی، گچ‌پزی، دباغی، بقالی و ... نام برد.^۱

مهمترین صادرات شیراز کشمش و عطر گیاهان بود. در سده هفتم هجری در شیراز نوعی انگور تولید می‌شد که مثقالی نام داشت. کیفیت آن بسیار عالی بود. علاوه بر میوه‌های تازه ارزشمند، در شیراز شراب و سرکه و ملاس و کشمش و غوره تولید می‌شد. حاکمان و بزرگان شهر به توسعه تاکستان‌های شیراز توجه مخصوص داشتند. از همان سده

^۱. همان، ص ۸۷.

اول اسلام، فارس، مخصوصاً در سرزمین‌های پست جنوبی، مرکز تولید انواع گل و عصاره گل‌ها (عرق و روغن گل) بود که در عطرسازی و داروسازی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در سده چهارم هجری، (۱۰م) فارس بهترین گیاهان معطر و عطریات جهان را تولید و صادر می‌کرد. در سده هشتم هجری (۱۴م) در کازرون و بیشاپور، بنا به گفته مستوفی، بنفشه، یاس و نرگس تولید می‌شد. «گلاب فیروزآباد خوش‌بوتر و بهتر از دیگر ولایات بود.» در بیمارستان‌های رشیدالدین گیاهان دارویی شیراز مورد استفاده قرار می‌گرفت.^۱ از اقلام صادراتی نیز می‌توان خشخاش، تنباکو، خرما، عرقیات، شربت، ماهی، خاویار، ظروف چینی و لعابی را نام برد.^۲ (تاورنیه، ۱۳۸۹: ۲۵۱)

به گزارش هلندیان، بازرگانان شیرازی که به طور فصلی کالاهای کمپانی‌های اروپایی را می‌خریدند، همگی ثروتمند بودند و از بازرگانانی که از حلب یا بغداد به بصره می‌آمدند، سرمایه بیشتری داشتند. آنها غالباً به جای اینکه خودشان به سواحل بندرعباس بیایند، وکلای خود را می‌فرستادند. شیراز مرکز ایالتی تولیدات شیشه‌ای بود و در شهرهای دیگر تقاضای فراوانی برای بطری‌ها و جام شیشه‌ای شیرازی بود.^۳ تهیه نوعی عطر روغنی مخصوص از گلاب بود که لااقل در دوره صفویه، به نام عطر مشهور بود. در نتیجه، گلاب را به نام اصلی آن یعنی گلاب می‌خواندند. شاردن تحت تأثیر بوی این عطر روغنی - که شایسته‌تر است آن را «عطر گلاب» بنامیم - آن را «عصاره‌ای شگفت‌انگیز» می‌خواند. رسم آغشتن سرخامه (قلم) به گلاب و عنبر و عود یا درآمیختن گلاب با مرکب نگارش، از جمله رسومی بود که به ذوق زیبایی شناسی ایرانی و بوی خوش گلاب باز می‌گشت. این رسم معمولاً در نامه‌های پادشاهان، امرا یا بزرگان انجام می‌شد. شاردن نیز در سفرنامه خود هنگام توصیف و تحسین گلاب ایران، از آن با لفظ شربت یاد می‌کند: «از این شربت

^۱. همان، ص ۸۷.

^۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: تاورنیه، ژان باتیست. (۱۳۸۹)، سفرنامه تاورنیه. ترجمه حمید ارباب شیرازی. تهران: نیلوفر، ص ۲۵۱.

^۳. کیوانی، مهدی. (۱۳۹۲). پیشه‌وران و زندگی صنفی آنان در عهد صفوی. ترجمه یزدان فرخی. تهران:

امیرکبیر، ص ۱۳۲.

مطبوع، به سرتاسر مشرق‌زمین صادر می‌شود و کشتی‌هایی که کاملاً انباشته از آن است، به صوب (سوی) هندوستان عزیزت می‌کنند.^۱

باغ‌های شیراز

اولین بار ایرانی‌ها، باغ‌احداث کردند. نخستین کسی از مردم پارس که به احداث باغ علاقه‌ی وافر نشان داد، کورش هخامنشی بود.^۲ مردم شیراز به سنت نیاکان از قدیم به احداث باغ توجه داشتند. لطافت هوای شیراز موجب شده که در فصول مختلف، درختان سبز و گل و لاله در سراسر جلگه، فراوان دیده شود و شیراز را بصورت گلخانه‌ای طرب‌انگیز جلوه‌گر سازد. لطافت هوا و فراوانی گل، پاک‌ی آسمان، افق باز کوه‌های سرسبز و مناظر طبیعی، این جلگه را در اول فروردین بی‌اندازه دل‌انگیز و تماشایی می‌نماید؛ بطوریکه در ایام نوروز عده‌ی زیادی از مردم سایر نقاط برای تماشا و استفاده از هوای پاک و لطیف و دیدن مناظر طبیعی رو به شیراز می‌آورند. بقول سعدی:

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز

که بر کند دل مرد مسافر از وطنش

باغ‌های ایرانی را به حق می‌توان جنگلی انبوه نام داد انباشته از هرگونه درختان میوه و دیگر درختان پر شاخ و برگ که در صفوف منظم کاشته شده و خیابان‌های مشجر بزرگ و کوچکی را بوجود آورده‌اند؛ بازمینی صاف و هموار که با شکل‌های چلیپائی و مربع، تنظیم و کرت‌بندی شده است. تاورنیه یکی از باغ‌های آن زمان دامنه‌ی کوه‌های شمالی شیراز را بدین‌گونه توصیف نموده است: «یک باغ قشنگی در منتهی‌الیه یک خیابان بزرگی واقع است که یک دریاچه بزرگ قشنگی دارد که باید متجاوز از شصت قدم مربع طول و عرض آن باشد و آب آن از یک آبشاری می‌ریزد که در میان یک قطعه کوهی که در یک

^۱ رفیعی، حسن رضا. (۱۳۸۴). فارس نیمی از بهشت. بی‌جا: تخت جمشید، ص ۳۲۳.

^۲ امداد، حسن. (۱۳۱۶). شیراز در گذشته و حال. شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس، ص ۹۴.

مجاورت آن است خیلی قشنگ تراشیده شده و بالان آن یک عمارت کوچک برای تفریح بنا شده که به دریاچه نگاه می‌کند و هنوز آثاری از قشنگی آن باقی است.^۱

فیگوئروا هنگام توصیف عمارت و باغ‌های شیراز می‌نویسد: گذشته از آن که باغ از فرط بزرگی بیشتر به جنگل شباهت دارد، درخت‌های میوه‌ای که در قطعات مربع شکل بین سروها و چنارها و نارون‌ها کاشته شده است به قدری انبوه و درهم اند که به نظر غیرممکن می‌نماید که زمین محدود زیرشان بتواند پاسخگوی غذایشان باشد و با این حال آنقدر پرمیوه‌اند که شاخه‌ها به سختی بار میوه را تحمل می‌کنند. میوه‌ها تقریباً همان‌هایی است که ما در اروپا داریم، اما خوشمزه‌تر. به خصوص گلابی‌ها و انگورها که چندین نوعند، طعمی عالی دارند و در زیبایی و درشتی کم‌نظیر و شگفت آورند.^۲ ایرانیان بر این اعتقادند که درخت چنار دافع بیماری طاعون، و هرگونه آلودگی و فساد هواست؛ و از زمانی که در خیابان‌ها، خانه‌ها و باغ‌ها، چنار زیاد کاشته شده چه نوع بیماری مسری در اصفهان شایع نشده است. به همین جهت نشاندن درخت چنار در بسیاری از شهرهای دیگر ایران نیز رواج یافته، از جمله در شیراز از این نوع درخت بسیار دیده می‌شود.^۳

باغ خلدبرین در دوره صفویه و زندیه، یکی از باغ‌های آباد و مشهور شیراز بوده است. باغ نو در نزدیکی دروازه قرآن و در روبروی باغ جهان‌نما واقع شده و عمارتی مفصل دارد. این باغ در دوره صفویه احداث گردیده و یا اینکه در آن دوره وسعت یافته و آباد شده است. شوالیه شاردن جهانگردی فرانسوی که در عهد صفویه به شیراز آمده از باغ‌های زیبایی که از تنگ الله‌اکبر تا بقعه میرعلی بن حمزه در دو طرف خیابانی وجود داشته یاد می‌کند که امروزه محل باغ نو و باغ جهان‌نما و باغ ملی فعلی و اراضی مصلی و جعفرآباد است. باغ جهان‌نما که از کهن‌ترین باغ‌های شیراز است در نزدیکی آرامگاه حافظ که در دوران گذشته جزو صحرای جعفرآباد و مصلی بوده واقع شده است. باغ جهان‌نما در دوره

^۱. سفرنامه تاورنیه، ص ۱۱۲.

^۲. فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا. (۱۳۶۳)، سفرنامه. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: انتشارات نشر نو، ص ۱۳۸.

^۳. شاردن، ژان. (۱۳۷۲)، سفرنامه شاردن. تهران: توس، ۷۰۳.

صفویه نیز آباد و قابل اهمیت بوده است. از نوشته‌های شاردن و تاورنیه بدست می‌آید که باغ جهان‌نما و باغ نو که در دوره زندگی و قاجاریه تجدید عمارت شده همان باغهای دوره صفویه می‌باشد و در آن عهد رونقی تمام داشته‌است. باغ دلگشا که از باغ‌های کهن شیراز می‌باشد؛ در نزدیک آرامگاه سعدی واقع شده است. باغ دلگشا در دوره صفویه نیز از باغ‌های معروف شیراز به‌شمار می‌رفته و در تصاویر جهانگردان اروپائی نشان داده شده‌است. باغ گلشن در دوره صفویه از باغ‌های آباد و مهم شیراز و محل نزول پادشاهان بوده‌است. یعقوب‌خان ذوالقدر حکمران فارس که در زمان شاه‌عباس نافرمانی کرده و به دستور این پادشاه به قتل رسیده در قسمتی از اراضی این باغ قلعه‌ای محکم ساخته و برای بنای این قلعه، سنگ‌های گورستان جعفرآباد و مصلی را بکار برده است.^۱ باغ ارم یکی از زیباترین باغ‌های ایران و هم از جاهای دیدنی شیراز می‌باشد که جهانگردان از راه‌های دور برای دیدن آن می‌آیند. در کتب تاریخی و سفرنامه‌ها و دیوان‌های شاعران از این باغ توصیف زیاد شده و درباره آن قلم فرسایی بسیار نموده‌اند. در این باغ وسیع، سرونزهای بلند و زیبایی وجود دارد که سال‌های زیادی بر آن‌ها گذشته و موجب شهرت باغ شده است. تاورنیه جهانگرد فرانسوی که در سال ۱۶۶۵ میلادی به شیراز آمده در سفرنامه خود نوشته است که سرونزهای شیراز زیباترین سروهایی بوده که وی دیده است. در میان سروهای باغ‌های شیراز نیز سرونزهای باغ ارم زیباتر و جلوه آن خیره‌کننده‌تر است. بلندترین سرونز این باغ که قریب سی و پنج متر بلندی آنست، بلندترین سرونز شیراز است. این درخت شهرت بین‌المللی یافته است و نویسندگان و جهانگردان خارجی عکس‌ها و مقالات بسیاری درباره آن منتشر نموده‌اند.^۲ در قرن هفدهم، شاردن که از ایران بازدید کرد درباره باغ‌های ایران نوشت که تمام گل‌هایی را که در فرانسه و اروپا به عمل می‌آید در ایران می‌توان یافت.

^۱. آریان‌پور، علیرضا. (۱۳۶۵). پژوهشی در شناخت باغ‌های ایران و باغ‌های تاریخی شیراز. تهران: نشر تاریخ

و فرهنگ ایران زمین، ص ۲۸۲.

^۲. همان، ص ۱۴۳.

گل زرد پُرپر ایرانی که یک نوع گل محلی است که صدها سال قبل آن را به اسپانیا بردند و در سه قرن اخیر به نقاط دیگر اروپا برده شده است.

باغ جهان‌نما از قدیمی‌ترین باغ‌های شیراز در جوار حافظیه و آرامگاه شیراز است که در دوران زمامداری آل مظفر و آل اینجو و تا زمان صفویه بسیار سرسبز و آباد بوده است.^۱ شاردن جهانگرد فرانسوی که در عهد حکومت صفویه به شیراز سفر کرده، شیفته زیبایی گلستان‌ها و باغ‌های شیراز شده و آن‌ها را توصیف و تمجید کرده است. وی می‌نویسد: «چیزی که در شیراز بیشتر قابل توجه می‌باشد باغ‌های شیراز است که بیست عدد آن بی نظیر و دارای درخت‌هایی است که در هیچ جا به قشنگی آن دیده نمی‌شود. سه نفر باید دست بدهند تا بتوانند محیط آنرا در بغل بگیرند. شاردن در سال ۱۶۷۴ از شهر شیراز دیدن کرده و آن را دلفریب و زیبا یافته است. وی خاطر نشان می‌سازد که شیراز باغ‌های بسیار داشته است. زیباترین محل‌ها در شیراز، باغ‌های عمومی آن است که عده آن‌ها به بیست می‌رسد. این باغ‌ها تنومندترین درختان جهان را در خود جای داده‌اند. درختانی از قبیل: چنار، سرو و کاج.^۲

توماس هربرت هم که در عصر صفویه و همراه با رابرت شرلی به ایران آمده و شیراز را دیده، درباره این شهر می‌نویسد: «در شیراز کمتر خانه‌ایست که باغ نداشته باشد. این باغ‌ها در واقع جنگلی است از درختان نار و سروهای بلند.»^۳ او که طبعی شاعرانه داشت، هنگام ترک شیراز احساسات خود را به صورت شعری زیبا درآورد که ترجمه بخشی از آن چنین است:

چرا ای شیراز دشت ترا والاتر

از آب‌های حاصلخیز نیل و گنگ ندانیم؟

لذات گوناگون تو که هر دیده‌ای را شیفته می‌سازد

^۱. سفرنامه شاردن، ص ۱۲۴۷.

^۲. ویلبر، دونالد. (۱۳۴۸). باغ‌های ایران و کوشک‌های آن. ترجمه مهین دخت صبا. تهران: نگاه ترجمه و نشر

کتاب، ص ۲۱۲.

^۳. سامی، علی. (۱۳۴۷). شیراز. ج ۲. شیراز: چاپخانه موسوی شیراز، ص ۸۵.

هر تماشاگری را به فکر می‌اندازد

که بهشت نابود نگردیده

یا به اینجا نقل مکان کرده است چه اینجا حبه‌های انگور

بر آن خوشه‌های آویزان، شخص را به وسوسه می‌اندازد

تا مزه آن‌ها را بچشد، همان سان که آدم از گندم خورد:

و برخی به میوه تو دست می‌زنند و حال آنکه حرام است.

مناره‌های تو، گرمابه‌ها و باغ‌ها و مساجد تو

ای شهر زیبا خدا نگهدار، چه هنگامی که من از تو جدا می‌شدم

طرد آدم از بهشت به خاطر می‌گذشت^۱

اولناریوس در سال ۱۶۵۴ گلستان سعدی را به نام «گلستان ایرانی» که در آن حکایت دلپذیر و سخنان روحانی و آداب سودمند آمده است به آلمانی ترجمه کرد. این ترجمه به اندازه‌ای مورد توجه مردم آلمانی زبان قرار گرفت که در اندک مدتی به چاپ بیستم رسید و همین حسن استقبال مردم موجب شد که اولناریوس بوستان سعدی را نیز به آلمانی برگرداند.^۲

رشد علم و دانش و گسترش مراکز علمی در شیراز

شهر شیراز به واسطه علم و ادب و فرهنگ، از همان نخستین قرون اسلامی شهرت یافته و فرهنگ دوستی و دانش‌پروری فارسیان زبانزد همگان بوده است. تربیت یافتن دانشمندان مختلف، عرفا، فقها، محدثان، مفسران، ادبا، پزشکان و سایر ارباب معرفت و هنر و ذوق و صاحبان طبع لطیف در فارس نشانه‌ای از این ویژگی ممتاز فرهنگی است. بسیاری از چهره‌های علمی و فرهنگی و ادبی فارس شهرت جهانی دارند.^۳ ایالت فارس و مرکز آن

^۱. همان، ص ۸۵

^۲. نوایی، عبدالحسین. (۱۳۶۶). ایران و جهان. ج ۲، تهران: هما، ص ۳۲۲.

^۳. دیار پارس، ص ۳۸.

شیراز طی نیمه دوم سده ۱۰ق، به دلیل استقرار امنیت و آرامش طولانی، مأمن و پناهگاهی برای علما و اندیشمندان گردید و طی این دوره بر اساس مفاد برخی از اسناد موجود در شرفنامه فتوحی، شیراز به مرکزی برای تربیت حکیمان و پزشکان حاذق تبدیل شده است.^۱ امام قلی خان که از علاقمندان به کتاب و هنر بوده است، در شیراز کتابخانه‌ای بنا نمود، که در آن نساخان، خطاطان، مصوران و مذهبیان به کار مشغول بوده‌اند. از مشاهیر و هنرمندان معروف این دارالصنایع شیراز می‌توان از حکیم اویق، ملایگانه، ملامقید و ملا ترابی نام برد. شیراز را می‌توان نخستین صادرکننده نسخه‌های خطی تذهیب دانست. شیراز در تمام طول سده دهم هجری همچنان جزو مراکز صنعت کتاب بود که تولیداتش بیشتر معطوف به بازار بود تا به کارگاه‌های سلطنتی.^۲ در عصر صفوی کتاب‌های شیرازی که با حمایت اعضای طایفه ذوالقدر تولید شدند، رفته‌رفته چنان مرغوبیتی پیدا کردند که با برخی از نفیس‌ترین آثار منسوب به دربار شاه طهماسب برابری می‌کرد. نگاره‌های نسخه دیوان حافظ که در ۱۵۳۲م به قلم محمد قوام الدین شیرازی خوشنویس برجسته مکتب شیراز، کتابت شده است و تصاویر نزدیک به آن از نسخه مورد بررسی یوسف و زلیخای جامی حاکی از تحولات جدیدی در مسیر پیشرفت نقاشی شیراز است. پس از انتقال پایتخت صفویه از تبریز به قزوین تعدادی از نگارگران کتابخانه دربار، به شهرهای مختلفی چون قزوین، مشهد، شیراز، اصفهان و مازندران عزیمت می‌کنند.^۳ به شیراز در زمان شاه عباس دوم، دارالعلم لقب دادند. ظاهراً علت انتخاب این عنوان برای شیراز مسبوق به سابقه علمی و معنوی این شهر از قرن چهارم هجری است؛ زیرا اصولاً در زمان عضدالدوله دیلمی در شیراز، مدارس مختلف تأسیس شده و مخصوصاً عضدالدوله، مدرسه‌ها و کتابخانه‌هایی به نام خود در شیراز بنا کرد. عنوان رسمی دارالعلم تا اواخر قرن نوزدهم در

۱. شرفنامه، ص ۸۰.

۲. کالمار، ژان. (۱۳۸۵). مطالعات صفوی (گزیده مقالات همایش پاریس). ترجمه سید داوود طباطبایی.

تهران: فرهنگستان هنر، ص ۳۰.

۳. اشرفی، م.م. (۱۳۸۴). سیرتحول نقاشی ایران سده شانزدهم میلادی. ترجمه زهره فیضی. تهران:

فرهنگستان هنر، ص ۲۰۰.

روی سکه‌هایی که در فارس رواج داشته جمله «دارالعلم شیراز» نقش شده و در کتاب‌ها و دفاتر دولتی هم این لقب دیده می‌شود. به شیراز ظاهراً از قرن هفتم به این طرف برج اولیاء نیز لقب داده‌اند. این شهر برج‌الاولیا بود. جایی که مسلمانان راستین، عمری را به نماز و روزه و دعا می‌گذراندند و ثروت و دارایی خود را صرف کمک به فرودستان و نیازمندان می‌کردند. شیراز شهر رندان بود. شهری لبریز از هوسرانی، عشرت‌طلبی، آن هم با انواع گوناگون آن. شهری که در آن بازار، میخانه‌ها و بنگ‌خانه‌ها داغ بود. رونق کار و کاسبی آن‌ها، سرچشمه‌ای بود که خزانه فرمانفرما را از مالیاتی که از این قبیل مراکز گرفته می‌شد، لبریز می‌ساخت. شیراز مرکز علم بود. دارالعلم نام داشت. جایی که علما و مدرسین، تمام رشته‌ها و شاخه‌های دانش را با جدیت مطالعه و بررسی می‌کردند. سرانجام این شهر مرکز درخشان و فروزان فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بود. در آن‌جا بهترین نقاشی‌های مینیاتور تهیه می‌شد. زیباترین خوشنویسی‌ها انجام می‌گرفت و اشعار جاودانی فراوانی در آن، در محدوده چند دهه سروده شد. اما چگونه شهری می‌تواند در یک زمان صاحب مشخصه‌های چنین متضاد با یکدیگر باشد؟ بهترین مثال برای ارزشمند بودن تنوع در شیراز داستانی مربوط به ترکان خاتون، دختر اتابک سعد بن زنگی است. می‌گویند یک بار به دیدار شیخ مؤیدالدین (زاهد مشهور) رفت و دید که در گرمای تابستان لباس‌های زمخت و سنگین بر تن دارد چون به دیدار شیخ صدرالدین باغ نوی رفت، ملاحظه کرد جامه‌ای لطیف و نازک پوشیده است. چون از شیخ مؤیدالدین پرسید: چگونه دو نفر در اولیای این چنین با هم تفاوت دارند؟ شیخ پاسخ داد: هر دو نفر مأموران خدا هستیم و راه‌های به خداوند به تعداد مردم روی زمین گوناگون است.^۱

رشد و ترقی شیراز به عنوان مرکز ایالت فارس در دوره حاکمیت امرای ذوالقدر و توسعه نهادهای اداری و اجتماعی و گسترش مناسبات این ایالت با دیگر نواحی، از جمله دستاوردهای این دوره تاریخی محسوب می‌شود که در سایه امنیت و آرامش طولانی

^۱. شیراز در روزگار حافظ، ص ۲۰۱

استقرار یافته در این منطقه به دست آمد؛ و شیراز در دوره حکومت شاه طهماسب صفوی، به مرکزی مهم برای تبادلات فرهنگی و اقتصادی ایران و هند تبدیل گشت.^۱

در مدارس شیراز تدریس علوم اسلامی از قبیل فقه، اصول، حدیث، کلام، تفسیر و منطق رایج بود. ولی در این میان درس قرآن کریم و علوم مربوط بدان، اهمیتی خاص داشت. مدارس در ایران عصر صفوی از شکوه و جلالی برخوردار بودند که جهانگردان را تحت تأثیر قرار می داد. به طوری که کمپفر این مدارس را از نظر شکوه و جلال و طرز ساختمان، بسیار برتر از مدارس عالی اروپا می داند.^۲ از مدارس معروف و قدیمی شیراز مدرسه خان است که ساخت آن در زمان اللهوردی خان به سال ۱۰۲۲ هـ ق آغاز شده و در زمان پسرش امام قلی خان در سال ۱۰۴۱ به اتمام رسیده است. در آن زمان ملاصدرا در اثر خصومت و حسادت روحانیون اصفهان به مدت هفت سال به کَهک در حوالی اصفهان تبعید و در آن جا مشغول تدریس بود.^۳ ملاصدرا از طرف اللهوردی خان و پسرش به شیراز دعوت می شود و در مدرسه خان به تدریس مشغول می گردد. با حضور او مکتب علمی شیراز رونق می یابد و محلّی برای مراجعه مشتاقان علم و حکمت می شود. اللهوردی خان این مدرسه را به خاطر فیلسوف و حکیم بزرگ عصر صفوی، ملاصدرا (متوفی ۱۰۵۰ هـ ق در بصره، مشهور به صدرالمآلهین، صدر شیرازی) ساخت تا در آن به تدریس بپردازد. این حکیم بزرگ در علوم الهیه و معارف حقیقیه و کثرت تحقیقات مربوط به علم مبدأ و معاد در بین حکما تالی ندارد. در این عالم بزرگ و فیلسوف سترک و بی نظیر، جهات زیادی از فضیلت موجود بوده است که همه آن جهات در کمتر کسی تحقق پیدا می کند. این روحانی عظیم در شهر شیراز متولد شده و در بصره موقع مراجعت از سفر حج، وفات یافت.^۴

۱. شرفنامه، ص ۷۶.

۲. کمپفر، انگلبرت. (۱۳۶۳). سفرنامه. ترجمه کیکائوس جهاننداری. تهران: خوارزمی، ص ۱۴۰.

۳. دیار پارس، ص ۴۹.

۴. آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۸۰). شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرا. چ ۴، تهران: دفتر حوزه علمیه قم،

درخشان‌ترین دوره زندگی ملاصدرا از لحاظ فوایدی که به جامعه رسانید، دوره‌ای است که او بعد از مراجعت از کهک در شیراز شروع به تدریس کرد. با شروع تدریس ملاصدرا در شیراز، مکتب علمی این شهر، مکتب علمی اصفهان را تحت‌الشعاع قرار داد و شیراز کانون اصلی علم در کشور ایران شد. ملاصدرا، مدرسه‌الله‌وردی خان را در شیراز به صورت یک دانشگاه درآورد. در این مدرسه دروس حکمت، فقه، علوم و ادب، علم نجوم، علم حساب، علم هندسه و علوم زمین‌شناسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی و شیمی تدریس می‌شد.^۱ عهد صفویّه نه تنها شاهد احیاء علوم دینی شیعه و صنایع گوناگون و قدرت سیاسی و اقتصادی ایران بود، بلکه همچنین دوره ارتقای علوم عقلی و مخصوصاً حکمت به سرحد کمال به شمار می‌آید. در این عصر وصول به هدفی که بیش از هشت صد سال حکماء و فلاسفه اسلامی، هم خود را مصروف به نیل به آن نموده بودند مقدور گردید؛ و بالاخره تلفیق کامل بین دین و فلسفه و عرفان حاصل شد و هم آهنگی بین عقل و ایمان و استدلال و ذوق که غایت و هدف بسیاری از بزرگان اسلاف بود به دست حکمای قرن یازدهم و دوازدهم به حلیه واقعیت آراسته گشت. از جمله بزرگانی که حکمت را بار دیگر احیاء نموده آن را با عرفان و اصول دین اسلام، مخصوصاً نظریه تشیع انطباق دادند، می‌توان میرداماد و میرفندرسکی و شیخ بهایی و ملامحسن فیض و مولانا عبدالرزاق لاهیجی و قاضی سعید قمی و بسیاری دیگر از حکمای دوره صفویه را نام برد. لکن حکیمی که بیش از هر کس به احیاء حیات معنوی این عصر و ایجاد مکتب نوینی در حکمت که با عرفان و شرع آمیخته و هم آهنگ بود، خدمت نمود و در واقع پایه‌گذار مکتب علوم عقلی در دوره اخیر می‌باشد، صدرالدین شیرازی مشهور به ملاصدرا است؛ که گرچه در میان عامه شهرت بسیار ندارد، در میان خواص از بزرگ‌ترین علمای اسلام محسوب می‌گردد و می‌توان بدون اغراق او را در الهیات سرآمد حکمای اسلامی دانست.^۲

^۱. دیار پارس، ص ۱۵۳.

^۲. ملاصدرا. (۱۳۷۷). رساله سه اصل. به تصحیح سید حسین نصر. ج ۳. تهران: روزنه، ص ۱.

نتیجه

با استقرار حکومت صفوی و ایجاد رونق اقتصادی شیراز مرکز ایالت فارس به دلیل ثروت سرشاری که از منابع و ذخایر طبیعی، وسعت اراضی کشاورزی، تولیدات و محصولات دامپروری، صنعتی، شهری و روستایی و مبادلات تجاری و بازرگانی به دلیل دسترسی به آب های آزاد به دست می‌آمد، برای حکمرانان صفوی دارای اهمیت شد و جایگاه ویژه‌ای به دست آورد. انتصاب الله‌وردی‌خان قدرتمندترین مهره حکومت صفوی به عنوان حکمران ایالت فارس، نشان از اهمیت این ایالت در نزد شاه عباس دارد. دسترسی فارس به راه‌های مبادلات تجارت دریایی و رونق یافتن ترانزیت کالا و مسیر تجاری عبور و مرور کاروان‌های تجاری که از شمال و مرکز ایران، راهی کناره‌های خلیج فارس بودند و شاهره تجاری و بازرگانی ایران را تشکیل می‌دادند، باعث گردید که ایالت فارس و شهر شیراز به مرکز عمده تجارت و منطقه رفت و آمد بازرگانان اروپایی و سفرا و فرستادگان ممالک اروپایی گردد.

با حمایت حکمرانان شیراز از علما و دانشمندان، تحول چشمگیری در حوزه‌های دانش و حکمت به وقوع پیوست. معروف‌ترین چهره حکمت اسلامی ملاصدرا با حمایت الله‌وردی و پسرش در مدرسه خان شیراز مکتب صدرایی را در فلسفه و حکمت پایه‌گذاری کردند که زمینه‌های رشد عقلی در حوزه‌های علمیه را بوجود آورد که تأثیرگذاری آن تا نسل‌های بعد و امروزه مشهود است. هنرمندان و معماران بزرگ شیرازی با پشتیبانی و حمایت حکمرانان شیراز توانستند به خلق آثار بزرگی دست یابند. نمونه این تأثیر، نام استادان هنرمند شیرازی است که امروزه در کتیبه محراب شبستان، معروف به صفا عمر در مسجد جامع اصفهان و نام استاد بنا و کاشیکار آن عبدالوهاب شیرازی و کتیبه بزرگ بالای ایوان قبله مسجدشاه اصفهان با امضای محمدباقر شریف شیرازی به چشم می‌خورد. با شروع تدریس ملاصدرا در شیراز، مکتب علمی این شهر، مکتب علمی اصفهان را تحت‌الشعاع قرار داد و شیراز کانون اصلی علم در کشور ایران شد. ملاصدرا، مدرسه الله‌وردی‌خان را در شیراز به صورت یک دانشگاه درآورد. در این مدرسه دروس حکمت، فقه، علوم و

ادب، علم نجوم، علم حساب، علم هندسه و علوم زمین شناسی، جانورشناسی، گیاهشناسی و شیمی تدریس شد و مدرسه خان مهم ترین مرکز علمی ایران گردید و شیراز دومین شهر بزرگ و با اهمیت ایران گردید.

منابع و مآخذ

- آریان پور، علیرضا. (۱۳۶۵). پژوهشی در شناخت باغ های ایران و باغ های تاریخی شیراز. تهران: نشر تاریخ و فرهنگ ایران زمین.
- آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۸۰). شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرا. چ ۴، تهران: دفتر حوزه علمیه قم.
- ابن بلخی. (۱۳۷۴)، فارسنامه ابن بلخی. تصحیح رستگار فسایی. بی جا: بنیاد فارس شناسی.
- اشرفی، م.م. (۱۳۸۴). سیر تحول نقاشی ایران سده شانزدهم میلادی. ترجمه زهره فیضی. تهران: فرهنگستان هنر.
- افسر، کرامت الله. (۱۳۷۴). تاریخ بافت قدیمی شیراز. تهران: نشر قطره.
- امداد، حسن. (۱۳۱۶). شیراز در گذشته و حال. شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس.
- بیگ محمدی، حسن. (۱۳۸۲). مقدمه ای بر جغرافیای تاریخی ایران. چ ۳. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- پیگولوسکایا، ن.و و همکاران. (۱۳۶۳). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی. ترجمه کریم کشاورز. چ ۵. تهران: پیام.
- تاورنیه، ژان باتیست. (۱۳۸۹)، سفرنامه تاورنیه. ترجمه حمید ارباب شیرانی. تهران: نیلوفر.
- ثواقب، جهانبخش. (۱۳۹۰). دیار پارس. بی جا: بنیاد فارس شناسی.
- حسینی استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی (۱۳۶۶)، تاریخ سلطانی «از شیخ صفی تا شاه صفی» به کوشش احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی.

- خیراندیش، عبد الرسول. (بهار ۱۳۹۰). «عصر صدرایی در تاریخ». فصلنامه فارس شناخت. دوره جدید، شماره ۱.
- دانش پژوه، منوچهر. (۱۳۷۷)، شیراز نگینی در خشان در فرهنگ و تمدن ایران زمین. تهران: هیرمند.
- رفیعی، حسن رضا. (۱۳۸۴). فارس نیمی از بهشت. بی جا: تخت جمشید.
- سامی، علی. (۱۳۳۷). شیراز شهر سعدی و حافظ. بی جا: کانون دانش پارس.
- سامی، علی. (۱۳۴۷). شیراز. چ ۲. شیراز: چاپخانه موسوی شیراز.
- سامی، علی. (۱۳۶۳). شیراز شهر جاویدان. چ ۳. بی جا: انتشارات نوید.
- شاردن، ژان. (۱۳۷۲)، سفرنامه شاردن. تهران: توس.
- طاهری، ابوالقاسم. (۱۳۸۳). تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس. چ ۴ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فسایی، حسن بن حسن. (۱۳۸۲). فارسنامه ناصری. ج ۱. چ ۳. تهران: امیرکبیر.
- فلسفی، نصرالله. (۱۳۶۴). زندگی شاه عباس. ج ۳، چ ۳. تهران: علمی.
- فیگوئروا، دن گارسیا دیسیلوا. (۱۳۶۳)، سفرنامه. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: نشر نو.
- کالمار، ژان. (۱۳۸۵). مطالعات صفوی (گزیده مقالات همایش پاریس). ترجمه سید داوود طباطبایی. تهران: فرهنگستان هنر.
- کرمر، جوئل. ل. (۱۳۷۵). احیای فرهنگی در عهد آل بویه. ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی بی جا: بی نا.
- کرویس، دیرک وان در. (۱۳۸۰). شاردن و ایران تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی. ترجمه حمزه اخوان تقوی. تهران: بی نا.
- کمپفر، انگلبرت. (۱۳۶۳). سفرنامه. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: خوارزمی.
- کیوانی، مهدی. (۱۳۹۲). پیشه‌وران و زندگی صنفی آنان در عهد صفوی. ترجمه یزدان فرخی. تهران: امیرکبیر.

- لاری شیرازی. روح الله. (۱۳۸۹). شرفنامه. تصحیح و تحقیق دکتر محمدباقر وثوقی. تهران: کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
- لیمرت، جان. (۱۳۸۷). شیراز در روزگار حافظ. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. چ ۲، بی - جا: دانشنامه فارس.
- ملاصدرا. (۱۳۷۷). رساله سه اصل. به تصحیح سید حسین نصر. چ ۳. تهران: روزنه.
- میرجعفری، حسین. (۱۳۸۷). تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان. چ ۷. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- نحوی، اکبر (بهار ۱۳۹۰)، «تاریخ ادب و فرهنگ فارس»، فارس شناخت، دوره جدید، شماره ۱.
- نوایی، عبدالحسین. (۱۳۶۶). ایران و جهان. چ ۲، تهران: هما.
- یوسف جمالی، محمد کریم. (۱۳۸۵). تاریخ تحولات ایران عصر صفوی، بی جا: بی نا.
- ویلبر، دونالد. (۱۳۴۸). باغ‌های ایران و کوشک‌های آن. ترجمه مهین دخت صبا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

امینی‌زاده، علی. (۱۳۹۵). «آخوند ملاقربانعلی زنجانی و تفکر مشروعه‌خواهی». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۲، صفحات ۴۴-۲۹.

آخوند ملاقربانعلی زنجانی و تفکر مشروعه‌خواهی

دکتر علی امینی‌زاده^۱

چکیده

نهضت مشروطیت ایران از زوایای گوناگون قابل بررسی است. از مقوله‌های مورد توجه در این نهضت، موضع‌گیری علمای دین در برابر آن است؛ چرا که تاریخ مشروطیت، آکنده از نقش آفرینی آنان در عرصه‌های گوناگون است. در این مقاله با بهره‌جستن از روش تحقیق تاریخی، تلاش شده است آشکار گردد، مشروعه‌خواهانی همچون ملاقربانعلی زنجانی چه تفکری در جریان نهضت مشروطیت داشتند؟

بررسی مجموعه داده‌های تاریخی و آگاهی‌های موجود نشان داد؛ ملاقربانعلی، مبنای مشروعیّت حکومت را «الهی» می‌دانست نه «الهی-مردمی». او با این تفکر که اگر چه رژیم پادشاهی آکنده از ستم است، اما می‌توان با تلاش و روشنگری از دامنه آن کاست. او معتقد بود، حرکت مشروطیت را نمی‌توان با روشنفکران غرب زده به انجام رساند و بیان می‌کرد که مشروطه از جاده اصلی خود فرسنگ‌ها دور افتاده است.

واژگان کلیدی: ملاقربانعلی زنجانی، مشروعه‌خواهی، مشروطیت

مقدمه

نهضت مشروطیت ایران از زوایای گوناگون قابل بررسی است. از مقوله‌های مورد توجه که می‌تواند در شناخت بهتر نهضت مشروطیت راه گشا باشد، موضع گیری علمای دین در برابر این نهضت است؛ چرا که تاریخ مشروطیت، آکنده از نقش آفرینی آنان در عرصه‌های گوناگون است. آنچه نقش علمای دین را برجسته و چشم گیر می‌کند؛ هماهنگی، همراهی و همدلی آنان در فراز و نشیب حرکت بود.

اما سؤالاتی که به ذهن متبادر می‌شود این است که چرا این همراهی‌ها و هماهنگی‌ها ادامه نیافت؟ آیا این ناهماهنگی‌ها از درون حوزه اندیشه هر فرد و جریانی سرچشمه می‌گرفت؟ آیا دشمن، اختلاف اندیشه‌ها و سلیقه‌ها را به دشمنی تبدیل کرد؟ و در این میان مشروعه خواهانی همچون ملا قربانعلی چه تفکری داشتند؟

با دقت در تاریخ مشروطیت به دست می‌آید که در جبهه عالمان دین، از آغاز تا طرح متمم قانون اساسی، چالشی وجود نداشته است و به گفته تقی زاده «در مجلس نخست، شیخ فضل الله و بهبهانی، تکیه گاه مجلس و مایه قوت و قدرت آن بودند»^۱ اما هنگام سخن به میان آوردن از متمم قانون اساسی، نخست، بین روشنفکران و عالمان دین چالش پدید آمد و سپس با دسیسه شماری از روشنفکران وابسته، عالمان نقش آفرین در مشروطیت، در دو جبهه مشروطه خواه و مشروعه خواه، رویاروی هم قرار گرفتند. در رأس هرم مشروعه خواهان، شیخ فضل اله نوری، میرزا محمد حسن مجتهد تبریزی، محمد خمami رشتی، سید کاظم یزدی، ملا قربانعلی زنجانی و مجتهد سبزواری بودند که مبنای مشروعیت را «الهی» می‌دانستند.

در این پژوهش شخصیت و تفکر مشروعه خواهی همچون ملا قربانعلی زنجانی مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا زوایای مختلفی از تفکر مشروعه خواهی علما، در جریان نهضت مشروطیت روشن شود.

^۱ افشار، ایرج. (بی تا). مقالات تقی زاده، ج ۱، تهران: نشر شکوفان. ص ۲۴۷

مروری اجمالی بر زندگی ملا قربانعلی زنجانی

در قسمت جنوب شرقی شهر زنجان، منطقه‌ای گسترده و پر جمعیت قرار دارد که در بردارنده آبادی‌های قدیمی و معروف "سهرورد قدیم" می‌باشد. در آن منطقه، روستای کوچکی وجود دارد که در تلفظ عامیانه اهل محل "آربن" نامیده می‌شود، ولیکن در کتاب‌ها، به نام‌های "ارقون"، "ارقین" ثبت شده است. در این روستا و سال ۱۲۴۶ هجری کودکی پا به عالم خاکی نهاد که والدینش او را قربانعلی نامیدند. قربانعلی، دوران کودکی خود را در همان روستای آربن گذرانید و مقدمات علوم اسلامی را در مکتب خانه آنجا آموخت. سپس عازم حوزه علمیه شده و در مدرسه "نصرالله خان" اقامت گزید. او پس از فراگرفتن مقدمات علوم اسلامی، برای شرکت در درس خارج و تکمیل دانش خود به عراق عرب و حوزه علمیه نجف اشرف مهاجرت کرد و از اساتید آن حوزه، از جمله شیخ مرتضی انصاری و سید حسین کوه‌کمری بهره برد.^۱

آخوند، پس از رحلت شیخ مرتضی به زنجان برگشت و به تدریج مرجع تقلید و حل مراجعات مردم گردید. او شاگردان زیادی از جمله: آیت الله سید یونس اردبیلی، شیخ عبد الکریم زنجانی نجفی، آخوند ملا فتحعلی زنجانی را تربیت کرد. آخوند در امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و تعزیرات شرعی، از خود، سخت کوشی نشان می‌داد. از ویژگی‌های شخصیت آخوند، دانش ایشان در احکام و مسائل شرعی و تسلط کاملش بر فقه بود که علاوه بر آن در اصول و عرفان حکمت نیز اطلاعات داشت. ملا قربانعلی از طرف مقلدین خود، از باب احترام به عنوان "حجة الاسلام" مورد خطاب واقع می‌شد. او در نهضت مشروطیت، به خاطر اینکه اصل قضیه را مشکوک شناخته بود، از متوقفین گردید و طرفدار تفکری به نام مشروعه خواهی شد. پیروان او در راه تحقق بخشیدن به هدف یاد شده، به برخی حرکت‌های مسلحانه نیز دست زدند؛ لکن پس از استقرار مشروطه، با اعزام نیروهای نظامی تحت فرماندهی "جعفر قلی خان سردار بهادر بختیاری"

^۱ زنجانی، سید احمد. (۱۳۵۶). الکلام یجر الکلام، ج ۱، قم: کتابفروشی حق بینی، چاپ دوم. ص ۱۱۹

^۲ شکوری، ابوالفضل. (۱۳۷۱). خط سوم در انقلاب مشروطیت. زنجان: نشر فرهنگ و ارشاد اسلامی. ص ۲۸

و "مسیو پیرم خان ارمنی"، آن حرکت سرکوب شده و آخوند ملا قربانعلی، توسط پیرم خان دستگیر و از ایران به کاظمین عراق تبعید شده و در سال ۱۳۲۸ هجری، دیده از جهان فرو بست.

اصول و اندیشه‌های سیاسی ملا قربانعلی

اصول تفکر سیاسی و سیره آخوند ملا قربانعلی را در زمینه نوع برخورد با قضایای اجتماعی و سیاسی می‌توان این طور بیان کرد:

۱- مخالفت با استبداد و استعمار:

با توجه به کلام و رفتار آخوند، می‌توان مخالفت او را با استبداد و استعمار در اشکال زیر مشاهده کرد:

الف) تحریم دید و بازدیدهای رسمی با دیوانیان:

ملا قربانعلی با اربابان و خان‌ها مخالفت می‌کرد و آنها را مسؤول بهره‌کشی از رعایای مظلوم می‌دانست. او با مأموران حکومتی و دولتی ارتباط نداشت. آنها نیز، نه تنها به رقیب تراشی بر ضد او تدارک دیده و کوشش کردند، بلکه او را طرفدار محمدعلی شاه معرفی کردند.

ب) مبارزه عملی با حکام و عدم تفاهم با آنان:

حجۀ الاسلام در برابر حکام ولایات، که افرادی نامستعد بودند، مقاومت کرده و حاضر نبود در پایمال کردن حقوق عامه مردم با آنان سازش کند. "احتشام السلطنه"، یکی از حکام زنجان، در مورد ایشان نوشته: «یکی از علمای خمسه، حجۀ الاسلام بود که مورد توجه عموم بوده و ابداً با هیچ حکومتی رفت و آمد نمی‌کرد. در هنگام حکومت من در زنجان، تلامذه آخوند در سایه او خیلی شرارت می‌کردند.»^۱

در حیات سیاسی آخوند، برخورد شدید با دو حاکم خود کامه عصر استبداد در زنجان، مانند مهدی‌خان وزیر همایون و سعد السلطنه دیده می‌شود. صاحب کتاب معارف

^۱. موسوی زنجانى، سید ابراهیم، (۱۳۵۲). تاریخ زنجان. تهران: کتابفروشی مصطفوی. ص ۸۶

الرجال نوشته: «...در زهد و ساده زیستی ملاقربانعلی، همین بس که هرگز دچار آن زندگی رفاهی معمولی اکثر بزرگان چهره‌های سرشناس، نگرددید. آری او به جز یک حصیر و یک فرش مندرس و منزلی کهنه، در زندگی خود چیزی نداشت که استفاده آن هم، از آن مردم بود.»^۱ ملاقربانعلی از آن دسته علمای دین بوده که زاهدانه زندگی کرده و مردمی ترین شیوه زندگی را در اوج قدرت نفوذ خود، درپیش گرفته بوده است؛ چنان که مهدی بامداد در این باره می‌نویسد: «هنگامی که بدرود حیات گفت دارایی او، فقط پنجاه ریال بوده است.»^۲

گفته شده است ناصرالدین شاه هنگام خروج از زنجان، مبلغ سه هزار تومان وجه، به حضور ملا می‌فرستد. حجه الاسلام در میان حیرت همگان، ضمن اظهار تشکر، آن را می‌پذیرد (ولی) هنگام عزیمت نماینده شاه، عین وجه را به او پس می‌دهد و می‌گوید: از لطف شاهنشاه ممنونم و از ایشان می‌خواهم آن را به مستحقین پردازند.^۳

در مورد تقوای ملاقربانعلی مورخان متعددی اظهار نظر کرده اند؛ از جمله بابا صفری، در کتاب اردبیل چنین نوشته است: «ما قلباً از روان مرحوم آخوند عذر می‌خواهیم، او روحانی فقیه و زاهد با تقوای الهی، غالب شب‌ها در پشت بام، به عبادت مشغول بود و حتی نصف شبی هنگام پایین آمدن از نردبان افتاده، پایش شکسته بود...»^۴.

۲- مردمی بودن ملاقربانعلی:

یکی دیگر از ویژگی‌های شخصیتی اوست که علاوه بر رعایت معیشت همسان با مردم، در تنگناهای زندگی، پناهگاه و راهنمای مردم نیز بوده است.

۳- علم و دانش:

^۱ حرز الدین، شیخ محمد (۱۴۰۵). معارف الرجال. ج ۲، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. ص ۱۵۹

^۲ بامداد، مهدی (۱۳۴۷). شرح حال رجال ایران. ج ۲، تهران: نشر زوار. ص ۱۷۹

^۳ روحانی، محمد رضا (۱۳۸۳). «نگاهی به زندگی، مبارزات و سرانجام ملاقربانعلی زنجان». ماهنامه زمانه،

سال سوم، شماره ۲۷، آذر ماه. ص ۳۲

^۴ صفری، بابا (۱۳۷۰). اردبیل در گذر گاه تاریخ. ج ۲. اردبیل: نشر دانشگاه آزاد. ص ۲۴۱

دانش ملا قربانعلی در احکام و مسائل شرعی، محفوظات گسترده، قوه استدلال و بالاخره فقاقت عمیق آخوند از جمله عوامل مهمی و درخور توجهی است که در زمان او و پس از مرگش، باعث شده که علما و دانشمندان مختلف نسبت به وی اظهار نظر نمایند. خود ملا قربانعلی درباره مطالعه و تحصیلاتش می گفت: برای من ایام تعطیل مفهومی نداشت.

مؤلف کتاب "عرفا و حکمای زنجان" نوشته: «روزی فیلسوف، علامه آقا میرزا مجید حکمی، به حضور آخوند رفت، آخوند به ایشان فرمود: «از من بعضی مسائل فلسفی را بپرس، پس از این که، تبخّر آخوند را در مسائل فلسفی دید به او گفت: شما مگر در فلسفه و حکمت هم تدریس فرموده اید؟ گفته بود: نه، اما در کاظمین از استاد فلسفه، کمی فلسفه آموختم...»^۱

از تألیفات آخوند، می توان به "رساله سؤال و جواب، رساله مفصل توضیح المسائل، حاشیه بر تبصرة المتعلمین و فی احکام الدین" اشاره کرد.

۴- اجرای قوانین و حدود شرعی:

آخوند به عنوان رهبر معنوی مردم زنجان، سعی در اجرای حدود شرعی اسلام داشت و به همین خاطر بود که شیخ ابراهیم زنجانی که از مخالفان آخوند بوده، در جای جای خاطرات خود، با مناسبت یا بی مناسبت، مسئله دستگاه قضایی او را مطرح ساخته و از او و اطرافیانش بدگویی کرده است.^۲

در مورد اجرای حدود شرعی توسط ملا قربانعلی، صاحب اعیان الشیعه نوشته: «حجة الاسلام در نهایت بسط ید و حاکمیت بود و امر به معروف و نهی از منکر می نمود و حدود شرعی را اجرا می کرد.»^۳

۱. نیرومند، کریم. (۱۳۶۴). عرفا و حکمای زنجان. زنجان: کتابفروشی ستاره زنجان. ص ۲۳۰

۲. شکوری، ابوالفضل (؟)، خط سوم در انقلاب مشروطیت. ص ۴۵

۳. امین، سید محسن. (۱۴۰۶). اعیان الشیعه. ج ۸. بیروت: دار التعارف. ص ۴۴۹

تفکر مشروعه خواهی ملا قربانعلی

نهضت مشروطیت در ایران، با وجود اهمیت بسیار، از زوایای گوناگون قابل نقد و بررسی است. موضع گیری علمای دینی در برابر نهضت مشروطه، می تواند ما را به تفکرات موجود در این زمان، آشنا و رهنمون سازد. اگرچه علما در آغاز این حرکت، پرشورترین حامیان مشروطه بودند و بارها بر وجوب آن تأکید کرده و مخالفت با آن را مخالفت با امام زمان (عج) به شمار می آوردند، اما به تدریج بر سر مفاهیم و نحوه شکل گیری آن در مقابل هم ایستادند. در پاسخ به این سؤال که چه عواملی باعث اختلاف بین علمای دین شد؟ می توان گفت که دو دیدگاه، در مورد اختلاف میان علما وجود دارد:

دیدگاه اول: ناسازگاری و چالش علمای عصر مشروطیت، اساسی و بنیادی بوده است. آنان هم در هدف ها و هم در مبنای مشروعیت حکومت و هم در اصول مشروطیت (مجلس، قانون اساسی، آزادی و مساوات) یکسان نمی اندیشیدند.^۱ در این میدان تا آن جا پیش رفتند، که به گفته شماری از تاریخ نگاران و شاهدان، هر جبهه ای جبهه دیگر را بر صراط نمی دانست و آن را از مدار حق برکنار و به دور می دانست؛^۲ کار به جایی رسید که، گفتند و پراکندند که عالمان نجف، به تبعید شیخ فضل الله حکم دادند.^۳

دیدگاه دوم: ناسازگاری و چالش علمای عصر مشروطیت به هیچ روی، اساسی و بنیادی نبوده و هر دو گروه (مشروطه خواه و مشروعه خواه) در هدف ها و راهبردها یکسان می اندیشیدند و اگر ناسازگاری و دوگانگی دیده می شد، نه در راهبردها که در روش ها و نقشه های حرکت برای رسیدن به هدف بوده است و دشمن، دامنه این نا همگونی ها را گسترانده است. این ادعا را اسناد به جا مانده از انجمن های فراماسونی ثابت می کنند. "هانری رنه" آلمانی در سفرنامه خویش می نویسد: «در شهر مشهد، یک فراموش خانه ای

^۱ ترکمان، محمد. (بی تا). مجموعه ای از مکتوبات، اعلامیه ها... پیرامون نقش شیخ فضل الله در مشروطیت.

ج ۱، تهران: مؤسسه رسا، ص ۲۷۸

^۲ کسروی، احمد. (۱۳۵۴). تاریخ مشروطه ایران. ج ۱، تهران: نشر امیر کبیر. ص ۲۸۷

^۳ دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی. (۱۳۳۱). ج ۱، تهران: نشر جاویدان. ص ۱۸۴

تأسیس شده که اعضای آن می‌خواهند در صفوف ملاحا، شکافی ایجاد نمایند و از قدرت نفوذ آن‌ها بکاهند.^۱

آنچه در مورد این دو دیدگاه می‌توان اظهار داشت این است که: «عالمان دینی می‌خواستند احکام اسلامی در ایران پیاده شود و به همین خاطر به دفاع از مجلس مشروطه برخاستند. هیچ کدام از عالمان پیشتاز نهضت مشروطیت را، بیرون از این مدار نمی‌توان دید؛ از این روی می‌بینیم، آخوند خراسانی به دفاع از مجلس برمی‌خیزد و خواستار اجرای قانون‌ها و آیین‌های اسلامی در آن است.»^۲

شیخ فضل‌الله نوری هم در لایحه‌ای به تاریخ ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۵ هجری می‌نویسد: «من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان می‌خواهند و عموم مسلمانان، مجلسی را می‌خواهند که برخلاف شریعت محمدی و مذهب جعفری، قانونی را تصویب نکند. پس من و عموم مسلمانان، هم عقیده و هم رأی هستیم. اختلاف بین من و مخالفان، دین است.»^۳

نکته‌ای که لازم به ذکر است این است که: عالمان مشروطه خواه همانند آخوند خراسانی و طباطبایی به راهی گام‌گذارند و حرکتی آغاز کردند که به بنیان‌گذاری مبنای جدیدی در مشروعیت قدرت سیاسی و اندیشه سیاسی شیعه انجامید و آن، مشروعیت "الهی-مردمی" بود. آن‌ها، حقوق مردم را در کنار ولایت فقیهان منصوب، به رسمیت شناختند^۴ و بر این مبنای حکومت مشروطه، مشروعیت می‌دادند. اما در برابر آن‌ها عالمان مشروطه خواه (همانند شیخ فضل‌الله و ملا قربانعلی زنجانی) مبنای مشروعیت حکومت را "الهی" می‌دانستند، نه "الهی-مردمی".

^۱. رائین، اسماعیل. (۱۳۴۷). فراموشخانه و فراماسونری در ایران. ج ۲، تهران: نشر امیر کبیر. ص ۶۹

^۲. کرمانی، ناظم الاسلام. (۱۳۶۲). تاریخ بیداری ایرانیان. ج ۲، تهران: نشر آگاه. ص ۹۰

^۳. ترکمان، محمد. (بی تا). مجموعه‌ای از مکتوبات، اعلامیه‌ها... پیرامون نقش شیخ فضل‌الله در مشروطیت.

^۴. مزینانی، محمد صادق. (۱۳۸۲). «چرایی رویارویی عالمان دین در نهضت مشروطیت». مجله حوزه، شماره

پیتر آوری، استاد ایران شناسی در دانشگاه کمبریج، درباره این دیدگاه می‌نویسد: «شیخ فضل الله نوری را بایستی نماینده آن مکتب فکری دانست که حاکمیت را از خداوند می‌داند و نه از مردم و شاه.»^۱

عالمان مشروعه خواهی همچون شیخ فضل الله و ملاقربانعلی، زمینه حکمروایی فقیه و بر افراشتن خیمه حکومت دینی، استوار بر اصل ولایت فقیه را، ممکن می‌انگاشتند و می‌گفتند: «عالمان، فقیهان و مردان اندیشه، می‌باید از زمینه‌های پدید آمده، به درستی بهره گیرند و حکومت آرمانی شیعه را هر چند به گونه غیر مستقیم به پا دارند.»^۲

مشروعه خواهان و رهبران فکری این جریان، در ابتدا این تفکر را داشتند که از دامنه ستم، زور گویی و بی‌قانونی با برافراشتن پرچم مشروطیت بکاهند و لذا خواهان بر چیده شدن قاجاریان و پا گرفتن مشروطه بودند؛ اما وقتی تلاش‌های دین زدایانه روشنفکران غرب زده پیوسته به صف مشروطه را دیدند، با توجه به نقش بنیادی و حرکت آفرین عالمان و پایگاه آنان در بین مردم، به فکر سامان دهی و پی‌ریزی حکومت آرمانی شیعه افتادند. یعنی اگرچه رژیم پادشاهی آکنده از ستم است، اما می‌توان با تلاش‌ها و روشنگری‌ها از دامنه آن کاست و کم‌کم، زمینه را برای نقش آفرینی فراهم کرد و به هدف والای پیامبران در ریشه‌کن کردن ستم پرداخت.

ملاقربانعلی زنجانی، پدیده مشروطیت را به عنوان یک جریان سیاسی مشکوک که ممکن است سرنخ اصلی آن در دست روس و انگلیس باشد، تلقی کرد و فرمود: «فقط بترسید از روزی که اجانب به سرتان شاپکا(نوعی کلاه لبه‌دار) بگذارند و ... روس و انگلیس به ماست تان انگشت بزنند.»^۳

آخوند، بارها در مورد مشروطه در پاسخ به سؤالات می‌گفته‌اند که: «این مسائل غیر از باطن امر است و ای کاش آنچه را می‌گفتند عمل می‌کردند؛ ولی ما یک راه داریم و آن

^۱ آوری، پیتر. (۲۰۰۳). تاریخ معاصر ایران (بخش قاجار). ترجمه محمد رفیعی، تهران: نشر مؤسسه عطایی.

^۲ مزینانی، محمد صادق. «چرایی رویارویی عالمان دین در نهضت مشروطیت». ص ۱۳

^۳ روحانی، رضا. (بی تا). فرهنگ نامه زنجان. زنجان: (بی نا) ص ۵۶

هم فقط راه قرآن است و دستور خدا ...»^۱ در همین خصوص یکی از شاگردان آخوند (ملا آقا جان زنجانی) که مدت طولانی در کنار آخوند بوده گفته‌اند که: «مرحوم آخوند ملا قربانعلی چون می‌دید که طرفداران مشروطه، عمال انگلیس هستند و در ایران ایجاد فتنه و بلوا نموده‌اند؛ لذا در آن زمان از مخالفین معروف مشروطه بود و مشروطه خواهان با او مخالف بودند. یک بار یکی از اعظام علمای تهران با چندین نفر مشروطه خواه از جمله پیرم خان ارمنی و یکی از رؤسای نظمیه، برای متقاعد ساختن آخوند به زنجان آمده و به حضور آخوند رسیدند و شروع به تعریف مشروطه نمودند به طوری که همگان تصور کردند که آخوند قبول کرده است. مرحوم آخوند در تمام طول صحبت ساکت بود و هیچ نمی‌گفت. چون سخن آن عالم به پایان رسید، آخوند رو به او گفت: این مشروطه‌ای را که بیان می‌کنید و مجلسی را که برای گرد آوردن افراد ذی صلاحیت تشکیل می‌دهید آیا از روی قانون رفتار می‌کنند یا نه؟ او گفت: بله، از روی قانون عمل می‌کنند و این مجلس، مجلس قانون گذاری است. آخوند گفت: آیا این قانون، قانون آسمانی است یا قانون زمینی؟ آنها خوب متوجه شدند که آخوند چه می‌خواهد بگوید. (می‌خواهد بگوید اگر قانون آسمانیست که این دروغ است. چون قانون آسمانی قرآن است و اگر قانون زمینی است، پس آن بدون ارزش و در مقابل کتاب الله، فاقد اعتبار است.) آنها به یکدیگر نگاه کردند و گفتند؛ برخیزید که دیگر صحبت و مذاکره فایده‌ای ندارد.»^۲ شیخ فضل الله نیز به مردوخ کردستانی می‌گوید: «در ابتدا، من هم طرفدار مشروطه بودم ... بعد ملتفت شدم که این نعمه، نعمه بیگانه است ... و در باطن، چون اساس مشروطیت را از منبع غیر اسلامی می‌دانستم، بی میل نبودم که شاه پیش ببرد.»^۳

^۱ . روحانی، محمد رضا. (۱۳۸۳). «نگاهی به زندگی، مبارزات و سرانجام ملا قربانعلی زنجانی». ماهنامه زمانه، سال سوم، شماره ۲۷، آذر ماه. ص ۳۲.

^۲ . حسینی تهرانی، محمد حسین. (۱۳۹۲/۲/۲۵). «مکتوبات خطی، جنگ ۷». پایگاه علوم و معارف اسلام. www.maarefislam.net ص ۲۷۵

^۳ . ترکمان، محمد. (بی تا). مجموعه ای از مکتوبات، اعلامیه ها ... پیرامون نقش شیخ فضل الله در مشروطیت. ص ۳۴۶

مشروع خواهانی همچون ملاقربانعلی معتقد بودند که این حرکت مشروطیت را، نمی-توان با روشنفکران غرب زده که به هیچ یک از ارزش‌ها و سنت‌ها و آیین‌های اسلامی باور ندارند، به انجام رساند؛ از این رو از هم گسستن نظام پادشاهی و برپا کردن نظام مشروطه، دفع افسد به فاسد نیست؛ بلکه دفع فاسد به فاسد است؛ چرا که مشروطه از جاده اصلی خود، فرسنگ‌ها دور افتاده و این دور افتادگی را، نمی‌توان با حکومت پادشاهی استبدادی سنجید. زیرا حکومت پادشاهی را شاید بشود مهار زد، اما نظام مشروطه که به دامن سکولار رفته را نمی‌توان مهار زد. به همین دلیل رهبر جریان مشروع خواهی یعنی شیخ فضل الله اعلان کرد، هر کس در راه مشروطه شدن ایران تلاش کند، مرتد محسوب و احکام مرتد در مورد او جاری است، یعنی خون او مباح است و با زن مسلمان نمی‌تواند ازدواج کند.^۱ بنابراین، مشروع خواهان بر این باور بودند که نمی‌توان با مشروطه‌ای که بنیادها، ریشه‌ها و پی‌های اسلام را نشانه رفته و لجام گسیخته در پی نابودی آن هاست، همراه شد و آن را بر نظامی که در پی نابودی اسلام نیست، برتری داد.^۲

ملاقربانعلی نسبت به اهداف مشروطه بدبین بود و از این رو، جلوی تبلیغات مشروطه خواهان را در زنجان می‌گرفت و علت آن این بود که او و همفکرانش وقتی می‌دیدند فراماسون‌ها و غرب زدگان بریده از دین و مذهب، میدان داری می‌کنند و تیشه بر ریشه‌ها می‌زنند، به این فکر افتادند که با این کشتی در هم شکسته، نمی‌توان به ساحل رسید. مشروع خواهان، بیش‌تر به کارکرد مشروطه خواهان وطنی دمساز با بیگانه، مشکل داشتند، و نقد و ایراد و پرخاش آنان، با این گروه بود که هستی و سرمایه معنوی و مادی کشور را به غرب می‌فروختند. احمد کسروی در مورد ملاقربانعلی با تمسخر و طنز می‌نویسد: «از زنجان هم یک شگفتی بنام آخوند ملاقربانعلی بوده که لگام مردم را در دست داشته و از گراییدن به مشروطه باز می‌داشت.»^۳

^۱ زرگری نژاد، غلامحسین. (۱۳۷۷). رسائل مشروطه. تهران: نشر کویر. ص ۱۶۳

^۲ مزینانی، محمد صادق. «چرایی رویارویی عالمان دین در نهضت مشروطیت». ص ۱۳

^۳ کسروی، احمد. (۱۳۵۴). تاریخ مشروطه ایران. ج ۱، تهران: نشر امیر کبیر. ص ۴۰۲

به خاطر همین طرز تفکر بوده است که سران اصلی جریان مشروعه خواهی، عموماً در تاریخ، مورد تهمت و افتراء مورخان مشروطه قرار گرفته اند. مشروطه خواهان، فتاوایی علیه مخالفین مشروطه صادر کردند و مقدمه حذف آنان را به دست افراطیون داخلی فراهم ساختند. شیخ فضل الله نوری (رهبر جریان مشروعه خواهی و استاد شیخ عبد الکریم حائری)، مهم ترین و پرنفوذترین روحانی پایتخت بود که از جانب روحانیت محکوم به اعدام و سپس در ملاً عام به دار آویخته شد و این اولین بار بود که مجتهدی در ایران به دلیل عمل کردن به آنچه وظیفه دینی خود تشخیص داده بود، مجازات می شد.^۱

با مخالفت های آخوند ملاقربانعلی، اندیشه مشروطه خواهی در زنجان رونق چندانی نیافت و به همین علت، محمد ولی خان، سپهدار تنکابنی، دو تن از مشروطه خواهان به نام - های عظیم زاده اردبیلی و علی اکبرخان زنجانی را وارد زنجان کرد تا به تبلیغ مشروطه پردازند. با ورود این دو نفر، کم کم آرامش شهر از بین رفت و آخوند به آنان پیام داد که شهر را ترک کنند؛ اما آن ها نه تنها شهر را ترک نکردند بلکه دارالحکومه را تصرف کردند و مردم با رهنمودهای آخوند، دارالحکومه را تصرف کردند. پس از مرگ محمد علی شاه در سال ۱۳۲۷ هجری، مشروطه خواهان، قوایی برای سرکوب مردم به زنجان اعزام کردند. پیرم خان ارمنی، سه نفر از اطرافیان ملاقربانعلی و چند نفر از اشخاص متهم به دشمنی با مشروطه خواهان را تیر باران کرد و ایلدرم خان را به ریاست نظمیة زنجان منصوب کرد.^۲

پس از اینکه پیرم خان وارد زنجان شد، برخی از افراد را از آخوند طلب کرد. آخوند هم فرمود: «به یفرم بگوئید آدم های من خانه کسی را غارت نکرده و به مال و جان و ناموس کسی تجاوز نکرده اند و اگر یک قران از کسی به دست افراد من به یغما برده شده است، شما در عوض دو قران مطالبه نمایید.»^۳ برخی از افراد از جمله رئیس السادات به

^۱ فراتی، عبد الوهاب. (۱۳۸۹). روحانیت و تجدد. قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. ص ۷۲

^۲ صفایی، ابراهیم. (۱۳۶۲). رهبران مشروطه. ج ۱، تهران: نشر جاویدان. ص ۶۱

^۳ روحانی، محمدرضا، «نگاهی به زندگی، مبارزات و سرانجام ملاقربانعلی زنجانی». ص ۳۴

آخوند گفتند که: «آقا، وضع خیلی وخیم است. اگر اجازه می‌فرمایید، برای این که یفرم به حدود شما تجاوز نکند، دست و پای کنیم و پرچم روسیه را تهیه کنیم و بر بالای خانه شما بزنیم تا شاید به عنوان خانه تبعه خارجی با این خانه کار نداشته باشند». آخوند در پاسخ می‌فرماید: «مرا از مرگ نترسانید، من جز این عبا و جز این قرآن چیزی ندارم، هرگز زیر بیرق اجانب زندگی نمی‌کنم.»^۱

پس از آن ملاقربانعلی را به کاظمین عراق تبعید کردند. در این زمان، بهبهانی، یکی از علمای مشروطه خواه، ترور شد و آتش اختلاف شعله ور شد و از همین رو طرفداران مشروطه، حمایت پر شور علما را به تدریج از دست دادند. در همین زمان یعنی سال (۱۹۰۷ م) آخوند خراسانی و برخی علمای نجف برای احیای مشروطه بر آن شدند به سوی ایران حرکت کنند، اما صبح روز حرکت، آخوند به طرز مشکوکی درگذشت و پس از او مقام مرجعیت در اختیار سید کاظم یزدی، از مدافعان تفکر مشروطه خواهی قرار گرفت و بدین ترتیب شور مشروطه خواهی از میان روحانیت به کلی فروکش کرد و حتی نائینی یکی دیگر از علمای طرفدار مشروطه، نسخه‌های تنبیه الامه خود را جمع آوری کرد و طباطبایی از علمای طرفدار مشروطه، پی در پی تکرار می‌کرد، سرکه‌ای که ریختیم، شراب شد.^۲

نتیجه :

تفکرات مشروطه خواهی ملاقربانعلی زنجانی را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

- ۱- ملاقربانعلی و سایر علمای مشروطه خواه، مبنای مشروعیت حکومت را، الهی می‌دانستند نه الهی-مردمی و معتقد بودند عالمان و مردان اندیشه می‌باید از زمینه‌های پدید آمده به درستی بهره گیرند و حکومت آرمانی شیعه را، هر چند به گونه غیر مستقیم، به پا دارند.

^۱- همان

^۲- حائری، عبد الهادی. (۱۳۶۴). تشیع و مشروطیت در ایران. تهران: نشر امیر کبیر. ص ۱۶۷

- ۲- آخوند نسبت به اهداف مشروطه، بدبین و معتقد بود می‌توان با تلاش‌ها و روشنگری‌ها از دامنهٔ ستم پادشاه کاست و به هدف والای پیامبران در ریشه‌کن کردن ستم پرداخت.
- ۳- آخوند، پدیدهٔ مشروطیت را به عنوان یک جریان سیاسی مشکوک که ممکن است سرنخ اصلی آن در دست روس و انگلیس باشد، تلقی می‌کرد.
- ۴- آخوند، معتقد بود که حرکت مشروطیت را نمی‌توان با روشنفکران غرب‌زده که به هیچ یک از ارزش‌ها و سنت‌های اسلامی باور ندارند، به انجام رساند.
- ۵- ملا قربانعلی معتقد بود، مشروطه، از جادهٔ اصلی خود فرسنگ‌ها دور افتاده و این دورافتادگی را نمی‌توان با حکومت استبدادی سنجید؛ زیرا حکومت پادشاهی را می‌توان مهار زد؛ اما نظام مشروطه که به دامن سکولار رفته را نمی‌توان مهار زد.

فهرست منابع و مأخذ:

- افشار، ایرج. (بی تا). مقالات تقی زاده، ج ۱، تهران: نشر شکوفان.
- زنجانی، سید احمد. (۱۳۵۶). الکلام یجر الکلام، ج ۱، قم: کتابفروشی حق بینی، چاپ دوم.
- شکوری، ابوالفضل. (۱۳۷۱). خط سوم در انقلاب مشروطیت. زنجان: نشر فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- موسوی زنجانی، سید ابراهیم. (۱۳۵۲). تاریخ زنجان. تهران: کتابفروشی مصطفوی.
- حرز الدین، شیخ محمد. (۱۴۰۵). معارف الرجال. ج ۲، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- بامداد، مهدی. (۱۳۴۷). شرح حال رجال ایران. ج ۲، تهران: نشر زوار.
- صفری، بابا. (۱۳۷۰). اردبیل در گذرگاه تاریخ. ج ۲. اردبیل: نشر دانشگاه آزاد.
- نیرومند، کریم. (۱۳۶۴). عرفا و حکمای زنجان. زنجان: کتابفروشی ستارهٔ زنجان.
- امین، سید محسن. (۱۴۰۶). اعیان الشیعه. ج ۸. بیروت: دار التعارف.

ترکمان، محمد. (بی تا). مجموعه ای از مکتوبات، اعلامیه ها ... پیرامون نقش شیخ فضل الله در مشروطیت. ج ۱، تهران: مؤسسه رسا.

کسروی، احمد. (۱۳۵۴). تاریخ مشروطه ایران. ج ۱، تهران: نشر امیر کبیر.

دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی. (۱۳۳۱). ج ۱، تهران: نشر جاویدان.

رائین، اسماعیل. (۱۳۴۷). فراموشخانه و فراماسونری در ایران. ج ۲، تهران: نشر امیر

کبیر.

کرمانی، ناظم الاسلام. (۱۳۶۲). تاریخ بیداری ایرانیان. ج ۲، تهران: نشر آگاه.

مزینانی، محمد صادق. (۱۳۸۲). «چرایی رویارویی عالمان دین در نهضت

مشروطیت». مجله حوزه، شماره ۱۱۵، فروردین و اردیبهشت ماه.

آوری، پیتر. (۲۰۰۳). تاریخ معاصر ایران (بخش قاجار). ترجمه محمد رفیعی، تهران:

نشر مؤسسه عطایی.

روحانی، رضا. (بی تا). فرهنگنامه زنجان. زنجان: (بی نا).

زرگری نژاد، غلامحسین. (۱۳۷۷). رسائل مشروطه. تهران: نشر کویر.

فراستی، عبد الوهاب. (۱۳۸۹). روحانیت و تجدد. قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ

اسلامی.

صفایی، ابراهیم. (۱۳۶۲). رهبران مشروطه. ج ۱، تهران: نشر جاویدان.

حائری، عبد الهادی. (۱۳۶۴). تشیع و مشروطیت در ایران. تهران: نشر امیر کبیر.

روحانی، محمد رضا. (۱۳۸۳). «نگاهی به زندگی، مبارزات و سرانجام ملا قربانعلی

زنجان». ماهنامه زمانه، سال سوم، شماره ۲۷، آذر ماه.

حسینی تهرانی، محمد حسین. (۱۳۹۲/۲/۲۵). «مکتوبات خطی، جنگ ۷». پایگاه علوم

و معارف اسلام. www.maarefislam.net

تیموری، تورج. (۱۳۹۵). «ازدواج‌های سیاسی بین سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی در دوران طغرل بیگ». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۲، صفحات ۷۶-۴۵.

ازدواج‌های سیاسی بین سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی در دوران طغرل بیگ

دکتر تورج تیموری^۱

چکیده

ازدواج‌های سیاسی از دیرباز در بین اقوام و نهادهای سیاسی مرسوم بوده است. دو نهاد سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی نیز از این امر مستثنی نبوده و هر کدام بنا به دلایل مختلف به چنین ازدواج‌هایی دست می‌زدند. در دوران سلطنت طغرل بیگ نیز چنین ازدواج‌هایی بین طرفین صورت گرفت. این پژوهش بر آن است که به دلایل و چگونگی روند این ازدواج‌ها و نیز تاثیر نتایج آن بر روابط سلجوقیان و عباسیان پردازد. روش تحقیق این پژوهش بر اساس جهت‌گیری و شیوه داده‌ها، تاریخی - تحلیلی بوده و دست آورد آن نشان می‌دهد که خلیفه القائم بامرالله و طغرل بیگ به دلیل بحران‌های ناشی از سقوط سلسله آل‌بویه و تأسیس یک سلسله جدید و نتایج سیاسی ناشی از آن و برای استحکام موقعیت سیاسی خودشان به چنین ازدواج‌هایی نیاز داشتند. هرچند که هیچ کدام از این ازدواج‌های مربوط به دوران سلطنت طغرل به نتیجه مطلوب مورد نظر طرفین نینجامید.

واژگان کلیدی: ازدواج، سلطنت سلجوقی، خلافت عباسی، طغرل بیگ، القائم بامرالله

مقدمه

از دیرباز ازدواج‌های سیاسی در بین اقوام و حکومت‌ها وجود داشته است. اغلب این ازدواج‌ها برای حفظ قدرت و استحکام روابط سیاسی انجام می‌گرفت. در آستانه تشکیل سلسله سلجوقی، هر دو نهاد سلطنت و خلافت با بحران‌های مختلفی روبرو بودند که چنین ازدواج‌هایی می‌توانست یک راه‌گزینی برای آنها به حساب آید. با سقوط آل‌بویه از یک سو سرزمین‌های خلافت اسلامی با یک خلاء قدرت مواجه می‌شود و از سوی دیگر خلافت عباسی از سلطه آنها رها می‌شود؛ بنابراین دور از ذهن نخواهد بود که در دوران ظهور سلسله‌های مختلف در سرزمین‌های خلافت، متوجه قدرت نوظهوری بنام سلجوقیان باشد که از طریق برقراری ازدواج با این خاندان، موقعیت سیاسی نهاد خلافت را در آن اوضاع اشفته بهبود سازد.

طغرل بیگ نیز که پایه‌های حکومت تازه‌ای را بنیان نهاده بود و در حال پیشروی در سرزمین‌های غزنویان و آل‌بویه، به لحاظ سیاسی و نژادی به نوعی یک تازه‌وارد به حساب می‌آمد که تنها وجه اشتراک او با این مناطق مذهب تسنن وی بود؛ بنابراین با اتصال به خاندان خلافت، می‌توانست موقعیت و اعتبار سیاسی خود را در بین رقبای حکومتی و قبیله‌ای بسیار بهبود ببخشد.

در این دوران دو ازدواج صورت گرفت. یکی از آنها ازدواج القائم بامرالله با خدیجه ارسلان‌خاتون دختر چغری بیگ بود. البته ازدواج دختری از خاندان‌های سلطنتی با خاندان خلافت امری طبیعی محسوب می‌شد. همچنین حضور خاتون‌های ترک در دربار خلافت عباسی از سال‌های آغازین تأسیس این سلسله وجود داشت. "مارده" مادر معتصم و همسر هارون الرشید، اولین بانوی ترک در دربار عباسی می‌باشد. حضور زنان ترک تا این سطح از یک سو بیانگر اقتدار تدریجی آنها و نفوذ آنها در موضع قدرت بوده و از سوی دیگر بیانگر حضور کنیزکان و غلامان ترک نژاد در سطحی گسترده در ممالک اسلامی، خاصه در بغداد می‌باشد. پس از القائم بامرالله، دوازده خلیفه عباسی بر سر کار آمدند که بجز یکی دو مورد، بقیه آنها با خاتون‌های منتسب به خاندان سلجوقی و یا با یکی از بانوان اشراف-

زاده ترک ازدواج کرده بودند. حتی خود الناصر لدین الله که موفق به احیای اقتدار سیاسی خلافت عباسی شده بود، پسر یک شاهزاده خانم سلجوقی بنام زمرد خاتون و دختر قلیچ ارسلان دوم از سلاطین سلاجقه آناتولی بوده است.^۱ ولی ازدواج دوم که به عقد نکاح طغرل بیگ با سیده النساء دختر القائم بامرالله انجامید، برای اولین بار بود که در تاریخ خلافت عباسی روی می داد و تأثیرات بسیاری بر روابط حسنه سلطنت و خلافت در این دوران داشت.

ازدواج خدیجه ارسلان خاتون با خلیفه القائم بامرالله

در نخستین ازدواج بین این دو خاندان که به درخواست خلیفه القائم صورت گرفت، دختر چغری بیگ، خدیجه ارسلان خاتون در محرم ۴۴۸ ه.ق به عقد نکاح خلیفه در آمد و چند ماه بعد طی یک مراسم با شکوهی ازدواج کردند (شعبان ۴۴۸ ه.ق) و عروس از ری به بغداد رفت.^۲

البته به طور کلی اغلب این ازدواج ها با انگیزه های سیاسی و با هدف برقراری اتحاد بین دو خاندان صورت می گرفت. ولی با این وجود در هر دوره و مقطعی، برای چنین

^۱ . ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن (۱۳۸۵ ه.ق/۱۹۶۵) *الکامل فی التاریخ* ج ۱۱، بیروت، ص ۲۷؛ ذهبی، شمس الدین ابو عبدالله (۱۴۱۲ ه.ق / ۱۹۹۱ م) *تهدیب سیر الأعلام النبلاء*. خلاصه شده توسط: احمد فایز الحمصی. تحت نظر: شعیب الأرناؤوط. چاپ اول ج ۲۲. ناشر: مؤسسه الرساله، ص ۱۹۲؛ سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن ابوبکر. (بی تا) *تاریخ الخلفاء*. مصر: بی نا، ص ۴۱۳؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر دمشقی. (۱۳۵۱ ق. ۱۹۳۲) *البدایه والنهایه و معه نهایه البدایه والنهایه فی الفتن والملاحم*. ج ۱۲. مصر، ص ۳۰۵.

^۲ . ابن قلانسی، ابوسعید حمزه بن اسد التمیمی. (۱۹۰۸ م) *ذیل التاریخ دمشق*. بیروت: نشر آمد روز، ص ۱۴۱؛ بنداری اصفهانی، فتح بن علی بن محمد. (۱۳۵۶) *زیده النصره و نخبه العصر (تاریخ سلسله سلجوقی)*. ترجمه محمد حسین جلیلی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ص ۹-۸؛ ابن اثیر، ج ۹، ص ۴۸۶، ابن جوزی، الشیخ الامام ابو الفرج عبدالرحمان. (۱۳۵۹ ه.ق) *المنتظم فی تواریخ الملوک والامم*. ج ۸. حیدر آباد، ۱۶۹؛ ابن کثیر، ج ۱۲، صص ۶۷ - ۶۸؛ حسینی، صدرالدین ابوالحسن ناصر بن علی. (۱۹۳۳ م) *زیده التواریخ، اخبار الامراء و الملوک السلجوقیه*. به تصحیح محمد اقبال. لاهور: نشریات کلیات پنجاب، صص ۱۳-۱۲؛ ابن قلانسی، همان، ص ۸۶؛ ابوالفداء، الملك المومید عماد الدین اسماعیل. (بی تا) *المختصر فی الاخبار البشر*. ج ۱. مصر، ص ۱۷۴

Azimi, Ebu Abdullah muhammed. (1988) *Azimi Tarihi*, Ankara: nşr: A. sevim.ss13-14; Bar Hebraeus, Ebul-ferec. (1987) *Abul-Ferec Tarihi*. Ter. O.Riza Dogrul. Cilt 2. Ankara: TTK Yay. S.308

ازدواج‌هایی دلایل خاص و ویژه‌ای هم وجود داشت. هدف خلیفه از این ازدواج می‌توانست کسب حمایت سلطان قدرتمند سلجوقی در مقابل اقدامات بساسیری و برای جلوگیری از توطئه‌های دشمنانش در برهم زدن رابطه حسنه سلطنت و خلافت باشد.^۱ متقابلاً هدف طغرل نیز حفظ و تقویت پایه‌های سلطنت و ایجاد انگیزه برای ادامه این رابطه برای خلافت بود.^۲ در همین ارتباط بنداری می‌نویسد که در سایه ایجاد این روابط (برکت و استقرار) در کشور برقرار شد.^۳

روایت دیگری نیز در مورد این ازدواج وجود دارد. برخی مورّخین این ازدواج را بین القائم عباسی با دختر داوود یکی دیگر از برادران طغرل بیگ نوشته‌اند.^۴ ابن قلانسی و عظیمی از مورّخین تاریخ سلجوقی در ارتباط با این ازدواج اطلاعات متفاوتی را ارائه می‌دهند. بر اساس اطلاعات آنها، عقد ازدواج در ابتدا با ظهیرالدین فرزند القائم بسته شده بود، ولی قبل از اینکه این ازدواج سر بگیرد، ظهیر الدین می‌میرد و لذا عقد نکاح را به نام القائم می‌خوانند.^۵ تحقیقات محققان معاصر نیز این مطلب را تأیید کرده است. اگر اظهارات منابع فوق را درست در نظر بگیریم، بنابراین عدم بازگرداندن عروس سلجوقی با وجود مرگ خواستگارش و تن دادن القائم به این ازدواج به جای پسر فوت شده اش و آن هم در آن ایام عزاداری برای پسر خویش، می‌بایست به اهمیت برقراری روابط خانوادگی در این دوران برای خلافت پی ببریم.

^۱ . بنداری، همان، ص ۸ ؛

Bar Hebraeus, Ebul-ferec. Cilt 2. S.308

^۲ . سبط بن الجوزی. (۱۳۷۰ ق / ۱۹۵۱ م) *مرآت الزمان فی تاریخ الاعیان*. جلد ۱۲. حیدرآباد، ص ۲

^۳ . بنداری، همان، ص ۹

^۴ . ابن اثیر، ج ۹، ص ۶۱۷؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۷۴؛ بنداری، همان، ص ۱۳

^۵ . ابن قلانسی، همان، ص ۸۶ و

Azimi, *Azimi Tarihi*, s.13

^۶ . Köyman, M. Altay. (1989) *Büyük Selçuklu İmparatorluğu Tarihi*. Cilt.1. Kuruluş Devri. Ankara: TTK Yay.s.40; kafesoğlu, İbrahim. (1992) *Selçuklu Tarihi*. İstanbul.s.22; Turan, Osman. (1996) *Selçukular Tarihi ve Türk İslam Medeniyeti*. İstanbul .s. 134; Altundağ, Şinasi. (1967) "Kaim Biemrillah". İA. VI. İstanbul. s.102

در دوران شورش بساسیری، ارسال خاتون توسط قریش بن بدران به نزد طغرل بیگ فرستاده شده بود. خلیفه در سال ۴۵۲ ه. ق مأموری به ری فرستاد و خواستار برگشت وی می‌شود. خدیجه خاتون نیز در جریان خواستگاری طغرل از دختر خلیفه در جمادی الاولی ۴۵۳ ه. ق به همراه عمیدالملک به بغداد باز می‌گردد.^۱

با وجود اینکه این ازدواج بنیان‌گذار روابط نسبی و خانوادگی بین دو نهاد سلطنت و خلافت شده بود، ولی برای هیچ کدام از طرفین خوشبختی به دنبال نداشت. خدیجه خاتون بر خلاف دیگر همسران خلیفه که اغلب از کنیزکان بودند، جزو زنان آزاد حرم محسوب می‌شد. ولی خلیفه با او همچون یک زن آزاد و شاهزاده خانم رفتار نمی‌کرد؛ بنابراین در سال ۴۵۴ ه. ق. طغرل بیگ با اطلاع از رفتار نامناسب خلیفه با برادرزاده‌اش، طی یک نامه‌ای از خدیجه خاتون خواست که از سرای خلیفه خارج شده و به کاخ سلجوقی در بغداد رفته و آماده حرکت به سوی ری گردد.^۲ او همچنین با نوشتن نامه‌ای به شحنه بغداد، در مورد بازگرداندن خدیجه خاتون دستوراتی را صادر کرد. خلیفه اگر هم خواهان بازگرداندن همسرش به بغداد شده باشد، از سوی سلطان پذیرفته نشده بود.^۳

خدیجه خاتون در جریان اختلافات طغرل و القائم در ارتباط با ازدواج او با دختر خلیفه، بارها به عنوان یک اهرم فشار بر علیه خلیفه استفاده شد و هربار که القائم با درخواست ازدواج مخالفت می‌کرد، خاتون را از حرمسرای خلافت به دارالسلطنه سلجوقی

^۱. ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۲۰؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۷۸-۷۶؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۳۶؛ راوندی، ابوبکر نجم الدین محمد بن علی، (۱۳۶۴) *راحه الصدور و آیه السرور فی تاریخ آل سلجوق*. تصحیح محمد اقبال. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۱۰۹؛ بنداری، همان، ص ۱۸؛ ابن خلدون، ابو زید عبدالرحمن، (۱۹۷۹م) *العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر*. ج ۵، بیروت، ص ۴۶۶؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۶؛ العینی، بدرالدین محمود بن احمد، (۱۴۰۸ ه. ق) *عقدالجمعان فی تاریخ اهل الزمان*. ج ۲. مصر: انتشارات الهیة المصریة، ص ۲۲۹؛ ابن خلکان، ابو العباس شمس الدین، (۱۹۷۸م) *وفات الاعیان و انباء انباء الزمان*. ج ۵، بیروت، ص ۶۶ و

Bar Hebraeus, Ebul-ferrec. Cilt 1. S.315

^۲. ابن جوزی، ج ۸، ص ۹۱

^۳. همان، ص ۷۶

در بغداد منتقل می‌کردند.^۱ در نهایت نیز پس از اتمام مراسم عروسی طغرل در بغداد، سلطان عمیدالملک را نزد خلیفه می‌فرستد که از وی اجازه خروج از بغداد را برای سلطان و سیده النساء و خدیجه ارسلان خاتون بگیرد.^۲

می‌بایست در نظر داشت که اقدام طغرل در همراه نمودن ارسلان خاتون با خود، بیانگر نارضایتی خاتون از رفتار خلیفه با او بوده است که قصد می‌کند با سلطان به ری باز گردد. به طور حتم خلیفه با این درخواست‌های خدیجه خاتون و طغرل موافقت نمی‌کرده است. ولی احتمالاً در سایه درایت و تدابیر عمیدالملک مجبور به پذیرش این عمل شده است.

آلپ ارسلان در سال ۴۵۶ه.ق پس از مرگ طغرل بیگ، دختر خلیفه را به بغداد برگرداند.^۳ ولی ارسلان خاتون تا سال ۴۵۹ه.ق به بغداد بازنگشت.^۴ او بار دیگر پس از شنیدن خبر مرگ برادر خود آلپ ارسلان، بغداد را ترک گفته بود.^۵ حضور خدیجه خاتون در حرمرای خلیفه، گذشته از اینکه در تحمیل برخی خواسته‌های سلطنت بر خلافت موثر بود، در روابط اجتماعی بین طرفین نیز تاثیر گذار بوده است. به طوریکه در سال‌های آتی مشاهده می‌شود که در تشویق ترکن خاتون برای جلب رضایت او در ازدواج مهملک خاتون با المقتدی بالله موثر واقع شده است. بدین صورت که در جریان خواستگاری خلیفه از دختر ملکشاه، ترکن خاتون با اشاره به خواستگاری‌های قبلی امرای غزنوی و قراخانی و حتی پیشنهاد ۴۰۰ هزار دیناری آنها به عنوان مهریه عروس، چندان به خواستگاری خلیفه نظر مساعدی نشان نداد. ولی پیشنهاد کرد که اگر خلیفه همین مبلغ را پرداخت کند، با این وصلت موافقت خواهد کرد. معهذاً ارسلان خدیجه خاتون، همسر القائم که در این زمان در دربار سلجوقی بود (گو اینکه دومین ازدواج خود را با علاءالدوله کاکویه انجام داده

^۱. بنداری، همان، ص ۲۰؛ راوندی، همان، ص ۱۰۹؛ ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۲۱؛ سبط بن

جوزی، ج ۱۲، ص ۸۶؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۶

^۲. بنداری، همان، ص ۲۴؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۹- سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۹

^۳- ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۳

^۴- همان، ص ۳۷

^۵- حسینی، ص ۴۹

بود) به وی توصیه می‌کند که این وصلت یک وصلت افتخاری بوده و پول خواستن از خلیفه کاری ناصواب به شمار می‌آید. با وجود اینکه در نهایت به علت اصرار و صلاح‌دید نظام الملک و همچنین توصیه‌های ارسلان خاتون، ترکن خاتون به این امر رضایت می‌دهد ولی ابن اثیر می‌نویسد که وی در آغاز پنجاه هزار دینار گرفت و شرط گذاشت که خلیفه نباید زن و یا صیغه دیگری بگیرد.^۱

ارسلان خاتون پس از مرگ خلیفه، در سال ۴۶۹ه.ق با علاء الدوله علی بن ابی منصور فرامرز از آل کاکویه یزد عقد وصلت بست.^۲

ازدواج طغرل بیگ با سیده النساء دختر القائم بامر الله

یکی از مهمترین موضوعات این دوران ازدواج طغرل بیگ با سیده فاطمه البتول، دختر القائم بامر الله عباسی بود. ویژگی مهم ازدواج‌های خلفای عباسی، ازدواج‌های درون گروهی بین آنها بود. آنها همیشه دختران خویش را به غیر خاندان خلافت و حتی مقامات عربی در نمی‌آوردند، چه برسد به اینکه یکی از دختران خویش را به عقد یک خارجی، آنهم از یک نژاد دیگر در آورند. این خواستگاری را به رغم تفصیلات بسیاری که در منابع تاریخی بدان پرداخته شده است، می‌بایست یک درخواست معمولی به حساب آورد. زیرا القائم قبل از آن نیز از دختر چغری بیگ خواستگاری نموده بود و این عمل در مقابل دختری که به سلطان داده می‌شد، یک امر عادی به نظر می‌رسید. از اینها گذشته ازدواج با خاندان خلافت نیز بی‌سابقه نبود. عضدالدوله سعی داشت بر قدرت معنوی خلفا دست یابد و آن را به خاندان بویه منتقل نماید. از اینرو، دخترش را در سال ۳۶۹هـ به ازدواج الطابع بالله، خلیفه عباسی، در آورد تا فرزند مشترک آن دو، نقش خلیفه- پادشاه را برعهده گیرد و مقبول تمامی مسلمانان، اعم از شیعه و سنی گردد. ابن مسکویه، هدف عضدالدوله از وصلت دخترش با خلیفه را این گونه بیان می‌کند: «دارای پسری شود که ولیعهد باشد و

۱ - ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۷۷.

۲ - همان، ص ۳۸.

خلافت به آل‌بویه برسد، پادشاهی و خلافت در دولت دیلمی یکی شود»، اما خلیفه عباسی که به تمام خواسته‌های مدبرانه و سیاست مدارانه عضدالدوله به دیده تشریفات درباری می‌نگریست و شاید نیز به علت آگاهی از هدف اصلی عضدالدوله، وصلت با دختر او را نوعی تشریفات و التفات بیش از حد به خاندان بویه تلقی کرد و دختر او را هیچگاه زن رسمی خود ندانست و مسلماً فرزندی نیز از او متولد نشد. ولی این شرایط برای طغرل معمولی به نظر نمی‌رسید. طغرل جزو سلاطین تازه به قدرت رسیده به حساب می‌آمد که بتازگی اسلام را پذیرفته بود، در مقابل خلیفه یک حاکم محلی محسوب نمی‌شد که بتوان به این آسودگی از او چنین درخواستی کرد. از اینها گذشته طغرل در این ایام مرد سالخورده‌ای بود و لذا ازدواج یک دختر با مردی که در حکم پدرش بود، غیر متعارف می‌نمود.

هدف طغرل از این ازدواج از یک سوی کسب اعتبار اسلامی برای یک خاندان غیر عرب مهاجم و مسلط به سرزمین‌های اسلامی و تازه مسلمان بود و از سوی دیگر تلاشی در جهت ایجاد اتحاد بین سلطت و خلافت محسوب می‌گردید. همچنین این احتمال وجود داشت که اگر از این ازدواج فرزندی حاصل می‌شد، احتمالاً با توجه به حمایت سلطنت از وی، خلیفه بعدی می‌توانست یک فردی با نژاد ترکی - عربی باشد. به عبارت دیگر هم خلافت را با خود یک سو می‌کردند و هم برای سلطنت یک حامی قدرتمند ایجاد می‌کردند. همچنین این اولین باری بود که یک فرد غیر عرب موفق به ازدواج با خاندان پیامبر می‌گردید.

با وجود اینکه ازدواج‌های خانوادگی از قبل در بین اتراک، جایگاه ویژه‌ای داشت، ولی رواج ازدواج‌های پر تعداد بین دو خاندان سلجوقی و عباسی در دوران سلاطین اولیه سلجوقی، بیانگر این مطلب است که شاهان سلجوقی به خوبی به اهمیت برقراری چنین روابط اجتماعی و تبعات آن واقف بوده‌اند.

^۱. مسکویه رازی، ابو علی (۱۳۷۶) تجارب الامم. مترجم علینقی منزوی. تهران: انتشارات توس، ج ۶، ص ۴۶۴

با وجود اینکه برخی مورخان ترک، چون ذکریا کتابچی و محمدآلتای کویمن قصد دارند هدف سلاطین سلجوقی از این ازدواج‌ها را جنبه معنوی داده و اعلان بدارند که گذشته از علاقه آنها به ادامه آداب و رسوم قدیم ترکان مبنی بر ازدواج‌های خانوادگی و قبیله‌ای، چنین جلوه می‌دهند که سلاطین سلجوقی سعی داشته‌اند که با این نوع روابط اجتماعی ضمن حمایت از تسنن و بالطبع آن حفظ ریاست جهان اسلام سنی یعنی خلیفه عباسی، اقتدار سیاسی خویش را با اقتدار دینی خلیفه متفق کنند.¹

ولی واقعیت امر این می‌باشد که آنها با تمامی این ازدواج‌ها، قصد تأیید مشروعیت سلطنت خویش را داشتند. در واقع ازدواج‌های خانوادگی بین دو طرف به نوعی ازدواج شمشیر و قرآن و سلطنت و شریعت محسوب می‌شد؛ زیرا آنها در این جوامع متصرفی خویش به نوعی بیگانه محسوب می‌شدند و با توجه به عدم وجود احساسات ناسیونالیستی در آن دوران، آنها تنها مجبور به اتکا به احساسات ایدئولوژیک یعنی همان اسلام بودند که می‌توانست آنها را جزو مردم و محبوب ملت نماید. بنابراین یکی از راه‌های رسیدن به این هدف برقراری روابط نسبی و سببی با خلافت بود که مقبولیت و مشروعیت خویش در بین مردمان بومی سرزمین‌های خلافت اسلامی را به دنبال داشت. شاید هم طغرل بیگ فقط اهداف سیاسی نداشته و مقاصد دینی را نیز در پشت پرده این سناریوی ازدواج دنبال می‌کرده است. به عبارت دیگر قصد داشته که سلاله و نژاد ترک خود را که در ایران به لحاظ ملی بیگانه محسوب می‌شده است، به لحاظ دینی که در آن ایام مهمترین فاکتور مشروعیت محسوب می‌شد، منتسب به پیامبر و سلاله نبوت کرده و برای نسل‌های آینده خویش و جانشینان خود، یک مشروعیت دینی و نژادی کسب بکند که البته با مرگ زود هنگام طغرل و بازگشت دختر خلیفه در دوران آلپ ارسلان این امر محقق نگردید. به عبارت دیگر این ازدواج‌های سیاسی، گذشته از ایجاد اتحاد و صلح بین دو خاندان خلافت و

¹. Kitapçı, Zekeriya. (1994) *Abbasi Hilafetinde Selçuklu Hatunları ve Türk Sultanları*. Konya. s.60

سلطنت، موجب ارتقای اعتبار یک قوم تازه مسلمان شده در جهان اسلام می‌شد؛ زیرا بزرگان این قوم با دختران نماینده جهان اسلام ازدواج می‌کردند.

شاید ازدواج طغرل بیگ با دختر خلیفه این احتمال را به دنبال داشته باشد که سلطنت سلجوقی را از دست رقبای تاج و تخت که بر اساس حق و حقوق و رسم و رسوم ترکی که سلطنت را حق عضو ارشد خاندان می‌دانست، برهاند. به عبارت دیگر چندین بار شورش ابراهیم ینال و رسول تگین و ادعاهای آنها بر اساس حق ارشدیت بر طغرل، زنگ خطر برای طغرل و سلطنت محسوب می‌شده است. خاصه اینکه در این ایام گذشته از شورش ابراهیم، مدعیان تاج و تخت دیگری نیز با اتکا بر اصل ارشدیت ترکی به وجود آمده بودند. از جمله فرزند ارسلان بیغو، قتلش بود که بعدها نیز از طریق فرزندان سلیمان، سلسله سلاجقه آناتولی را تاسیس نمودند. بنابراین با توجه به سمت بیغویی پدرش، او نیز ادعای حاکمیت خاندان سلجوقی را داشت.

در واقع طغرل بیگ پس از تاسیس سلسله سلجوقی، برای حفظ این سلسله تازه تاسیس در سرزمین‌های تازه فتح شده خویش نیاز به یک سری سیاست‌های ریشه‌دار و مداومی داشت که بتواند این امپراطوری را با چنین وسعتی پایدار نگه دارد. بنابراین ضمن فتح سرزمین‌ها به زور شمشیر، او مجبور بود که با اقداماتی از قبیل کسب مشروعیت از خلافت عباسی و کنار آمدن با فرهنگ‌ها و مذاهب ملل مختلف زیر سلطه خویش، اقدام به فتح قلوب آنها نیز بکند. بنابراین با ازدواج با خاندان عباسی و پیامدهای مثبت آن در افکار عمومی مسلمین، او می‌توانست آخرین ضربه را برای تکمیل و استحکام پایه‌های حکومت خویش وارد کند.

از سوی دیگر برخی از مورّخین آذری همچون دکتر کتابچی معتقد بر این هستند که اریستوکراسی نظامی ترک در تلاش بود که با برقراری روابط خانوادگی با خاندان خلافت و اتحاد بین سلطنت و خلافت و ایجاد اقتدار سیاسی و دینی و یا احتمالاً انتقال خلافت به

خاندان ترک‌ها، سعی در مقابله با دکترین در حال انتشار تشیع در سرزمین‌های خلافت اسلامی داشتند.^۱

البته می‌بایست توجه داشت که طغرل بیگ برای رسیدن به اهداف خود، قبلاً برقراری چنین ازدواج‌هایی را شروع کرده بود و در پی همین هدف بود که خدیجه خاتون دختر برادرش چغری بیگ و فرد دوم امپراطوری را به نکاح القائم بامرالله در آورده بود. بدین ترتیب کاخ‌های خلافت برای ورود خاتون‌های ترک سلجوقی هموار شده بود. از سوی دیگر هم ازدواج با دختران سلاطین سلجوقی در دربار خلافت به صورت یک رسم در آمده و در سال‌های بعد نیز شاهد بسیاری از چنین ازدواج‌های سیاسی هستیم.

یکی از عوامل مهم دیگر این ازدواج، اصرار و توصیه‌های آلتون‌جان خاتون همسر طغرل بوده است. او در آستانه مرگ برای سلطان وصیت می‌کند که برای ازدواج با دختر خلیفه هر کاری که لازم باشد انجام بدهد. زیرا بدین صورت سعادت دنیا و آخرت را بدست خواهد آورد. او حتی وصیت می‌کند که تمامی اموال او را به همسر آینده سلطان و دختر خلیفه واگذار نمایند.^۲

از سوی دیگر اقدامات سلطان در پایان دادن به فتنه بساسیری و ارسال سر او برای القائم و نیز پایان دادن به شورش‌های ابراهیم ینال، با وجود اینکه برای حفظ سلطنت بود؛ ولی در ظاهر هم که شده به نوعی به عنوان موفقیت او در حفظ جهان اسلام و خلافت مطرح می‌گردد و حتی خود طغرل نیز در یکی از مناقشاتش با خلیفه، اذعان می‌دارد که او برای حفظ خلافت و جهان اسلام برادر خود را به قتل رسانیده است.^۳ بنابراین سلطان پس از ارسال سر ارسلان بساسیری برای خلیفه و اشاره به خدمات خود برای خاندان خلافت، خواهان ازدواج با دختر خلیفه می‌گردد.^۴ ولی به دلیل مخالفت خلیفه، دیگر ماندن در بغداد را جایز

^۱. Zekeriya Kitapçı. s. 65

^۲. ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۷۳؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۷۵

^۳. بنداری، همان، ص ۲۰؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۶؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۷؛ بدر العینی، همانجا

^۴. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۳؛ خوافی، احمد بن محمد، (۱۳۶۸) مجمل فصیحی. تحقیق محسن ناجی

نصر ابادی، ج ۲. تهران: انتشارات اساطیر، ص ۶۴۱

ندانسته و به عنوان اعتراض همسر خلیفه و برادرزاده خویش یعنی ارسلان خدیجه خاتون را با خود به ری می‌برد.^۱

بازگشت سریع سلطان به ری به همراه خدیجه خاتون، به احتمال زیاد موجب ترس خلافت از عواقب بعدی این اقدام شده بود. بنابراین دور از ذهن نخواهد بود که خلیفه یکی از ندیمه‌های خود بنام (قریش بن بدران) را به عنوان سفیر و به بهانه بازگرداندن همسرش و احتمالاً برای آگاهی از نیت طغرل نسبت به خلافت، به ری بفرستد. (۴۵۲ ه.ق) ولی طغرل در این ارتباط اقدام عجولانه‌ای انجام نداده و سفرای خلیفه را ماه‌ها در ری نگه داشت. سپس ضمن اعلان عدم ارسال خدیجه خاتون، نامه‌ای برای خلافت نوشته و توسط قاضی مشهور ری، ابویحیی سعید بن سعید به بغداد فرستاد.^۲ این بار سلطان با ارسال نامه‌ای با امضای خویش رسماً از دختر خلیفه خواستگاری می‌کند. ولی خلیفه سعی داشت که سفیر و خواستگار سلطان را از این کار منع نماید و او را مجبور به بازگشت کند. این اقدام خلیفه به مذاج ایلچی خوش نیامده و حتی به صورت بسیار ظریفانه، اقدام به تهدید خلافت هم نموده بود.^۳ بنابراین خلیفه برای انصراف سلطان از این کار پیشنهاد شروط بسیار سنگینی نمود:^۴

- واگذاری واسط و حوالی آن به دربار خلافت

- واگذاری تمامی ماترک باقی مانده از آلتون جان به دختر خلیفه

- پرداخت سیصد هزار دینار توسط طغرل به عنوان مهریه

- وجوب اقامت طغرل بیگ و همسرش در بغداد و عدم نقل مکان از آنجا

درخواست چنین مبلغ گزافی از طغرل، بیانگر این است که خلیفه سعی در ممانعت از انجام چنین عملی داشته است؛ ولی از سوی دیگر نیز می‌بایست در نظر داشت که در

^۱. بنداری، همان، ص ۱۸

^۲. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۷۶

^۳. همان، ص ۷۶

^۴. همان، ص ۷۶

^۵. همان، ص ۷۶

صورت قبول این درخواست از سوی طغرل، برای خلیفه‌ای که هیچ گونه اقتدار سیاسی نداشته و تنها با درآمدهای اقطاعی واگذار شده توسط طغرل گذران می‌کرد، می‌توانست بنیة اقتصادی نهاد خلافت را از طریق دریافت این مبلغ و درآمدهای منطقه حاصلخیز واسط و حوالی آن بسیار مستحکم کند که در گام‌های بعدی برای احیای اقتدار سیاسی خلافت موثر باشند.

با وجود اینکه خلیفه تمامی این درخواست‌های خویش را با هدف خاصی بیان کرده بود، ولی امور بر وفق مراد او نبود. زیرا سفیر سلطان و قاضی ری یعنی سعید بن سعید و ابوالفتح عمیدالعراقین، مامورین سلطان در بغداد به خلیفه اعلان کردند که سلطان این شرایط را می‌پذیرد. ولی در مورد شرط آخر یعنی اسکان سلطان و دختر خلیفه در بغداد، تنها خود سلطان و شخص ایشان هست که تصمیم می‌گیرد.

خلیفه که در مانده شده بود، این بار ابومحمد التمیمی را برای یافتن راه حلی به سفارت به ری فرستاد. او با دیدار با کندری خواهان انصراف سلطان از این درخواست گردید.^۱ در جواب چنین گفته شد: «که رد نمودن این آرزوی سلطان و پیشنهاد انصراف سلطان از این تصمیم، درخواست مناسبی نیست. درخواست پول و اموال زیاده برای جلوگیری از این کار هم عمل مناسبی نیست. زیرا سلطان نسبت به اسلاف خویش خدمات بسیاری برای خلافت انجام داده است.»^۲

پس از مذاکرات فراوان، بالاخره التمیمی پیشنهاد ازدواج را پذیرفت. وضعیت روحی سلطان با شنیدن این خبر، کاملاً بیانگر اهداف سلطان از این پیروزی است: او بسیار خوشحال شد. ارکان دولت را جمع نمود و به آنها در مورد اهداف اصلی خویش یعنی تلاش او برای ایجاد انتصاب به خاندان پیامبر و اعلان موافقت خلیفه را ابراز نمود. سلطان با

^۱. همان، ص ۷۶

^۲. همان، ص ۷۸

این کار اعلان داشت که او به مقام و افتخاری رسیده بود که هیچ سلطانی قبل از او نرسیده است.^۱

پس از آن طغرل هیأتی را به همراه خدیجه سلطان و عمیدالملک کندری و شاهدان و قاضیان و حاجبان و از جمله نزدیکان خویش چون فرامرز بن کاکویه و عساکر ترک به بغداد فرستاد و خواهان ادامه مذاکرات با خلیفه شد.^۲ او همچنین به همراه کندری برای خلیفه و نزدیکانش نزدیک به یکصد هزار دینار طلا و جواهرات گران‌بهای بسیاری را ارسال داشته بود.^۳ عمادالدین اصفهانی در ادامه می‌نویسد:

هیأت ارسالی سلطان به بغداد را وزیر خلیفه ابوالفتح منصور بن احمد بن دارست به پیشواز رفت. او تا نهر روان به استقبال آمده بود. او به روی اسب با عمیدالملک مصافحه کرد. عمیدالملک و همراهانشان بدین شکل وارد بغداد شدند و سپس به باب النوبه (سالن تشریفات خاص خلافت) وارد شده و شروع به معرفی خود و همراهان خویش نمود^۴

آنچنانکه عمادالدین اصفهانی توصیف می‌کند، خلیفه با وجود پذیرش شروط او توسط طرف سلجوقی، باز هم راضی به این ازدواج نبود. او در مورد شرایط خلیفه و اوصاف روحی او نسبت به این مطلب می‌نویسد که «خلیفه بسیار ناراحت بود. آب بدنش تمام شده بود و خونش خشک شده و خواهان انصراف سلاجقه از این مسئله بود. به حدی بود که

^۱ بنداری، همان، ص ۱۸؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۰؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۷۸؛ برای اطلاعات بیشتر به ر.

ک:

Kitapçı, Zekeriyâ ve Asrın Olayı. (1994) "Buyuk Selçuklu Tuğrul Bey'in Halife el-kaim'in Kızı Seiide ile Evlenmesi ve Bazı Tarihi Gerçekler". Selçuk Üniv. Turkiyat Arastirmalari dergisi. konya. ss. 13-42.

^۲ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۷۹

^۳ بنداری، ص ۱۸؛ راوندی، ج ۱، ص ۱۰۹؛ ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۲۰؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۳۶؛ سبط بن جوزی، ص ۷۸-۷۶؛ ابن خلکان، ج ۵، ص ۶۶؛ ابن کنیر، ج ۱۲، ص ۸۶؛ ابن خلدون، ج ۵، ص ۴۶۶؛ بدر العینی، ج ۲، ص ۲۲۹

Bar Hebraeus, Ebul-ferrec. Cilt1. S.315

^۴ بنداری، ص ۱۹

درب‌ها را بسته و خواهان صحبت با کسی نبود.^۱ او حتی اطرافیان خود را از خود رانده و از آنها خواهان حل این مسئله شده بود و با گفتن اینکه «یا من را از این مسئله نجات دهید و یا بغداد را ترک خواهم کرد» آنها را تهدید می‌کرد.^۲

وقتی عمیدالملک از این تغییر رفتار خلیفه آگاه شد، به حضور او رفته و او را نسبت به این تغییر رفتار نکوهش و از عکس العمل سلطان نسبت به این موضوع او را هراسانید. عمیدالملک در جواب بدین صورت تهدید نمود که اگر قصد مخالفتی می‌بود می‌بایستی قبل از اعلان شروط ازدواج صورت می‌گرفت و حال پس از قبول شروط خلیفه توسط سلطان، مخالفت معنایی ندارد و احتمال جنگ و خونریزی در پی خواهد داشت.^۳ سبط بن جوزی حتی اشاره دارد که عمیدالملک با صدای بلند هرچه از دهانش در می‌آمد بر خلیفه راند.^۴ او سپس در اقدامی تهدید آمیز دربار و بغداد را ترک کرده و چادر خویش را در کنار رود نهر روان برپا نمود. او حتی به این امر اکتفا نکرده و البسه سیاه خاص عباسیان را از تن خارج کرده و لباس سفید بر تن می‌کند.^۵

از سوی دیگر از دیوان خلافت نامه‌ای مبنی بر شکایت از عمیدالملک به خمارتکین الطغرائی نوشته شد. ولی خمارتکین در جواب این نامه به خلافت توصیه نمود که با عمیدالملک با احترام و نزاکت رفتار شود. وخامت اوضاع با وساطت ابومنصور بن یوسف، قاضی القضاة بغداد و ابن دارست وزیر خلیفه تا حدودی منتفی شده و ضیافتی برای آشتی ترتیب داده می‌شود.^۶ منجم باشی اشاره دارد که با توجه به اینکه عمیدالملک شیعه بوده، برای خوار و ذلیل نمودن خلافت بنی عباس است که طغرل را برای چنین ازدواجی فریب

^۱. بنداری، همان، ص ۱۹

^۲. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۰؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۱

^۳. بنداری، همان، ص ۱۹؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۰؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۱

^۴. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۰

^۵. بنداری، همان، ص ۱۹

^۶. ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۲۰؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۳۷؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۱-۸۰؛ ابن خلدون، ج

۵، ص ۴۶۷؛ بدر العینی، ج ۲، ص ۲۳۰-؛ منجم باشی، احمد افندی، (۱۲۸۵ه.ق) صحاف الاخبار فی وقایع

العصر، ج ۲. استانبول، ص ۵۲۶

داده و تحریک می کرده است.^۱ ولی حضور عمیدالملک با لباس سفید در این مهمانی خود قابل توجه است.

با وجود اینکه تاحدودی مسئله ازدواج حل شده بود، ولی این بار اختلاف بین فقهای حنفی و شافعی پیش می آید. علمای حنفی ضمن اینکه این ازدواج را صحیح می دانستند، اعلان شرایط ازدواج از سوی خلیفه را در حقوق اسلامی صحیح نمی دانستند. در مقابل شافعیان ازدواج با چنین شروطی از سوی خلافت را صحیح اعلام می کردند.^۲

این بار خلیفه القائم که دنبال بهانه‌ای برای رد این ازدواج بود، با تکیه بر این اختلافات بین فقهای شافعی و حنفی، عقد نکاح را مناسب ندیده و مجدداً به این بهانه با ازدواج مخالفت نمود. این بار نیز در دیدار عمیدالملک با خلیفه مناقشه‌ای شدید بین آندو رخ داد و وزیر در جواب خلیفه مثالی بدین مضمون می زد که «باد همیشه به دلخواه ناخدا نمی - وزد».^۳ در نهایت عمیدالملک آنچنان خلیفه را در تنگنا گذاشت که در نهایت خلیفه اعلام می کند که «ما این کار را به عهده شما می گذاریم و به دیانت و امانتداری شما در این خصوص اطمینان داریم»^۴ در پی آن در مجلس ضیافتی که شکل گرفت، عمیدالملک اعیان و اشراف ترک و عرب را نیز در مجلس خلیفه حاضر نمود تا از خلیفه نسبت به درخواست خویش که مجدداً تکرار می کرد، شاهدانی داشته باشند.^۵ ولی خلیفه نیز در جواب درخواست او چنین پاسخ داد که «ما بنی عباس بهترین انسانها می باشیم و هدایت انسان‌ها تا روز قیامت در دستان ما خواهد بود. هر کس به ما پناه آورد، در راه صحیح است و هر کسی که از ما روی بگرداند، پریشان احوال خواهد شد.»^۶

^۱. منجم باشی، همان

^۲. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۰

^۳. ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۹۳

^۴. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۱؛ بنداری، همان، ص ۱۹

^۵. بنداری، همان، ص ۲۰، ابن اثیر، همانجا؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۱

^۶. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۱

در حقیقت او به نوعی ادعا بر این داشته است که خاندان سلجوقی لیاقت وصلت با خاندان خلافت را ندارد. بنابراین عمیدالملک که جواب خویش را دریافت کرده بود، دیگر ماندن در بغداد را جایز ندانسته و در تاریخ ۲۶ جمادی الآخر ۴۵۴ ه.ق به طرف ری حرکت می‌کند و اوضاع را به اطلاع سلطان می‌رساند. هدایای طغرل را هم با خود بازگردانید. این هدایا شامل کیسه‌های پر از طلا و اشیاء زینتی و پارچه‌های ابریشمی و البسه گرانبها و اشیاء و جواهراتی بود که تا به آن روز کسی همتای آن را ندیده بود.^۱

ولی برخلاف تصور القائم، طغرل برای به زانو در آوردن خلیفه امکانات بسیاری در دسترس داشت. او در اولین گام همسر خلیفه و دختر چغری بیگ یعنی خدیجه خاتون را از کاخ خلافت عباسی به کاخ سلجوقی در بغداد منتقل نمود.^۲ سپس از طریق برخی از نزدیکان خلیفه و حامیان و دوستداران خویش سعی در حل مسئله به صورت دیپلماتیک نمود. به طوریکه او با ارسال نامه‌ای، قاضی القضاة بغداد و شیخ ابومنصور بن یوسف آنان را مورد سرزنش قرار داد. او در نامه به این دو نفر اذعان داشت که « پاداش خلیفه برای من که بخاطر خلافت برادرم را کشته و اموال خود را فدا کرده‌ام و بسیاری از نزدیکان خویش را به خاطر او فدا کردم، این است». آنها نیز در جواب به سلطان از کرده خویش اظهار پشیمانی نمودند.^۳ طغرل سپس به نمایندگی سلاجقه در بغداد یعنی رئیس العراقین، دستور توقیف اقطاع خلیفه و نزدیکان او را داد که این به معنای قطع شدن درآمد خلافت بود.^۴ او حتی بر این اکتفا نکرده و دستور داد کسانی چون ابوتراب بن الاثیری که در مجلس خواستگاری بهانه به دست خلیفه داده بودند که این خواستگاری را بر هم بزنند، نیز به او

^۱. بنداری، همان، ص ۱۹؛ ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۲۱؛ ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۷؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص

^۲. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۲

^۳. بنداری، همان، ص ۲۰؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۶؛ ابن اثیر، همانجا؛ بدر العینی، همانجا

^۴. بنداری، همانجا؛ راوندی، همان، ص ۱۰۹؛ ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۲۱؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۶؛

ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۶

تحویل بدهند. خلیفه نیز در مقابل این اقدامات نمایندگان سلطان، بغداد را به ترک کردن تهدید نمود.^۱

ولی رئیس العراقرین به این نوع تهدیدات خلیفه توجهی نکرده و اقطاعات خلیفه و نزدیکان وی را ضبط نمود. اصفهانی اشاره داد که این اتفاقات خلیفه را بسیار پریشان حال نموده بود؛ به طوریکه شبها خواب راحتی نداشته است.^۲ خلیفه در مقابل ضبط اقطاعات خلافت به عمیدالملک چنین اذعان داشته بود: « انتظار چنین رفتاری را از رکن‌الدین و روی دادن چنین حوادثی را نداشتم. اقطاعات در پیش روی شماست، می‌توانی آنها را قطع کنی و کسی مانع شما در این کار نیست». بدان صورت مسئله رو به بحران می‌آورد.^۳

در نهایت با وساطت ابومنصور بن یوسف و اقطاع خلیفه توسط وی، این ماجرا فیصله یافته و خلیفه به این ازدواج رضایت داد. بالاخره یک وکالت نامه از خلیفه به عمیدالملک واگذار می‌شود که او نیز این وکالت نامه را توسط ابوالغنائیم بن المهلبان برای تقدیم به سلطان به سرعت به تبریز می‌فرستد. این بار نیز خلیفه با بهانه این که آماده عقد نکاح نمی‌باشد، سعی در طولانی شدن این ماجرا را داشت که شاید با توجه به کهولت سن سلطان، تا قبل از مراسم عقد، طغرل فوت نماید. در مقابل سلطان نیز طی نامه‌ای به خدیجه ارسلان خاتون از او خواست که از کاخ خلافت به کاخ سلجوقی رفته و از آنجا آماده حرکت به طرف ری گردد.^۴

در نهایت باز هم با وساطت منصور بن یوسف، خلیفه کوتاه می‌آید. با توجه به هدایا و خلیفگی بسیاری که از سوی خلیفه به حامل نامه سلطان داده شد؛^۵ مشخص است که خلیفه نیز از این اوضاع خسته شده و به این ازدواج تن داده بود. خبر این رضایت خلیفه در سایه سواران ترک، قبل از این مهلبان به سلطان رسیده بود. زیرا هنوز پنج روز از حرکت

^۱. بنداری، همانجا؛ سبط بن جوزی، همانجا

^۲. بنداری همانجا

^۳. ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۲۳؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۷؛ بدر العینی، ج ۲، ص ۲۳۰

^۴. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۰

^۵. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۸

مهملبان به تبریز نگذشته بود که سلطان طی نامه‌ای به بغداد، ضمن ابراز معذرت خواهی از عوامل خویش، خواهان بازگرداندن اقطاعات و اموال خلیفه به او شده بود. هنگامی که کندری برای بردن دختر به نزد خلیفه رفت، به وی گفتند که مساله ازدواج طغرل بیگ با دختر خلیفه یک افتخار است نه وصلت و لذا طغرل برای دیدن او می‌بایست به بغداد بیاید.^۱ زمانیکه ابن المهملبان و هیئت همراه او برای انجام مراسم ازدواج به تبریز رسیدند، سلطان در جرجان و شیراز مشغول سرکوبی برخی شورشها بود که پس از اتمام کار آنها به طرف تبریز حرکت کرد. زمانیکه او به تبریز رسید، نه تنها لشکر خود را پراکنده نمود، بلکه یک قرارگاه نظامی با شکوهی برپا نمود. احتمالاً قصد داشت که بدین ترتیب قدرت و عظمت نظامی خویش را به هیئت همراه بغداد به نمایش بگذارد. مراسم در ۱۳ شعبان ۴۵۴ در روز پنج شنبه و پس از نماز عصر شروع شد و در یک مراسم باشکوهی سفیر خلیفه را به نزد خود پذیرفت و وکالت نامه خلیفه تقدیم وی گردید.

این اتفاق نه تنها برای سلطان، بلکه برای جهان غیر عرب و بخصوص برای ترکان اهمیت بسیار زیادی داشت. زیرا برای نخستین بار بود که در طول تاریخ خلافت چند صد ساله عباسی چنین اتفاق عجیبی روی می‌داد. هیجان در داخل چادر سلطان به حدی بود که تمامی سران نظامی سلطان در هنگام اعطای وکالت نامه ازدواج از جای خویش بلند شده بودند و حتی سلطان در زمان دریافت وکالت نامه بر زمین افتاده و سجده شکر بجای می‌آورد.^۲

پس از دریافت وکالت نامه، عقد نکاح طغرل بیگ با سیده النساء فاطمه البتول، در حضور شاهدان خوانده شد. مهریه عروس بنا به روایتی چهار صد و بنا به روایتی دیگر چهار هزار دینار ثبت شده است. در زبده التواریخ این مبلغ یکصد هزار دینار ذکر شده

^۱. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۱۲؛ حسینی، ص ۲۴؛ ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۲۷

^۲. ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۷۸

است.^۱ به هر حال صداق نکاحی که پرداخت شد، صد هزار دینار بود.^۲ این مبلغ گو اینکه بسیار کمتر از مبلغ درخواستی خلیفه بود، ولی به اندازه مهریه خواهر محمد بن ملک‌شاه در موقع ازدواجش با المستظهر بالله در سال ۵۰۴ ه.ق می‌بود.^۳

سلطان چنان از این امر مسرور شده بود که برای سفیر خلیفه یعنی ابن المهلبان، جامه های خسروانی و جواهرات قیمتی تقدیم کرده و حتی برای مصارف شخصی و احتیاجات روزمره او دستور پرداخت سالیانه دوازده هزار دینار را می‌دهد.^۴ او در اتمام مراسم طی یک سخنرانی اعلان داشت که: "زین پس من غلام و برده خلیفه می‌باشم. همه دارائی من بغیر از این که در تنم می‌باشد، همگی فدائی خلیفه باشد."^۵ او سپس به طرف نخجوان و خوی حرکت کرده و پس از ایجاد امنیت در این نواحی، برای برگزاری مراسم عروسی به سرعت به طرف بغداد حرکت می‌کند.^۶

طغرل قبل از رسیدن به بغداد، رئیس العراقین ابواحمد نهاوندی را مأمور رفتن به بغداد برای ملاقات با خلیفه و رسیدگی به امور اقطاع بازگردانده شده به خلافت و چگونگی مراسم ازدواج و مکان اسکان سپاهیان همراه طغرل و غیره می‌کند. خود این امر سؤال برانگیز است که چرا سلطان فردی را مأمور این کار نمود که بارها با خلافت درگیر شده بود و حتی خلیفه چندین بار از سلطان درخواست عزل او از سمتش در بغداد را کرده بود. به همراه رئیس العراقین، حاجب سلطان نیز به سوی عراق و بغداد حرکت کرده بود. هلال بن المحسن الصابی فهرست هدایای سلطان به بغداد را بدین صورت آورده است: سی اسب

^۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: بنداری، ص ۲۱، سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۴-۹۲ - ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۲؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۷۸ و ۸۶؛ حسینی، همان، ص ۶۳؛ بدر العینی، ج ۲، ص ۱۷۳؛ منجم باشی، ج ۲، ص ۵۲۶

^۲. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۵۱؛ حسینی، ص ۲۱

^۳. حسینی، ص ۸۱

^۴. بنداری، همان، ص ۲۱؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۴؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۸؛ حسینی، همان، ص ۶۳

^۵. ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۸

^۶. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۸۸

زین شده به همراه سی غلام ترک جوان سوار بر آنها و همچنین سی کنیز ترک و دو خدمتکار مزین به جواهرات و یک اسب مخصوص خود خلیفه و ده هزار دینار برای عذر خواهی از خلیفه و برای سیده النسا یعنی عروس نیز مبلغ ده هزار دینار پول نقد و اقطاعات همسر قبلی خویش یعنی آلتون جان خاتون در سواد عراق بر اساس وصیت آلتون جان و درآمدهای حاصل از این اراضی، همچنین گردنبندی با سی مهره طلایی هر کدام به وزن ۴/۲۵ گرم و نیز برای مادر زن خویش به همراه هدایای گرانبها، مبلغ سی هزار دینار و برای ولیعهد عده الدین، مبلغ ۵ هزار دینار طلا را شامل می‌شدند.^۱ او در کنار این هدایا برادر زاده خویش را نیز فراموش نکرده و برای او نیز جواهرات و طلا و نقره جات گران‌بهای ارسال داشته بود.^۲

مراسم تقدیم این هدایا توسط بنداری و سبط بن جوزی در تاریخ ثبت شده‌است. زمانی که رئیس العراقرین به بغداد نزدیک می‌شد، مردم و اصناف و اشراف به پیشواز او آمده بودند. رئیس العراقرین در بین این جوش و خروش اهالی به سوی باب النوبه رفته و پس از عرض احترامات و تشریفات معمول، از آنجا به سوی دارالسلطنه حرکت کرده و در چادر برپا شده خاص خود فرود آمد. سه روز پس از این ماجرا او به همراه سول، حاجب سلطان و هدایای ارسالی به کاخ خلافت و سرای خدیجه ارسال خاتون همسر خلیفه آمده و هدایای سلطان را تقدیم وی کرد. او نیز هدایای سلطانی را به صاحبانشان تسلیم نمود.^۳ از سوی دیگر سلطان نیز پس از برقراری آرامش در نخجوان و خوی، مدتی در ارومیه اقامت نموده و سپس در محرم ۴۵۴ با وجود بیماری و بارش برف سنگین به طرف بغداد حرکت می‌کند.^۴ این چهارمین حضور طغرل در بغداد بود.

^۱. بنداری، همانجا؛ ابن اثیر، همانجا، ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۲۵؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۵؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۸؛ یافعی، عبدالله بن اسعد، (۱۳۹۰ ه. ق/ ۱۹۷۰ م) *میراة الجنان و عبرة الیقظان*. الطبعة الثانية، ج ۳. بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ص ۱۳۲؛ حسینی، ص ۲۰

^۲. ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۸

^۳. بنداری، ص ۲۱؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۵

^۴. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۷

او در هنگام نزدیکی به بغداد با تشریفات و هیاهوی بسیاری از سوی مردم استقبال شد. مهمه و ازدحام جمعیت در محلی بنام (کوفس) بیش از جاهای دیگر بود. خلیفه، وزیرش ابن جهیر را به استقبال سلطان فرستاد. سلطان و عساکرش در ابتدا در غرب بغداد اسکان یافتند. بسیاری از سربازانش در منازل مردم اسکان داده شدند که خود موجبات نارضایتی مردم را فراهم نموده بود.^۱

پس از اسکان طغرل در بغداد، به سرعت مراسم عروسی فراهم شد و طغرل عمیدالملک را مامور آوردن دختر خلیفه از کاخ خلافت به سرای سلجوقی در بغداد نمود که بر اساس رسم و رسوم و عادات ترکی برای این کار، جشن و پایکوبی برپا شده بود. ولی با توجه به گفته‌های ابن اثیر، خلیفه باز هم بهانه جویی می‌کرد.^۲ خلیفه به عمیدالملک اظهار می‌داشت که این کار (عروسی) می‌بایست در کاخ خلافت انجام می‌گرفت. زیرا تاکنون مشاهده نشده بود که از خانه ما عروسی بجای دیگر منتقل گردد. عمیدالملک نیز در پاسخ اعلام کرده بود که این درخواست شما بجاست. سلطان نیز در عزم انتقال به کاخ شماس، ولی او برای حاجیان و غلامان و نزدیکانش نیز خواهان جایی است و تامین این امر ممکن نیست.^۳

در سفارت‌های رد و بدل شده در مورد انتقال عروس به دارالملک سلطانی و ارسال عروس به همراه طغرل پس از خروج او از بغداد، مذاکره شد و قاضی القضاة الدامغانی و شاهدان مذاکراتی نمودند.^۴ ابن اثیر اشاره می‌کند که زمانیکه سلجوقیان خواهان انتقال عروس به دارالملک در بغداد شدند، خلیفه عصبانی شده و اذعان داشت که شما فقط برای کسب اعتبار و شرف خواهان این ازدواج بودید، اما می‌بینیم که الان می‌خواهید دخترم را

^۱. بنداری، همان، ص ۲۳؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۷

^۲. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۲؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۹

^۳. ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۲۸

^۴. ابن جوزی، همانجا؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۵؛ نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب قرشی، (۱۴۰۴.ق)

نهایه الارب فی فنون الادب، تحقیق الهاجری، ج ۲۶. مصر، ص ۳۰۱

از کاخ به چادر برید و بدین ترتیب با واگذاری عروس مخالفت نمود.^۱ در نهایت خلیفه با شرط این که سلطان به همراه سیده در بغداد اقامت خواهد نمود و به هیچ عنوان به جایی دیگری نخواهند رفت، با این امر موافقت نمود.^۲

سیده در ۱۵ صفر روز دوشنبه از خانه پدری و از کنار رود دجله به کاخ سلجوقی منتقل می‌گردد. مردم بغداد در جشن و پایکوبی بودند. زمانیکه سیده به کاخ وارد شد، اشراف و نظامیان ترک به شیوه ترکان پایکوبی می‌کردند. شادی آنها سلطان را هم به رقص واداشت.^۳ از سوی دیگر اتاق ترتیب داده شده برای سیده النساء به صورت شاهانه‌ای تزئین شده بود. در این اتاق، تختی مزین به طلا و جواهرات گذاشته شده و عروس بر این تخت نشسته بود. سلطان پس از ورود و ادای احترام به دختر خلیفه، بر تختی طلائی و یا به عبارتی نقره‌ای در کنار عروس می‌نشیند.^۴

با این وجود عروس موقع ورود سلطان به احترام او پیا نخواست و چندان اعتنایی به سلطان نمود. به همین دلیل سلطان نیز مجدداً از اتاق خارج شده و به همراه خدیجه ارسلان خاتون هدایای گران‌بهایی چون یاقوت‌های قرمز و سنگ‌های قیمتی و کاسه‌های طلائی و خسروانی و پارچه‌های طلا کاری شده برای ایجاد شادی و خوشبختی برای عروس ارسال داشت.^۵ سلطان روز بعد هم با هدایای فراوان به اتاق عروس وارد شده و این کار را تا هفت روز ادامه داد و در طی این هفت روز جشن‌های باشکوهی برگزار می‌نمود. زیرا سلطان

^۱ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۹۶

^۲ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۸

^۳ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۹؛ همچنین ر. ک: ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۹؛ ابن جوزی، همانجا؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۴۰؛ ابن خلدون، ج ۵، ص ۴۶۷؛ ابن عمرانی، محمد بن علی بن محمد (۱۳۶۳) // الانباء فی تاریخ الخلفاء. تصحیح تقی بینش. مشهد: انتشارات دفتر نشر کتاب، ص ۱۷۴؛ ابن خلکان، ج ۵، ص ۶۷-۶۶؛ منجم باشی، ج ۲، ص ۵۲۷؛ فصیح خوافی، ج ۲، ص ۶۴۱

Bar Hebraeus, Ebul-ferrec. Cilt.1. S.315

^۴ بنداری، همان، ص ۲۳؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۹؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۹؛ بدر العینی، ج ۲، ص

۱۷۲؛ فصیح خوافی، ج ۲، ص ۶۴۱

^۵ بنداری، همانجا؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۹؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۹؛ بدر العینی، ج ۲، ص ۱۷۲

سال‌ها بود که منتظر چنین موقعیتی بوده و هیچ وقت از شادی نسبت به این پیروزی سیر نمی‌شد.^۱

اهمیت این وصلت از دیدگاه طغرل را از هدایایی که به عنوان تشکر از زحمات عمیدالملک در جهت راضی نمودن خلیفه به این ازدواج به او اعطا نموده است، می‌توان فهمید. سلطان در مجلسی که در دارالسلطنت به مناسبت تشکر از عمیدالملک برپا شده بود، در حضور اعیان و اشراف سلجوقی هدایای بسیاری از جمله خلعت‌های فاخر و ردای طلا بافت و یک اسب و یک شمشیر طلاکاری شده و همچنین القاب بسیاری به او اعطا نمود.^۲ طغرل بیگ به افتخار خاطرۀ این عروسی در بغداد یک سکه ضرب کرد که در یک سوی آن شمایل خلیفه و در صورت دیگر تصویر خود سلطان حک شده بود. شکل طغرل نشسته بر روی تخت و تاجی بر سر و قدحی بر دست به عنوان سمبل حاکمیت به تصویر کشیده شده بود. در دور حلقه سکه این جمله ضرب شده است (السلطان المعظم شاهنشاه رکن الدنیا و الدین طغرل بیگ مدینه الاسلام).^۳

سلطان همچنین چنان از این موفقیت در شور و شعف بود که دیگر مقامات سلجوقی را نیز از اعطای القاب و هدایا بی نصیب نگذاشت. در این راستا بود که او به ابوعلی ابن الملک ابوکالیجار هزار اسب و فرامرز بن کاکویه و سهراب بن پور مهلهل، لقب‌هایی اعطا کرد. همچنین برای اهالی بغداد تا روزهای متوالی، جشن و ضیافت برقرار نموده بود.^۴ با وجود این همه شادوانی در اردوی سلجوقی، دیدگاه برخی از مورخین نشان از عدم خشنودی طیفی از جامعه آن روز از این وصلت را دارد. در رأس این مورخین ابن اثیر قرار دارد که در عین اینکه از طغرل با عناوین ظالم و بی‌انصاف و دارنده قلبی که نصیبی از رحمت نبرده و کسی که عساکرش اموال مردم را به زور از مردم غصب می‌کند،^۵ در

^۱. بنداری، همان، ص ۲۳؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۹

^۲. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۹

^۳. Artuk, Ibrahim. (1960) "Abbasiler Devrinde Sikkeler". Cilt. XXIV. Say. 93. Belleten: Turk Tarih Kurumu Basimevi. s. 36; O. Turan, selcuklular, s. 94.

^۴. در این ارتباط رک: سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۹۹؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۹؛ بنداری، همان، ص ۲۳؛

^۵. همان، ج ۱۰، ص ۲۸

ارتباط با این ازدواج می‌نویسد که هنوز کسی یافت نشده بود که در مقابل خلیفه در ارتباط با چنین درخواستی جرأت پیدا کند. مثلاً آل‌بویه با وجود اینکه مسلط بر خلیفه بودند و به لحاظ عقیدتی با وی مخالف بودند، جسارت خواستگاری از دختر خلیفه را نیافته بودند.^۱

از سوی دیگر سیوطی، مورخ و مفسر قرن پانزدهم (مرگ ۱۵۰۵) نیز در ارتباط با این ازدواج چنین می‌نویسد:

خلیفه مجبور به رضایت ازدواج تنها دخترش با طغرل بیگ شد. در حالی که او برای جلوگیری از این امر هر کاری از دستش بر می‌آمد انجام داد. او تحت فشار قرار گرفت و هر کاری انجام داد تا خود را از این فشار نجات دهد. سپس با وجود نارضایتی‌اش از این موضوع به این امر رضایت داد. در حالیکه آل‌بویه با وجود تمامی فشارها و تسلط‌هایی که بر خلیفه داشتند، جسارت چنین درخواستی را نکردند. در نهایت چه بگویم که خلیفه عصر مجبور به رضایت ازدواج دخترش با سلطانی با ریشه و اصالت غلامی گردید.^۲

او همچنین در مورد خدمات طغرل به جهان اسلام و ازدواجش با دختر خلیفه چنین دیدگاهی دارد:

طغرل بیگ که جهان را فتح کرده بود و تمام عمرش را در راه عبادت خدا و اطاعت از او سپری کرده و اعتقاد تسنن را به لحاظ اقتدار سیاسی مجدداً احیا نموده بود و خلیفه و مقام خلافت را از تهدیدات داخلی و خارجی رهانیده و او را در نظر مسلمانان مجدداً به حالت احترام در آورده بود، با انجام ازدواجش با سیده النساء، جرم بزرگی کرده و

^۱. همان، ج ۱۰، ص ۲۲

^۲. سیوطی، همان، ص ۴۲۰

همچون یک گناه، مستحق لعن و نفرین می‌باشد. "و کاملاً به وضوح در

مورد طغول می‌نویسد که «خدا او را نبخشد».^۱

پس از اتمام مراسم عروسی بنا به دلایلی چون مریضی و بیماری سلطان و همچنین شایعاتی مبنی بر مرگ طغول و ترس از ایحاد برخی بحران‌های ناشی از آن، باعث شد که طغول در صدد بازگشت به ری باشد. در همین راستا عمیدالملک را نزد خلیفه می‌فرستد که از وی اجازه خروج از بغداد برای سلطان و سیده النساء و خدیجه ارسلان خاتون را بگیرد.^۲ خلیفه چنان عصبانی و ناراحت بود که حتی برای خداحافظی نزد دخترش و دامادش نمی‌آید و فقط سه نفر از ندیمه‌های حرمسرا را برای همراهی دخترش می‌فرستد که این سه نفر هم ندیمه‌های سابق سیدالنساء بودند. بدین صورت سیدالنساء در شرایطی که خانواده‌اش به شدت از رفتن او از بغداد ناراحت بودند، به طرف ری حرکت کرد.^۳

سلطان در طول مسیر یک کاروانی مخصوص حرم خویش ترتیب داده و آنها را جلوتر از خود به طرف شهر ری فرستاد. زیرا قصد داشت که با لشکریانش سفری به حدود جبال داشته تا امور این مناطق را نیز منتظم نماید و سپس به طرف ری و حجله خویش حرکت کند.^۴

البته می‌بایست توجه داشت که سلطان در طول اقامتش در بغداد و در طول مراسم عروسی بیمار بود.^۵ ولی اصرار سلطان به این عروسی خود بیانگر نیات آتی وی از این عمل بوده است. در نهایت او پس از بازگشت از سفر جبال، در ۸ رمضان ۴۵۶ ه.ق در شهر ری

^۱. همانجا

^۲. بنداری، همان، ص ۲۴؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ۹۹؛ ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۳۰؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۴۰؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۸۹؛ سیوطی، ص ۴۲۰

^۳. ابن کثیر، همانجا

^۴. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۶

^۵. سبط بن جوزی، همانجا؛ ابن کثیر، همانجا

وفات می‌کند.^۱ آقسرای می‌نویسد که او در (چادر خاص سلطان) که در نزدیکی ری برپا شده بود، وفات کرد.^۲ با وجود اینکه حسینی مرگ طغرل را پس از مراسم زفاف نوشته است،^۳ ولی به احتمال زیاد سلطان قبل از شب زفاف با دختر خلیفه، مرده بود.^۴ آنچه که این شک و گمان را قوی می‌سازند، پرداخت ۵۰ هزار دینار به سیده خاتون به عنوان مهریه و بنام هزینه بازگشت می‌باشد که پرداخت این پول به عروس به نوعی بیان از عدم تحقق امر ازدواج بین سیده و طغرل بوده است. خبر مرگ سلطان توسط عمال سیده النساء به بغداد فرستاده می‌شود و فخرالدوله بن جهیر وزیر القائم دستور برقراری مراسم تعزیه و سوگواری برای سلطان مرحوم را می‌دهد.^۵

بدین ترتیب یکی از عوامل بروز کدورت بین خلیفه و سلطان که حتی برای مدتی تبدیل به یک موضوع مناقشه بین حقوقدانان اسلامی شده بود و با توجه به عدم تمایل خلافت، به مدت سه سال طول کشیده بود، در نهایت به پایان رسید. این ازدواج از تاریخ اولین خواستگاری تا عروسی، تقریباً سه سال به طول انجامید. علت این امر همان طوری که قبلاً ذکر شد یکی این بود که شاید خلیفه می‌خواست با طول دادن آن، یا سلطان را منصرف کند و یا به علت کهولت سن و احتمال مرگ سلطان، این امر را به صورت طبیعی آن حل کند. ولی با کمی دقت به تاریخ سلجوقیان، می‌توان دریافت که یکی از علل اصلی آن، عصیان قتلش و اشتغال طغرل به سرکوبی آن و عدم امکان و فرصتی کافی برای وی در حل این مسئله از نزدیک و به طور مستقیم بود. شدت عصیان و اقتدار قتلش به حدی بود که با وجود شکست او از سپاهیان سلجوقی و پناهندگی وی به قلعه (گردوخ) و اشتغال

^۱. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۶؛ راوندی، همان، ص ۱۱۰؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۱۰۲؛ ابن کثیر، همانجا؛ ابن خلکان ج ۵، ص ۶۷؛ آقسرای، محمد، (۱۳۶۲) تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخبار. تصحیح

عثمان توران. تهران: انتشارات اساطیر، ص ۱۱۰؛ بدر العینی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ منجم باشی، ج ۲، ص ۵۲۶

Bar Hebraeus, Ebul-ferec. Cilt.1. S.321

^۲. آق سراپی، ص ۱۱۰

^۳. حسینی، همان، ص ۱۵

^۴. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۱۱۲

^۵. راوندی، همان، ص ۱۱۰

طغرل به مراسم ازدواج با دختر خلیفه، سپاه ارسالی به ریاست خمارتکین، با وجود محاصره این قلعه، از قلمش شکست می‌خورد. عمیدالملک کندری که خیر شکست خمارتکین را شنید، علت این شکست را به علت روابط نزدیک خمارتکین با خلیفه دانست و منزلت وی را در نزد طغرل کاست و خمارتکین که قصد فرار کرده بود، از سوی فرزندان ابراهیم ینال به علت گناهکار دانستن او در مرگ پدرشان، کشته می‌شود.^۱ حال سؤال اینجاست که چرا عمیدالملک خواهان مجازات خمارتکین به بهانه شکست او از قلمش می‌باشد. خمارتکین شحنة طغرل در بغداد بوده و روابط نزدیکی با خلیفه داشت. بنابراین احتمال قوی این است که خلیفه سعی داشته با اشتغال طغرل بیگ به جنگ‌های داخلی با سران مدعی سلطنت، از یک سو موجب تضعیف سلطنت و از سوی دیگر باعث انصراف طغرل از ازدواج با دخترش شود و این احتمال نیز وجود داشت که اشتغال او به سرکوبی شورش‌ها، در نهایت منجر به مرگ طغرل یا در جنگ‌ها یا به علت کهولت سن گردد.

سرانجام سیده النساء

پس از فوت طغرل بیگ یک خلاء بزرگ سیاسی و بحران ناشی از آن، تا روی کار آمدن آلپ ارسلان و پایان کار مدعیان قدرت به وجود آمده بود. در این دوران آشوب زده، سیده النساء یک بار از عمیدالملک و بار دیگر از نظام الملک با نوشتن نامه‌هایی درخواست بازگشت به بغداد را نموده بود.^۲

عمیدالملک تا زمان مرگش از پذیرش درخواست دخت خلیفه خوداری کرده بود. ولی آلپ ارسلان جوان و نظام الملک، وزیر با کفایتش به این امر رضایت داده بودند و احتمالاً علت این امر هم رعایت حرمت خلافت و سیاست تداوم روابط مناسب با بغداد بوده است. زیرا خلیفه القائم سعی در جذب حمایت امرای عرب برای رهایی از سلطه

^۱. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۳۷

^۲. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۱۱۲

اتراک سلجوقی را نموده بود.^۱ در همین ارتباط نیز آلپ ارسلان مبلغ ۵۰ هزار دینار از مهریه سیده النساء را به او پرداخت می‌کند و به طور حتم دختر خلیفه از پذیرش آن خودداری کرده بود. ولی بعد به بهانه هزینه سفر به او پرداخت می‌شود.^۲ آلتای کویمن اشاره دارد که پرداخت این مبلغ به سید النساء باعث ناراحتی ارکان و اشراف سلجوقی گردیده بود که انگیزه ای برای تقبل سریع آن از سوی سیده به حساب می‌آمد.^۳

آلپ ارسلان در ۱۵ محرم ۴۵۶ طی مراسمی، قافله سیدالنساء را به بغداد ارسال می‌دارد. عجله سلطان در ارسال سریع سید النساء به قول ابن اثیر برای او فوایدی داشته است. زیرا سلطان به همین بهانه عدم رضایت خلیفه و اجبار در انتقال دخترش به ری، عمیدالملک کندی را دستگیر و زندانی نموده بود.^۴ سلطان به جهت بهبود روابط با خلیفه، سیده النساء را با کاروانی عظیم الشان و به همراه ارکان و اشراف بلند پایه سلجوقی چون آی تکین سلیمانی به عنوان شحنة بغداد و قاضی ابوسهل محمد بن هیبت الله و ابو عمر بن عبدالله را به عنوان ماموران مذاکره کننده با خلیفه به بغداد ارسال داشت.^۵ گذشته از آن آلپ ارسلان، رئیس‌العراقین ابواحمد النهاوندی که سالها برای عمویش در بغداد فعالیت کرده بود و به عنوان فردی که به بغداد و امور آن آشنایی داشت را مامور رفتن به بغداد برای خواندن

^۱ با مرگ طغرل در ۲ رمضان ۴۵۵ ه.ق، خلیفه عباسی القائم بامرالله که تصور می‌کرد روابط سلطنت و خلافت، قائم به وجود طغرل بیگ بوده و با مرگ او این روابط وارد شرایط جدیدی شده است؛ به امرای محلی عراق که قبلاً همگی تابع طغرل بودند، خبر داد که برای اداره کشور در این شرایط تازه جمع شوند. این امرای بیشتر شامل حکام عرب و ترک منطقه چون شرف الدوله مسلم بن قریش حاکم موصل، امیر بن ورام از خاندان عقیلیان، امیر دبیس بن مزید از خاندان اسد، ابوکالیجار و هزار اسب و بدر بن مهلهل بودند. (ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۴۱-۴۲؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۱۰۲؛ ابن خلدون، ج ۵، ص ۴۶۶) از سوی دیگر خلیفه برای جلوگیری از قتل و غارت پیش آمده و برای حفظ آرامش در بغداد و حوالی آن، نظامیان و سربازانی را در شهر گماشته بود. (سبط بن جوزی، همان) این اقدامات سیاسی و نظامی خلیفه موجب گردید که عراق از حاکمیت سلاجقه خارج شده و توسط خلیفه اداره شود.

^۲ همانجا

^۳ - Köyman, M. Altay. (1988). "Tugrul Bey". İA. XII/2. s.19

^۴ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۳۵

^۵ همان، ج ۱۲، ص ۱۱۲

خطبه به نام او و نامه‌هایی برای خلیفه و وزیرش کرده بود.^۱ در هر حال دو ماه بعد قافله سید النساء به بغداد می‌رسد.

سیده‌النساء تا دوران المستظهر بالله در دربار خلافت زنده بود. المستظهر که جانشین المقتدی (جانشین القائم) در سال ۴۸۷ ه.ق شده بود، بیوه طغرل را واداشت تا در خانه‌اش بماند که مبادا برای سرنگونی وی توطئه کند. او در محرم ۴۹۶ و در سن ۶۰ سالگی در گذشت.^۲ او نیز همچون اغلب خاندان عباسی در مقبره رصافه مدفون شده است.^۳

نتیجه

دو نهاد سلطنت و خلافت هر کدام به طور جداگانه دلایل خاص خودشان را در این گونه ازدواج‌های سیاسی داشتند. خلافت عباسی به علت تسلط آل بویه شیعی به بغداد و ظهور دولت‌های مستقل در اقصی نقاط مختلف سرزمین‌های خلافت اسلامی در نهایت ضعف به سر می‌برد. از سوی دیگر سلطنت تازه تاسیس سلجوقی و طغرل بیگ نیز برای کسب مشروعیت و مقبولیت بیشتر در جامعه اسلامی که به نوعی در آن بیگانه و تازه وارد محسوب می‌شد و نیز یافتن موقعیت سیاسی بهتر در مقابل رقبای سیاسی‌اش، به این گونه ازدواج‌های سیاسی نیاز داشت. همچنین با وجود سابقه ازدواج‌های سیاسی خاندان خلافت با خاندان‌های حکومت‌های تازه تأسیس در سرزمین‌های خلافت که همیشه دختر حاکم به عقد خلیفه در می‌آمد، این اولین باری بود که یک حاکم و سلطان و به خصوص غیر عرب، موفق به ازدواج با یکی از دختران خلیفه می‌گردد.

در نهایت این ازدواج‌ها به هدف خود که همان استحکام روابط سیاسی بود، نرسید. زیرا پس از مرگ طغرل بیگ، یکی از عوامل مورد اختلاف بین القائم و آلپ ارسلان شد. ولی همین اقدام طغرل بیگ باعث گردید که سلاطین پس از او نیز همگی خواهان برقراری

^۱. همانجا

^۲. همان، ج ۱۰، ص ۲۵۱

^۳. ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۱۶۳

روابط سببی و خانوادگی با خلافت باشند و به نوعی تبدیل به یک رسم اجتماعی-سیاسی گردید.

کتابنامه

آقسرایبی، محمد. (۱۳۶۲) تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخبار. تصحیح عثمان توران. تهران: انتشارات اساطیر.

ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن. (۱۳۸۵ه.ق/۱۹۶۵) الکامل فی التاریخ. ج ۱۱.

ابن جوزی، الشیخ الامام ابو الفرج عبدالرحمان. (۱۳۵۹ه.ق) المنتظم فی تواریخ الملوک والامم. ج ۷-۱۰. حیدرآباد.

ابن خلدون، ابو زید عبدالرحمن. (۱۹۷۹م) العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر. ج ۴ و ۵. بیروت.

ابن خلکان، ابو العباس شمس الدین. (۱۹۷۸م) وفات الاعیان و انباء انباء الزمان. ج ۱ تا ۵. بیروت.

ابن عمرانی، محمد بن علی بن محمد. (۱۳۶۳) الانباء فی تاریخ الخلفاء. تصحیح تقی بینش. مشهد: انتشارات دفتر نشر کتاب.

ابن قلانسی، ابوسعید حمزه بن اسد التیمی. (۱۹۰۸م) ذیل التاریخ دمشق. بیروت: نشر آمد روز.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر الدمشقی. (۱۳۵۱ ق. ۱۹۳۲) البدایه و النهایه و معه نهایه البدایه و النهایه فی الفتن و الملاحم. ج ۱۲. مصر.

ابوالفداء، الملک الموید عماد الدین اسماعیل. (بی تا) المختصر فی الاخبار البشر. ج ۱ و ۲. مصر.

العینی، بدرالدین محمود بن احمد. (۱۴۰۸ه.ق) عقد الجمعان فی تاریخ اهل الزمان. ۴ جلد. مصر: انتشارات الهیه المصریه.

- بنداری اصفهانی، فتح بن علی بن محمد. (۱۳۵۶) *زیده النصره و نخبه العصره (تاریخ سلسله سلجوقی)*. ترجمه محمد حسین جلیلی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.
- حسینی، صدرالدین ابوالحسن ناصر بن علی. (۱۹۳۳م) *زیده التواریخ، اخبار الامراء و الملوک السلجوقیه*. به تصحیح محمد اقبال. لاهور: نشریات کلیات پنجاب.
- خوافی، احمد بن محمد. (۱۳۶۸) *مجمعل فصیحی*. ۳ جلد. تحقیق محسن ناجی نصر آبادی. تهران: انتشارات اساطیر.
- ذهبی، شمس الدین ابوعبدالله. (۱۴۱۲ هـ ق - ۱۹۹۱) *تهذیب سیر الأعلام النبلاء*. خلاصه شده توسط: احمد فایز الحمصی. تحت نظر: شعیب الأرنؤوط. چاپ اول. ناشر: مؤسسه الرساله.
- راوندی، ابوبکر نجم الدین محمد بن علی. (۱۳۶۴) *راحه الصدور و آیه السرور فی تاریخ آل سلجوق*. تصحیح محمد اقبال. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- سبط بن الجوزی. (۱۳۷۰ ق / ۱۹۵۱م) *مرآت الزمان فی تاریخ الاعیان*. جلد ۱۱ و ۱۲. حیدرآباد.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن ابوبکر. (بی تا) *تاریخ الخلفاء*. مصر: بی نا.
- مسکویه رازی، ابو علی. (۱۳۷۶) *تجارب الامم*. مترجم علینقی منزوی. تهران: انتشارات توس.
- منجم باشی، احمد افندی. (۱۲۸۵ هـ ق) *صحاف الاخبار فی وقایع العصر*. ۲ جلد. استانبول.
- نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب قرشی. (۱۴۰۴ هـ ق) *نهایه الارب فی فنون الادب*، ۳۱ جلد، تحقیق الهاجرى. مصر.
- یافعی، عبدالله بن اسعد. (۱۳۹۰ هـ ق / ۱۹۷۰م) *مرأه الجنان و عبره الیقظان*. الطبعة الثانية. بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- Altundağ, Şinasi. (1967) "Kaim Biemrillah". İA. VI. Istanbul. ss. 99-105.

Artuk,Ibrahim.(1960) "*Abbasiler Devrinde Sikkeler*". Cilt. XXIV. Say. 93. Belleten: Turk Tarih Kurumu Basimevi. ss. 25-43.

Azimi, Ebu Abdullah muhammed.(1988) *Azimi Tarihi*, Ankara: nşr: A. sevim.

kafesoğlu,Ibrahim.(1992) *Selçuklu Tarihi*. İstanbul .

Kitapçı,Zekeriya.(1994) *Abbasi Hilafetinde Selçuklu Hatunları ve Türk Sultanları*. Konya.

Kitapçı,Zekeriya ve Asrin Olayı.(1994)" *Buyuk Selçuklu Tuğrul Bey'in Halife el-kaim'in Kızı Seiide Ile Evlenmesi ve Bazi Tarhi Gerçekler*". Selçuk Üniv. Turkiyat Arastirmalari dergisi.konya. ss. 13-42.

Köyman,M. Altay.(1989) *Büyük Selçuklu Imparatorluğu Tarihi*.Cilt. 1. Kuruluş Devri. Ankara: TTK Yay.

Köyman,M. Altay. (1988). "*Tugrul Bey*". İA 'XII/2. ss. 14-19.

Turan,Osman.(1996) *Selçukular Tarihi ve Turk Islam Medeniyeti*.İstanbul

Bar Hebraeus, Ebul-ferec. (1987) *Abul-Ferec Tarihi*. Ter. O.Riza Dogrul. 2Cilt. Ankara: TTK Yay.

نعمتی لیمائی، امیر؛ حمیدی، غزال. (۱۳۹۵). «سیاست و فرهنگ در روزگار تیموری». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۲، صفحات ۱۰۲-۷۷.

سیاست و فرهنگ در روزگار تیموری

دکتر امیر نعمتی لیمائی^۱

غزال حمیدی^۲

چکیده

توجه به اثرات واقعه هجوم امیر تیمور گورکان و هم‌چنین حکومت به تقریب درازمدت بازماندگان او بر ایران‌زمین موجبی شد بر درک این مهم که تکلیف اوضاع تمدنی و فرهنگی ایران‌زمین که اندک زمانی پیشتر از تابناکی و رخسندگی افزون برخوردار بود، چه شد؟ به دیگر سخن، در این مقاله با یاری جستن از روش تحقیق تاریخی تلاش بر آن شده است تا این مهم درک شود که سیاست‌های فرهنگی تیموریان بر چه پایه‌هایی استوار بوده و کنش‌ها و واکنش‌های فرهنگی آن روزگار چه سرانجامی در پی داشته است؟ آنچه هویدا می‌نماید برابر با نتیجه‌ای که حاصل شد روزگار تیموری را از نظر رابطه سیاست و فرهنگ می‌توان به چهار دوره متمایز با ویژگی‌های مختص به خود تقسیم کرد.

واژگان کلیدی: تیموریان، ایران، سیاست، فرهنگ

^۱. دکترای تاریخ ایران اسلامی / مشاور امور علمی دانشگاه عدالت / تهران / ایران

Amir.nemati.limaee@gmail.com

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی توریسم / دانشگاه آزاد اسلامی / واحد علوم و تحقیقات /

تهران / ایران

ghazal.hamidi83@gmail.com

مقدمه

شناخت بارزهای اصلی تمدنی هر ملت برای مردم‌شناسی، در حقیقت نوعی خودشناسی و آگاهی از ریشه‌های هستی و موجودیت هر فرد و شناسنامه ملی آن قوم است. ناگفته پیداست، این امر برای مردمان سرزمین‌هایی چون ایران که وارث فرهنگی بسیار کهن و دیرین بوده‌اند، بایسته‌تر و شایسته‌تر جلوه می‌نماید. از این روی، در این نوشتار تلاش بر آن است تا یکی از نمودهای اصلی تمدن یعنی وضع فرهنگ و تمدن در یکی از مقاطع پرحادثه و حساس تاریخ ایران یعنی روزگار فرمانروایی تیموریان مورد بازبینی قرار گیرد. به واقع، توجه به اثرات واقعه هجوم امیر تیمور گورکان و هم‌چنین حکومت به تقریب درازمدت بازماندگان او بر ایران‌زمین نگارندگان را بر آن داشت تا دریابند تکلیف اوضاع تمدنی و فرهنگی سرزمینی که اندک زمانی پیشتر از تابناکی و رخسندگی افزون برخوردار و اندیشمندان و دانشمندانی چون بوعلی سینا، بیرونی، بیهقی، رازی، خیام، فردوسی، خوارزمی، مسکویه و... را پرورانده بود و حتی در وانفسای دوران غمبار مغول نیز توانسته بود با کوشش فرهنگ‌مردانی سرشناس چون خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، علامه قطب‌الدین شیرازی، شیخ صفی‌الدین ارموی و ... چراغ دانش و فرهنگ را با وجود تندباد استیلای چنگیزیان در دستان توانای خود روشن نگه دارد، چه شد؟ به دیگر سخن، تلاش بر آن است تا این مهم درک شود که سیاست‌های فرهنگی تیموریان بر چه پایه‌هایی استوار بوده و کنش‌ها و واکنش‌های فرهنگی آن روزگار چه سرانجامی در پی داشته‌است؟

در حقیقت، در این نوشتار و پس از گردآوری یادداشت‌های متعدد از منابع و مراجع گوناگون کوشیده شده‌است، عصر تیموری از دریچه فرهنگ مورد واکاوی قرار گیرد و پاسخی درخور برای پرسش‌های یادشده ارائه‌شود. البته از این رهگذر فرض بر آن قرار گرفته که در درازنای قوام دولت تیموری سیاست‌های فرهنگی حکمرانان گوناگون یکسان نبوده و در نتیجه آن فرهنگ و تمدن ایران در برهه‌های مختلف فراز و فرود بسیاری را شاهد بوده‌است. این مهم زمانی بیشتر جلوه می‌کند که درک گردد در بخش عمده‌ای از

تحقیقاتی که به اوضاع فرهنگی - تمدنی ایران عهد تیموری پرداخته‌اند و از جمله آن‌ها می‌توان به آثار لوسین بوات، حسین میرجعفری، ابوالقاسم طاهری، ماریا اوا سابتلنی، بناتریس متز و ... اشاره داشت، این تفکیک انجام پذیرفته و اصطلاحات و تعاریفی چون رنسانس ایرانی، مکتب هرات، عصر شکوه فرهنگی و تمدنی ایران و ... به طور عام برای کل دوران فرمانروایی ترکان تیموری در ایران به کار برده شده‌است.

سیاست و فرهنگ در ادوار مختلف فرمانروایی تیموریان

روزگار تیموری از نظر رابطه سیاست و فرهنگ، قابلیت تقسیم به چهار دوره متمایز با ویژگی‌های مختص به خود را دارا است. نخستین دوره را که با هجوم‌های پیاپی تیمور و لشگریانش در سال ۷۸۳ هـ ق آغاز شد و تا زمان بر اورنگ شاهی نشستن شاهرخ به سال ۸۰۷ هـ ق به طول انجامید می‌توان دوره تزلزل فرهنگی نامید. دومین دوره را که با آغاز پادشاهی شاهرخ شروع شد و تا زمان به تخت نشستن عبداللطیف در سال ۸۵۳ هـ ق ادامه یافت می‌توان دوره باززایی فرهنگی دانست، سومین دوره را که سرآغاز آن با بر اورنگ شاهی تکیه زدن عبداللطیف همراه شد و به تقریب تا به سال ۸۷۳ هـ ق یعنی آغاز عهد سلطنت سلطان حسین بایقرا در هرات امتداد پیدا کرد می‌توان دوره سکون و رکود فرهنگی برشمرد. واپسین دوره را نیز که از آغاز پادشاهی سلطان حسین بایقرا تا پایان حکومت تیموریان در ایران به سال ۹۱۲ هـ ق به درازا کشید می‌توان دوره نوزایی فرهنگی پنداشت. آنچه در پی خواهد آمد، چرایی و چگونگی نامگذاری ادوار مختلف حکومت تیموری به این‌گونه اسامی را هویدا و آشکار خواهد داشت.

از یورش تیمور تا آغاز سلطنت شاهرخ (دوره تزلزل فرهنگی)

با گذشت مدت زمانی نزدیک به پنجاه سال از درگذشت ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان مقتدر و هرج و مرج‌های پیامد آن و در حالیکه خرابی‌های ناشی از تهاجمات مغولان به طور کامل ترمیم نیافته و حتی در اثر رقابت‌های امرا و شاهزادگان در این دوران فترت رو به تشدید نهاده بود، ایران‌زمین دگربار به مصیبتی گران در اثر یورش‌های پیاپی

امیر تیمور گورکان و لشگریانش دچار گردید. هر چند آنگونه که از مطالعه تاریخ برمی-آید، مردمان آن روزگاران ایران آرزومند آمدن صاحب قدرتی بودند که بتواند این هرج و مرج ها و همواردجویی های بی پایان را سرانجام بخشد. گویی حتی فرهنگ مردی چون حافظ نیز بدان هنگام که از قدرت یافتن امیر تیمور در فرارود (ماوراءالنهر) آگاه گردید، آمدن او را آرزو کرده بود:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی^۱

حاصل یورش های پیاپی لشگریان تیموری نیز چون حملات مغولان چیزی به جز کشتار و ویرانی و تاراج و غارت نبود. در حقیقت، امیر تیمور، بنیانگذار سلسله تیموری به سان چنگیز خان مغول جهانگیری را وجهه همت خویش ساخت و در نیل بدین هدف از هیچ کاری فروگذار نکرد. او که «در کشورگشایی جهانگیری و صولت و شجاعت و دلیری نظیر... چنگیز خان»^۲ بود در کشورگشایی ها و فتوحات خویش نیز همانند او رفتار می نمود و این مهم با توجه به نوشته های تاریخ نگاران آن عهد امری مسلم است. چنانکه بقای بلخی مولف تذکره مقیم خانی به هنگام بیان وقایع اصفهان پس از حمله تیمور آورده است که «بعد از فتح صفاهان قتل عام جمهور انام فرماید و در بعضی از تواریخ مسطور است که حدود چهل هزار کس را در آن روز علف سیوف آبدار گردانیدند».^۳

با وجود این، می توان وجه تمایزی نیز میان تیمور و چنگیز در نظر گرفت. زیرا برابر با تاریخ، چنگیز و بسیاری از جانشینانش به طور کلی با فرهنگ و دانش بیگانه بودند^۴ و آن را به هیچ می انگاشتند، اما تیمور و اخلافش بنا به شهادت بسیاری از تاریخ نگاران فرهنگ-

^۱ حافظ شیرازی. (۱۳۷۲). دیوان حافظ. تهران: طلوع، ص ۳۳۸.

^۲ قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. (۱۳۶۳). لب التواریخ. بی جا: بنیاد گويا، ص ۲۰۲.

^۳ بقای بلخی، محمد یوسف منشی بن خواجه بقای. مجموعه تذکره مقیم خانی. نسخه خطی دانشگاه تهران

؛ شماره ۲/۷۹۱۲.

^۴ برای آگاهی بیشتر در این باره بنگرید به: نعمتی لیمایی، امیر. (۱۳۸۵). تاریخ آموزش و پرورش در روزگار

فرمانروایی مغولان و تیموریان: با نگاهی به پیشینه فرهنگی ایران. سبزوار: امیدمهر.

دوست و ادب‌پرور بودند. در تایید این گفتار می‌توان گفته ابن عرب‌شاه، مؤلف کتاب زندگی شگفت‌آور تیمور را گواه آورد. وی با وجود آنکه از مخالفان تیمور به شمار می‌آمده و در کتاب خویش به شدت بر او تاخته و او را مورد نکوهش قرار داده، در مورد علم‌دوستی و عالم‌پروری او چنین بیان داشته است:

تیمور دوستدار دانش و دانشمندان بود. فضلا و سادات و بزرگان را به سزا نواخته، آنان را گرمی و به خود نزدیک و بر همه عالمیان مقدم می‌داشت. هریک را به جایگاهی شایسته برآورد. حق حرمت آنان را نیک می‌شناخت.^۱

از دیگر سوسی‌چنگیز بت‌پرست بود، ولی تیمور خود را مسلمان معرفی می‌کرد و از این روی نسبت به اماکن مقدسه و برای اهل فرهنگ تا حد افزونی احترام قائل می‌شد^۲ و نوشته‌های مورخانی چون معین‌الدین نطنزی که اذعان داشته‌است امیر تیمور «با اهل علم و حکمت و ارباب دانش به غایت مستأنس بودی و در اعزاز و اکرام ایشان مبالغه نمودی»،^۳ بر درستی گفتار یاد شده گواهی می‌دهد. شایسته است یادشود، امیر تیمور حتی در جلب پشتیبانی دانشمندان و دانشوران فراوان می‌کوشید، در بسیاری از موارد از فکر و نظر آنها سود می‌جست و حتی در هنگام تسخیر برخی شهرها نخست با برخی از آنان مشورت و همفکری می‌کرد و سپس با توجه به آرای آنان اقدام به هجوم و کار فتح می‌نمود. در حقیقت، از همین رهگذر است که او از سید محمود سربداری که به فضیلت و زیرکی نامور بود خواست تا به او بازگوید که «استخلاص ممالک خراسان چگونه و با چه تدبیر توانم؟ با کدام سیاست باید که بدین کار دشوار دست برآرم و در این طریق ناهموار پای گذارم؟»^۴.

^۱ ابن عرب‌شاه. (۱۳۶۵). زندگی شگفت‌آور تیمور. ترجمه محمد علی نجاتی. چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۹۷.

^۲ صدیق، عیسی. (۱۳۳۲). سیر فرهنگ و تمدن در ایران و مغرب زمین. تهران: دانشگاه تهران، ص ۴۶۹.

^۳ نطنزی، معین‌الدین. (بی‌تا). منتخب‌التواریخ معینی. به تصحیح ژان اوین. تهران: خیام، ص ۲۸۰.

^۴ زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۲۹.

این مضمون را در سخنانی که به امیر تیمور منتسب است نیز می‌توان آشکارا دید:
 از خردمندان معتمد راسخ الاعتقاد که سزاوار آن بودند که رازهای امور
 سلطنت بایشان سپارم و مشوره امور سلطنت بایشان کنم طایفه را صاحب
 اسرار نهانی خود ساختم و امور مخفی و اسرار نهانی خود را به ایشان
 سپردم.^۱

گفتنی است برخی از نویسندگان و پژوهندگان روزگار کنونی در وصف دانش دوستی
 و شرح عالم‌نوازی تیمور پای فراتر نهاده و او را بدان اندازه مشوق، پشتیبان و سرپرست
 ارباب علم و هنر و موسس مدارس و مساجد معرفی داشته‌اند که بر تمامی پادشاهان دیگر
 از این جهت برتری دارد.^۲ افزون بر این، شماری از مورخان روزگاران پیشین او را حامی
 علمای دین پنداشته‌اند، چنانکه بنا بر گزارش نویسنده اخبارالدول، امیر تیمور «علمای دین و
 سادات و مشایخ اهل تصوف را گرم می‌گرفت».^۳ رابطه مناسب تیمور و علمای دین از سوی
 پژوهشگران غربی نیز مورد تایید است، اما به تقریب همه آنان پشتیبانی‌های تیمور از علمای
 دین و اصول و عقاید اسلام را به مثابه ابزاری برمی‌شمارند که تیمور در جهت پیشرفت و
 ترقی خود مورد استفاده قرار می‌داد.^۴

با تمام این تفصیلات، نیازمند یادکرد است که امیر تیمور واجد صفاتی دیگر هم بود، از
 آن جمله «حکما و اطبا و منجمان و مهندسان که مصالح کارخانه سلطنت‌اند»^۵ را به سمرقند
 می‌فرستاد و به گرد خویش جمع می‌کرد. ابن عربشاه در کتاب زندگی شگفت‌آور تیمور
 در این باره چنین داد سخن رانده است:

^۱ حسینی تربتی، ابوطالب. (۱۳۴۲). تزوئات تیموری، تهران: اسدی، ص ۲۱۰.

^۲ پوپ، ا. (۱۳۷۰). معماری ایران. ترجمه غلامحسین صدری افشار. تهران: فرهنگیان. ص ۱۹۷.

^۳ الدمشقی، ابی‌العباس. (۱۲۸۲هـ.ق). اخبارالدول. بغداد: بی‌نا، ص ۱۹۱.

^۴ برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه کنید به: براون، ادوارد. (۱۳۳۹). تاریخ ادبی ایران؛ از سعدی تا جامی.

ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت. چاپ دوم. تهران: کتابخانه ابن‌سینا، ص ۲۴۱. و سایکس، سرپرسی. تاریخ ایران.

ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی. جلد دوم. تهران: موسسه چاپ و انتشارات کتب علمی، ص ۲۰۷.

^۵ تزوئات تیموری، ص ۲۱۲.

از ارباب فضیلت و صفت هر کس را که در فنون پارچه‌بافی، جامه-دوزی، درودگری، سنگتراشی، بیطاری، پزشکی، خیمه دوزی، نقاشی، کمان‌سازی، بازداری و امثال آن دستی داشت گرد می‌آورد با سپاهیان خود به سمرقند می‌فرستاد.^۱

این عادت و خوی تیمور را با وجود آن‌که موجب شد سمرقند چونان پناهگاهی امن و خانه‌امیدی برای دانشمندان و حتی مأمن و ماوای پارسی‌سرایان و پارسی‌نویسان شود،^۲ باید تا اندازه‌ای عامل کاهش رشد و پیشرفت دانش و فرهنگ و هنر و صنعت در بسیاری از نواحی و مناطق دیگر ایران برشمرد. از دگرسوی، علیرغم آنکه دانش دوستی و عالم‌نوازی امیر تیمور مورد تایید تمامی مورخان است، اما عدم امنیت مالی و جانی مردمان و همچنین ویرانگری‌های پیامد تهاجمات پیاپی تیمور را باید دلیلی در جهت سیر قهقرایی یافتن فرهنگ و تمدن پنداشت؛ زیرا ناگفته پیدا است در زمانی که مردم در بیم مرگ و زندگی باشند تکلیف معنویات و از زمره آنها دانش و ادب چه می‌تواند باشد.

در پی درگذشت تیمور، نوه‌اش خلیل سلطان بر تخت شاهی تکیه زد. اما خلیل سلطان از آن‌چنان شخصیت برجسته و قدرتمندی برخوردار نبود که بتواند خودش را در برابر القانات قدرت طلبانه سایر امرا و شاهزادگان مطرح نماید و بدین ترتیب دورانی سرشار از رقابت‌ها و هم‌آوردجویی‌های مکرر که سرانجام به برکنار ساختن او از پادشاهی انجامید آغازیدن گرفت. آنچه هویدا می‌نماید، در این روزگار پر آشوب نه خلیل سلطان و نه دیگر مدعیان پادشاهی را به سبب گرفتاری و اشتغال به مسائل عدیده سیاسی و نظامی، یارای حمایت از هنروران، ادب‌ورزان و دانشوران و به تبع آن فرهنگ و فرهنگمردان نبود و این روند موجب می‌شد تا فرهنگ بیش از پیش روندی متزلزل و رو به زوال و نابودی بیابد. شاید،

^۱. زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۱۶۵.

^۲. طاهری، ابوالقاسم. (۱۳۵۴). تاریخ سیاسی اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه‌عباس. تهران: شرکت

سهامی کتابهای جیبی، ص ۱۵.

اگر سلطانی دانش پرور و عالم نواز چون شاهرخ به قدرت دست نمی یافت فرهنگ و ادب سرنوشت بهتری جز اضمحلال و نابودی نمی یافت.

از آغاز پادشاهی شاهرخ تا آغاز سلطنت عبداللطیف (دوره باززایی فرهنگی)

دوران طولانی مدت فرمانروایی شاهرخ را باید دوره آرامش و سکون پس از تهاجمات سهمگین و پیاپی امیر تیمور دانست. او که برخلاف پدر به جای جهانگیری در اندیشه جهانداری بود، به هیچ وجه در روند فرمانروایی خویش خودرأیی پیشه نمی ساخت. برابر با تاریخ، او فرماندهی دلاور و در عین حال واجد طبیعی سلیم بود و کمتر اتفاق می افتاد که بدون ضرورت و تنها به قصد جهانگیری و ارضای مطامع خویش شهرها را ویران و مردمان را دستخوش کشتار و تاراج نماید. جدا از این، وی در تمام دوران پادشاهی خویش کوشید خرابی هایی که به هنگام لشکرکشی ها و جنگ های پدرش بر ایران وارد آمده بود ترمیم کند و این مهم سبب شد مردم ایران اگرچه به صورت نسبی، دگر بار روی آرامش و آسایش ببیند.

شاهرخ به دانش، ادب، هنرهای زیبا، موسیقی، نقاشی و معماری بهای بسیار داد و دربار خویش را پناهگاه نوابغی چون استاد عبدالرزاق مراغه ای و استاد یوسف اندکانی گردانید که اولی از استادان مسلم موسیقی و دومی از چکامه سرایان نامی سده نهم هجری به شمار می آمدند و البته نویسندگان از استاد خلیل نقاش و استاد قوام الدین شیرازی معمار نیز نام برده اند که هر دو به مانند بسیاری دیگر از هنرمندان و دانشمندان آن روزگار نبوغ و کوشش های خود را وقف ولی نعمت دادگستری چون شاهرخ ساختند.^۱ بدین ترتیب دو عامل اصلی گسترده تر شدن عرصه علم و دانش پژوهی یعنی امنیت اجتماعی و پشتیبانی قدرتمداران سبب شد تا مظاهر فرهنگ و تمدن با شتابی افزونتر در مسیر ترقی و تعالی قرار گیرد. این فرهنگ دوستی شاهرخ مورد تایید و تصدیق تمامی نویسندگان منابع تاریخی

^۱. همان، ص ۵۱.

بوده، چنانکه مولف لب‌التواریخ در این باره آورده است «شاهرخ در تقویت دین و ترویج شرع سیدالمرسلین و تنظیم سادات و طلبه علوم و تکریم علما و مشایخ سعی بلیغ نمود».^۱ خواندمیر، مولف حبیب‌السیر نیز شاهرخ را پادشاهی سعادت‌مند و صاحب عزم و عبادات دانسته که شجاعت رستم و زهد ابراهیم ادهم را با هم جمع کرده است.^۲ در حقیقت شاهرخ که حامی دانش و هنر و زیبایی‌ها بود در مدت سلطنت بیش از چهل ساله خویش مدارس و مساجد و خانقاه‌های بسیاری بنا کرد. مدرسه بزرگی که او در هرات بنانهاد از لحاظ عظمت و وسعت کم‌نظیر و همپا و همتای زیباترین بناهای تیموری سمرقند بود.^۳

آنگونه که از تاریخ نوشته‌ها بر می‌آید گردآوری دانشمندان، تاریخ‌نگاران، هنرمندان و تشویق و ترغیب آنان به نوشتن کتاب و احداث ابنیه زیبا رونق دربار تیمور را در ایام سلطنت شاهرخ سبب شد. چنانچه معروف است سفیری از جانب فرمانروای شام و مصر برای برقراری روابط سیاسی و تجاری به هرات آمد و چون رونق بازار علم و ادب را در بارگاه شاهرخ دید و از نزدیک کتابخانه و گنجینه کتاب دربار تیموری را مشاهده کرد، خواستار آن شد تا شماری از کتاب‌های معتبر کتابخانه شاهرخ را برای دربار مصر به همراه برد و البته شاهرخ تقاضای او را کریمانه با اهدای کتابهای مشهور مورد درخواست پاسخ گفت.^۴

بدینگونه دربار شاهرخ در شکوه و جلال مشهور آفاق شد و صاحبان علم، معرفت و هنر از هر جا سوی هرات روانه و رهسپار گشتند. شهر هرات در پرتو حمایت بی‌دریغ از اهل فرهنگ به منتهی درجه عظمت و اعتبار رسید و در تمام طول قرن نهم هجری از بزرگترین شهرهای آسیای میانه به شمار می‌رفت.

^۱. لب‌التواریخ، ص ۳۱۰.

^۲. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین. (۱۳۳۳). تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر. جلد سوم. تهران:

کتابخانه خیام، ص ۵۵۳.

^۳. معماری ایران، ص ۱۹۷.

^۴. مشکوتی، نصرالله. (۱۳۴۳). از سلاجقه تا صفویان. تهران: کتابفروشی ابن‌سینا، ص ۲۱۱.

در خراسان هری بهشت برین
 شد به عهد معین دولت و دین
 شاهرخ پادشاه هفت اقلیم
 خلدالله ملک آیین^۱

از سوی دگر شاهرخ فرزندی به نام بایسنقر میرزا داشت که خود در فرهنگ‌دوستی و هنرپروری شهره بود. بایسنقر از همان اوان جوانی آثار کفایت خویش را ظاهر ساخت. او در امور سیاسی و جنگ‌ها و دفع مدعیان و همچنین تنظیم امور مملکتی و دیوانی برای شاهرخ یاوری دلسوز و مشاوری با تدبیر بود، با وجود این، اهمیت و نقش عمده او را در تاریخ نه در مواردی این چنین، بلکه باید در عشق سرشار و علاقه افزونش به علم، ادب و کلیه فنون و هنرهای زیبا مشاهده کرد. بایسنقر که خود در اغلب فنون هنری زبردست و ماهر بود و نقاشی را نیک می‌دانست و خط ثلث را خوش می‌نوشت خدمات بسیاری در جهت گسترش دانش، رشد هنر و نمو فرهنگ انجام داد. وی قرآن بزرگی به خط خویش نوشت که اوراق آن اکنون زینت بخش موزه‌های جهان است. کتیبه‌ای به کاشی معرق و نگاشته شده به خط ثلث و نصب شده بر دیوان مقصوره مسجد گوهرشاد مشهد هم از دیگر آثار ارزنده به یادگار مانده از او است. بایسنقر به جمع‌آوری شاهنامه فردوسی نیز دستور داد و مقدمه‌ای بر آن در سال ۸۲۹ هجری قمری نگاشت. گفتنی است شاهنامه بایسنقری هم‌اکنون نیز از جمله مآخذ مشهور، عمده و معتبر نسخه‌های شاهنامه است.^۲

بایسنقر را به حق می‌توان از بزرگترین کتاب‌دوستان جهان برشمرد و این امر از آن روی اثبات می‌شود که بر طبق اسناد به جای مانده از آن روزگاران، چهل خطاط و نقاش به رهبری مولانا جعفر تبریزی در کتابخانه او پیوسته به کار تحریر نسخ و تذهیب و تصویر

^۱ حافظ ابرو. (۱۳۴۹). جغرافیای حافظ ابرو: قسمت ربع خراسان؛ هرات. به کوشش مایل هروی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۹.

^۲ صدیق، عیسی. (۱۳۵۴). تاریخ فرهنگ ایران. چاپ هفتم، تهران: زیبا، ص ۲۰۰. و یارشاطر، احسان. (۱۳۳۴). شعر فارسی در عهد شاهرخ. تهران: دانشگاه تهران، ص ۵۲.

کتابها اشتغال داشتند.^۱ بایسنقر در این راه از صرف هزینه بسیار دریغ نمی کرد و با پرداخت دستمزدهای گزاف و اعطای انعام‌های شاهانه، هنرمندترین استادان خط و تذهیب را در نزد خود نگه می داشت و آنان برای وی ظریف ترین آثار را در خط، تذهیب، جلدبندی و صحافی به ظهور می آوردند. کتاب‌هایی که کاغذ آن بی نهایت نفیس و شکل‌های آن در کمال ظرافت و جلد آن در نهایت زیبایی بود و تا به امروز نظیر آن کمتر یافت شده است.^۲

بایسنقر میرزا علاوه بر زبان ترکی که زبان مادریش بود به زبان‌های فارسی و عربی نیکو مسلط بود و به هر دو زبان شعر نیز می سرود.^۳ او نویسندگان و به ویژه تاریخ‌نگاران را گرامی می داشت و بیشتر اوقات خود را در میان دانشمندان و هنرمندان می گذراند. بدون تردید پشتیبانی‌های بایسنقر از فرهنگمردان را باید از جمله دلایل اصلی رونق و گسترش مولفه‌های گوناگون فرهنگ در روزگار تیموری پنداشت. امیر علیشیر نوایی، فرهنگمرد و سیاستمدار نامی روزگار تیموری در تذکره مجالس‌النفائس خویش در چند جمله و به طور مختصر به معرفی بایسنقر پرداخته و او را چنین توصیف کرده است: «خوش طبع و سخی و هنرپرور و عیاش بود و چندان نقاش و سازنده و گوینده بی نظیر به تربیت او آمده اند که در زمان هیچ پادشاهی معلوم نیست که پیدا شده باشند».^۴ آنچه هویدا می نماید تعریفی چنین درباره بایسنقر آن هم از سوی فرهنگمرد پرآوازه‌ای چون نوایی را باید بی - کم و کاست نشان و گواهی راستین بر نقش و تاثیر برجسته او در پیشرفت فرهنگ و تمدن عصر تیموری پنداشت.

^۱ پارسای قدس، احد. (۱۳۵۶). «سندی مربوط به فعالیتهای هنری دوره تیموریان در کتابخانه بایسنقری هرات». هنر و مردم. شماره ۱۷۵. ص ۳۴-۳۵.

^۲ تاریخ ادبی ایران؛ از سعدی تا جامی، ص ۵۵۵.

^۳ روملو، حسن. (بی تا). احسن التواریخ. به سعی و تصحیح چارلس نارمن سیدن تهران: کتابخانه شمس، ص ۲۸۱.

^۴ نوایی، میر نظام‌الدین علیشیر. (۱۳۲۴). مجالس‌النفائس در تذکره شعرای قرن نهم هجری. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.

با توجه به مطالب یادشده می‌توان یا یقین کامل اذعان داشت که در پرتو پشتیبانی پدری تاجدار همچون شاهرخ و شاهزده‌ای به‌سان بایسنقر دگر بار احیای هر آنچه با فرهنگ در ارتباط بود انجام پذیرفت و تجلیات علم و معرفت و کمال به اوج تعالی خود رسید. شایسته و بایسته یادکرد است، شاهرخ فرزند دیگری به نام الغ‌بیگ داشت که پس از درگذشتش بر اریکه پادشاهی نیز نشست. الغ‌بیگ که مادرش گوهرشاد «بلقیس زمان»^۱ به ایجاد بناهای باشکوه علاقه تام داشت و به همراه شوهرش در ترمیم خرابی‌های به‌جای‌مانده از لشکرکشی‌های امیر تیمور فراوان کوشید و برادرش بایسنقر نیز شهری به سزا در کتاب‌دوستی، تشویق، ترغیب و پشتیبانی اهل فرهنگ و هنر یافته بود، در دوران پادشاهی کوتاه‌مدت خویش به تبلیغ دانش و هنر و نواختن فرهنگ‌مردان پرداخت. بی‌گمان نمو او در چنین محیط خانوادگی مساعدی را می‌توان از جمله عوامل و براهین شوق او به آبادانی و ترویج علم و تحقیق برشمرد.

الغ‌بیگ، مرکزی را برای نجوم بنیان نهاد که به نام خود او مزین و به رصدخانه الغ‌بیگ مشهور شد، او همچنین مدرسه‌ای باشکوه در سمرقند بنا نهاد^۲ که در تمام اقلیم‌های آن عهد به زینت و مرتبت ارزش آن، مدرسه‌ای پیدا نمی‌شد. بی‌گمان دادگری و علم‌پروری او در کنار مهارت فنی و هنری استادکاران ایرانی پشتوانه ماندگاری این بنا در طول سده‌هایی بوده که دست‌زمانه بسیاری از کاخ‌ها را به کوخ تبدیل کرده‌است. برابر با آنچه زین‌الدین واصفی، نویسنده بدایع‌الوقایع در کتاب خویش اظهار داشته است، الغ‌بیگ پس از ساختن مدرسه امر تدریس در آن را بر عهده دانشمندی برجسته به نام محمد خوافی قرار داد. این شخص که در اولین دیدارش با الغ‌بیگ ظاهری ژولیده و سخت فقیرانه داشت زمانی که با پرسشهای الغ‌بیگ روبرو شد پاسخ‌هایی بس خردمندانه داد و بدین ترتیب سلطان تیموری به میزان دانش و هوش او پی برد، بدین روی او را به گرمابه دربار فرستاد و

^۱ حافظ ابرو. (۱۳۷۲). زبده‌التواریخ. مقدمه و تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی. جلد یکم.

تهران: نشر نی، ص ۴۳۶.

^۲ دولتشاه سمرقندی. (بی‌تا). تذکره‌الشعرا. به همت محمد عباسی. تهران: کتابفروشی بارانی. ص ۴۰۴-۴۰۳.

بر او جامعه فاخر پوشانید و در روز افتتاح مدرسه خود به همراه نود تن دیگر از ارباب علم و فضیلت بر سر کلاس درس وی حاضر شد.^۱ این روایت خود به خوبی میزان علاقه الغیغیگ به فرهنگ و فرهنگمردان را نمایان می‌دارد، اما جان کلام درباره او را در گزارشی اگرچه شاید تا اندازه‌ای اغراق‌آمیز، بتوان یافت که دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعراى خویش بیان داشته‌است:

سلطان مغفور سعید الغیغیگ گورکان سقی‌الله روضه و انارالله برهانه پادشاهی عالم و عادل و قاهر و صاحب همت بود و در علم نجوم مرتبه عالی یافته و در معانی موی می‌شکافت. درجه عالمان به عهد او به دور اعلی بود و فضلا را به دور او مراتب عظمی، در علم هندسه دقایق‌نما و در مسائل هیئت مجسطی گشا و فضلا و حکما متفقند که به روزگار اسلام بلکه از عهد ذوالقرنین تا این دم پادشاهی به حکمت و علم مثل میرزا الغیغیگ گورکان بر مستقر سلطنت قرار نیافته، در علوم ریاضی و قوف تمام داشت چنانکه رصد ستارگان بست.^۲

با توجه به گفته‌های فوق که از آن میزان فرهنگ‌دوستی شاهان و شاهزادگان تیموری در فاصله زمانی به سلطنت رسیدن شاهرخ تا مرگ الغیغیگ به دست می‌آید، می‌توان اذعان داشت که در این دوره فرهنگ و تمدن در ایران زمین با بازایی دوباره خویش سرنوشتی نیکو و درخشان یافته بود، به طوریکه شاید روزگار حکومت شاهرخ و الغیغیگ را بتوان روزگار طلایی حکومت تیموریان از نظر توجه به علم، فرهنگ و ادب برشمرد.

^۱ واصفی، زین الدین محمود، (۱۳۴۹). بدایع‌الوقایع. تصحیح الکساندر بلدروف. جلد یکم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۴۰.

^۲ تذکره‌الشعرا، ص ۴۰۴. برای آگاهی بیشتر درباره الغیغیگ و مقام علمی وی نگاه کنید به: صدری افشار، غلامحسین. (۱۳۵۰). سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی آموزشی در ایران. تهران: وزارت علوم و آموزش عالی، ص ۱۲۳-۱۱۹. و ورجاوند، پرویز. (۱۳۶۶). کاوش در رصدخانه مراغه و نگاهی به پیشینه دانش ستاره شناسان در ایران. تهران: امیرکبیر، ص ۳۹۰-۳۸۳. و بارتولد، و. (۱۳۳۶). الغیغیگ و زمان وی. ترجمه حسین احمدی‌پور. تبریز: چهر.

از آغاز سلطنت عبداللطیف تا آغاز پادشاهی سلطان حسین بایقرا (دوره سکون و رکود فرهنگی)

از مطالعه احوال شاهزادگان تیموری پس از مرگ الغ بیگ چنین بر می آید که از هنگام کشته شدن الغ بیگ تا به زمان سلطنت رسیدن سلطان ابوسعید اوضاع ممالک تیموری رو به نابسامانی، تفرقه و پریشانی نهاده و منازعات میان شاهزادگان و گرفتاری آنان به مسائل نظامی - سیاسی و همچنین عدم امنیت و هرج و مرج ناشی از این آوردها و نبردهای داخلی مجالی برای رشد و پیشرفت فرهنگ و تمدن باقی نهاده بود. در حقیقت، در این برهه بیشتر همت و اوقات بازماندگان تیموری صرف جنگ و جدال خانوادگی و کشتار یکدیگر و قتل امرا و بزرگان می شد.

این وضع تا به وقت مسلط شدن ابوسعید میرزا بر اوضاع و تکیه زدن به نسبت مقتدرانه او بر سریر سلطنت ادامه یافت. با آغاز حکومت ابوسعید برای مدت زمانی نزدیک به دو دهه آرامش نسبی بر ایران زمین حکمفرما گردید و او با قدرت و نیرومندی افزون بر سرزمینی فراخ و گسترده فرمان راند. بالطبع آرامش و امنیت را باید از لازمه های توسعه فرهنگی - تمدنی برشمرد و چون این روزگار به تقریب و به سبب اقتدار ابوسعید قرین آرامش بود شرایط مساعدتر و نیکوتری برای رشد و تعالی فضل و کمال فراهم آمد. با وجود این، در منابع تاریخی مطلب چندانی در مورد نوع نگرش ابوسعید به مسائل فرهنگی نمی توان یافت. شگفت آن که اگر هم جسته و گریخته در منابع تاریخی به این مهم اشاره ای شده باشد، نه از رویکرد نیکو و مثبت وی بلکه عملکرد نادرست و منفی وی را بازتاب می دهد. به عنوان نمونه منابع تاریخی و اسنادی به یادگار مانده از آن روزگار، او را پایان دهنده عمر بانویی فرهنگ دوست چون گوهرشاد همسر شاهرخ معرفی داشته اند.^۱ بانویی که خود در روزگار شاهرخ از جمله عوامل اصلی باززایی فرهنگی ایران بود و این مهم را شمار اماکن فرهنگی افزونی چون مدارس، مساجد و خانقاه هایی که او بنا نهاده بود

^۱ نوایی، عبدالحسین. (۱۳۴۱). اسناد و مکاتبات تاریخ ایران از تیمور تا شاه اسماعیل. تهران: بنگاه ترجمه و

نشر کتاب، ص ۸۵. و حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۸.

اثبات می‌دارد. گفتنی است در ردیف پرآوازه‌ترین بناهای ساخته‌شده توسط او می‌توان از مدرسه و مسجد گوهرشاد مشهد و همچنین خانقاه، مدرسه و مسجد گوهرشاد هرات یاد کرد.

نارضایتی امیرعلیشیر نوایی، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های فرهنگی روزگار تیموری از سلطان ابوسعید و گلایه‌های مکرر او از پریشان‌حالی خود در روزگار حکمرانی این سلطان تیموری نمونه‌ای دیگر از این دست گزارش‌های تاریخی است که بر رکود و سکون فرهنگی ایران در این برهه گواهی می‌دهد. برابر با آنچه امیرعلیشیر در نامه‌ای منظوم به یکی از دوستانش به نام سید حسن اردشیر نگاشته و البته در کتاب غرائب‌الصغر او مضبوط است، او به واگویی حال و روز خود در روزگار فرمانروایی ابوسعید پرداخته و با گله‌مندی بسیار بیان داشته از سوی حکومت تندخومزاج و چپاولگر بسیار رنجانده شده و مورد آزار قرار گرفته است.^۱ محنت فقر و رنج نداری امیرعلیشیر را در این دوران چنان به ستوه آورده بود که به تعبیر فخری هروی، یکی از مترجمان مجالس‌النفائس نوایی «زیاده بر آن ممکن نبود».^۲ به نقل از امیرعلیشیر نوایی روایت شده که درماندگی و آشفتگی حالش در این هنگام بدان اندازه رسیده بود که در برخی برهه‌ها حتی اندک‌پولی نداشت تا بتواند نیاز به استحمام خویش را برآورد.^۳ شایسته است یاد شود، گزارش کم‌توجهی و بی‌اعتنایی سلطان ابوسعید نسبت به امیرعلیشیر را در بسیاری از آثار به یادگار مانده از آن عهد می‌توان پیدا کرد. چنانکه خواندمیر در کتاب مکارم‌الاخلاق که اختصاص به شرح و وصف زندگانی امیرعلیشیر نوایی دارد بدین مهم اشاره کرده^۴ و در حبیب‌السیر نیز با صراحت اذعان داشته است که او از سوی ابوسعید «فراخور حال تربیت و رعایت نیافت».^۵

^۱ نعمتی لیمایی، امیر. (۱۳۹۳). بررسی زندگی سیاسی و واکاوی کارنامه علمی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی امیر علیشیر نوایی. تهران: وزارت امور خارجه و مشهد: دانشگاه فردوسی، ص ۲۳.

^۲ مجالس‌النفائس، ص ۱۳۴.

^۳ همان، ص ۱۳۴.

^۴ خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین. (۱۳۷۸). مکارم‌الاخلاق: شرح احوال امیرعلیشیر نوایی. مقدمه و تصحیح و تعلیق محمداکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب، ص ۱۲۰.

^۵ حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۳۷.

گزارش تاریخی مولف بابرنامه نیز در این باره شایان توجه است. بابر اذعان داشته که امیرعلیشیر به حکم ابوسعید از هرات بیرون شده، با وجود این خاطر نشان ساخته که در نیافته او را «به کدام جریمه، سلطان ابوسعید میرزا از هری اخراج»^۱ کرده است.

با مرگ ابوسعید دگر بار آتش منازعات داخلی شاهزادگان تیموری برای نیل به قدرت زبانه کشید و این مهم خود مسبب تشدید آن سکون و رکود فرهنگی شد که در دوران پس از قتل الغ بیگ پدیدار گشته بود. شاید اگر فرهنگمرد فرهنگ دوستی چون سلطان حسین بایقرا بر اریکه قدرت نمی نشست، فرهنگ ایران به جای آن که جایگاهی پرفرازتر از پیش می یافت، فرودی دهشتناک را تجربه می کرد و با شتابی دوچندان سیر قهقرایی خویش را می پیمود.

از آغاز فرمانروایی سلطان حسین بایقرا تا انقراض سلسله تیموری در ایران (دوره نوزایی فرهنگی)

حسین میرزا بایقرا که از مدت ها پیش دعوی شاهی کرده و استرآباد را مقر فرمانروایی خویش ساخته بود از آشوب های پیامد درگذشت سلطان ابوسعید پیروزمند بیرون آمد، هرات را فتح و مدت زمانی را که نزدیک به چهار دهه به درازا انجامید با استقلال و اقتدار بر مناطق خاوری ایران حکمرانی کرد. سلطنت او از لحاظ رونق بازار علم، ادب، هنر و صنایع ظریفه به مراتب برتر از دوران ابوسعید بود. سلطان حسین بایقرا پشتیبان جدی دانش و هنر بود و در زمان او شهر هرات رونق افزونی یافت. دوران فرمانروایی او را می توان از نظر مرکزیت فرهنگی شهر هرات یکی از ادوار بسیار مهم برشمرد. عموم نویسندگان آن روزگار رونق فرهنگی شهر هرات را ستوده و عامل اصلی آن را سیاست های عالمانه سلطان حسین بایقرا دانسته اند، چنانکه دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعراء خویش درباره شکوه هرات و سبب آن چنین سروده است:

^۱ بابرپادشاه، ظهیرالدین محمد. (۱۳۰۸ ه.ق). بابرنامه موسوم به توزک بابری و فتوحات بابری در وقایع حالات و واردات احوال ظهیرالدین محمد بابر پادشاه. ترجمه عبدالرحیم خان خانان. بمبئی: میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب، ص ۱۰۸.

هرجا که بی عنایت تو در جهان
 تابوت و دار بود کنون تخت و منبر است
 دارالامان تخت هری با وجود تو
 رشک بهشت و شمع اقلیم و کشور است^۱

ملایمت طبع، حسن شفقت و عطوفت سلطان حسین بایقرا او را مافوق معاصرین خویش قرار داده بود. از دیگرسوی، او دربار خویش را به مرکزی بسیار درخشان و تابان از جهات فرهنگی تبدیل کرده بود. در حقیقت، شمار بسیاری از شاعران، مورخان و مولفان نامدار در این کانون فرهنگی در سایه عنایت سلطان مجتمع و از توجهات او برخوردار بودند. آنچه هویدا و آشکار می‌نماید، در روزگار فرمانروایی او دگربار درخت فرهنگ بالیدن آغاز کرد. گفتارهای نویسندگان و تاریخنگاران آن عصر که سلطان تیموری، حسین بایقرا را فردی ادیب، شاعر، حامی دانشمندان، پشتیبان هنرمندان و همچنین فردی سخاوتمند و عادل یاد کرده و او را «ابر گوهر بار فضای آسمان سخاوت، سرو بلند بوستان عدالت، رستم دستان معرکه رزم و کوشش، حاتم زمان بزم و بخشش، نکته دان سحرساز عالم فصاحت و معجزه پرداز جهان بلاغت»^۲ خوانده‌اند، نیز بر درستی این مدعا گواهی می‌دهد.

البته از جمله سعادت‌های سلطان حسین بایقرا داشتن هم‌نشینی صادق، مشاور و فاضل و یآوری گرانمایه چون امیرکبیر نظام‌الدین علیشیر نوایی بود. ندیمی که سلطان حسین همواره در مورد او با مهر سخن می‌گفت و نسبت او را با خود چون هارون برای موسی می‌دانست.^۳ در واقع، امیر علیشیر نوایی که ذواللسانین بود و به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌سرود، مشوق عمده فاضلان و اندیشمندان آن روزگار در تالیف و تصنیف و دوستدار شاعران و همچنین از بنیان بزرگ آثار خیر به شمار می‌آمد. به جرات می‌توان

^۱. تذکره الشعراء، ص ۵۳۴.

^۲. مجالس النفاثین، ص ۱۳۰.

^۳. مروارید، عبدالله. شرف‌نامه. نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۳۷۹۸.

گفت، پشتیبانی وی از دانشمندان و هنرمندان چنان بوده که هر آن کس اندک مایه‌ای از دانش یا هنر در چنته داشت، دست نوازشگر خوش نواز وی را بر سر خویش احساس می‌کرده است.^۱

مورخان و پژوهشگران کنونی نیز عمدتاً نقش افزون امیرعلیشیر را در گسترش فرهنگ و پیشرفت تمدن ستوده و او را به درستی چونان یکی از برجسته‌ترین مظاهر آنچه در اصطلاح مکتب هرات، رنسانس تیموری و یا نوزایی تیموری خوانده می‌شود، دانسته‌اند.^۲ نگاهی گذرا به سیاهه طویل اسامی فرهیختگان، اندیشه‌ورزان، هنروران، نویسندگان و فرزاندانی که در این دوره در هرات می‌زیسته و از خوان پرنعمت او روزی برمی‌چیده‌اند و از جمله آنان می‌توان به جامی، خواندمیر، میرخواند، واعظ کاشفی، دولت‌شاه سمرقندی، واصفی، الهی اردبیلی، بهزاد، سلطانعلی مشهدی و ... اشاره داشت بر درستی این گفتار گواهی می‌دهد.^۳ در واقع با اطمینان کامل می‌توان چنین پنداشت که تنها با همت امیرعلیشیر و همراهی سلطان حسین بایقرا این امکان به وجود آمد که شهر هرات به جایگاه و پایگاهی برای گردآمدن برجسته‌ترین و پرآوازه‌ترین فرهنگمردان و فرزاندان مبدل شود. نیازمند یادآوری است، نقش امیرعلیشیر را تنها به پشتیبانی‌های بی‌شائبه او از اهل فرهنگ محدود نمی‌توان داشت، زیرا وی نه تنها خود از جمله سرآمدان عرصه شعر و نثر در زمینه‌های گوناگون بود و آثار فراوانی به دو زبان ترکی جغتایی و فارسی پدید آورد، بلکه با ساخت و ساز اماکن فرهنگی بسیار، در ترویج و رونق بیش از پیش هر آنچه با فرهنگ و تمدن مرتبط می‌شد، تکاپو و کوشش پیشه ساخت. شمار سازه‌هایی که او از این رهگذر بنا نهاده افزونتر از آن است که بتوان در این کوتاه‌جستار نام همه آن‌ها را گنجانند،

^۱ بررسی زندگی سیاسی و واکاوی کارنامه علمی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی امیرعلیشیر نوایی، ص ۲۸۲.

^۲ برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به: شگفته، صغری‌بانو. (۱۳۸۳). «مدیریت هنری در دوره کمال بهزاد و تاثیر امیرعلیشیر نوایی در شکل‌گیری مکتب هرات»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی کمال‌الدین بهزاد، تهران: فرهنگستان هنر، ص ۴۱۵-۴۰۰.

^۳ برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه کنید به: بررسی زندگی سیاسی و واکاوی کارنامه علمی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی امیرعلیشیر نوایی، ص ۳۰۲-۲۸۶.

به تعبیری «زبان قلم از شرح و بیان آن عاجز است»^۱ زیرا همچنانکه دولتشاه سمرقندی نیز بیان داشته است «اگر به تفصیل ذکر اعداد خیرات و مستحدثات این امیر کبیر کرده شود، کار به تطویل و اطناب انجامد»^۲. با وجود این، برای نمونه می‌توان به ساختن بناهایی چون کتابخانه امیرعلیشیر و مجتمع چندمنظوره اخلاصیه در هرات و تعمیر و مرمت بسیاری از مدارس به یادگار مانده از روزگاران پیشین را اشاره داشت.^۳

شوربختانه این شکوه و نوزایی فرهنگی دیرنپایید، زیرا در پی درگذشت سلطان حسین بایقرا، حکومت تیموری از سویی در اندک زمانی گرفتار غرقاب رقابت‌ها و منازعات داخلی امرا و شاهزادگان تیموری شد و از دگر سوی با تاخت و تازهای ازبکان به فرماندهی محمد شیبانی‌خان روبرو گردید. تصرف هرات از سوی ازبکان موجب آن شد تیموریان به طور کلی از صحنه سیاست و حکومت ایران خارج شده و دوران فرمانروایی‌شان بر ایران زمین پایان یابد.

برآیند سخن

در مقدمه این پژوهش گفته شد هدف عمده آن است که درک شود سیاست‌های فرهنگی تیموریان بر چه پایه‌هایی استوار بوده و کنش‌ها و واکنش‌های فرهنگی آن روزگار چه سرانجامی در پی داشته است؟ نگارندگان بر این باورند مطالبی که در بخش‌ها و فصول مختلف این نوشتار آمده، خود توانسته است اگر نه به طور کامل و جامع، دست کم به طور نسبی هدف اصلی را برآورده سازد و از این روی نیاز چندانی به بازگویی دوباره آن‌ها نیست. مع الوصف شاید خلاصه‌وار بتوان گفت دوران حکومت تیموریان در ایران از منظر رابطه سیاست و فرهنگ قابلیت تقسیم به چهار دوره مجزا را دارد. در دوره نخست، هر

^۱ امینی هروی، امیرصدرالدین ابراهیم. (۱۳۸۳). فتوحات شاهی. تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافت محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ص ۴۶۰.

^۲ تذکره الشعرا، ص ۵۰۵.

^۳ برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به: بررسی زندگی سیاسی و واکاوی کارنامه علمی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی امیرعلیشیر نوایی، ۲۸۰-۲۵۹.

آنچه که اسباب استحکام و استواری فرهنگ و تمدن ایران زمین را موجب می‌شد با تزلزلی به نسبت شدید همراه گشت. این مهم در اوضاع سیاسی- اجتماعی ناپایدار و زمانه سرشار از نبرد، خونریزی، کشتار و ویرانی ریشه داشت. در دوره دوم و در پی فروکش نمودن موج عظیم کشتارها و ویرانی‌ها و در پی به قدرت رسیدن سلاطینی فرهنگ‌دوست، دورانی سرشار از امید آغاز گردید که به باززایی فرهنگ و تمدن ایران انجامید. در دوره سوم، بنا به شرایط ناپایدار سیاسی - اجتماعی ناشی از رقابت‌ها و هم‌آوردجویی‌های مدعیان پادشاهی و همچنین، سیاست‌ها، خصائل و ویژگی‌های فردی سلطان ابوسعید که چندان به فرهنگ و مظاهر آن علاقه نشان نمی‌داد، رکود و سکون فرهنگی پدیدار شد و سرانجام در واپسین دوره، به دلیل فرهنگ‌دوستی سلطان حسین بایقرا و حضور فرهنگ‌مرد توانمندی چون امیرعلیشیر نوایی در دربار او، سیاست‌هایی از سوی حکومت درپیش گرفته شد که سبب گردید فرهنگ ایرانی از رخوت و سستی به درآید و با نوزایی قرین شود.

منابع و مآخذ

- ابن عرب‌شاه. (۱۳۶۵). زندگی شگفت‌آور تیمور. ترجمه محمد علی نجاتی. چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- الدمشقی، ابی‌العباس. (۱۲۸۲هـ.ق). اخبارالدول. بغداد: بی‌نا.
- امینی هروی، امیرصدرالدین ابراهیم. (۱۳۸۳). فتوحات شاهی. تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافت محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بابرپادشاه، ظهیرالدین محمد. (۱۳۰۸هـ.ق). بابرنامه موسوم به توزک بابری و فتوحات بابری در وقایع حالات و واردات احوال ظهیرالدین محمدبابر پادشاه. ترجمه عبدالرحیم خان خانان. بمبئی: میرزا محمد شیرازی ملک‌الکتاب.
- بارتولد، و. (۱۳۳۶). الغیگ و زمان وی. ترجمه حسین احمدی‌پور. تبریز: چهر.
- براون، ادوارد. (۱۳۳۹). تاریخ ادبی ایران؛ از سعدی تا جامی. ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت. چاپ دوم. تهران: کتابخانه ابن سینا.

- بقای بلخی، محمد یوسف منشی بن خواجه بقای. مجموعه تذکره مقیم خانی. نسخه خطی دانشگاه تهران؛ شماره ۲/۷۹۱۲.
- پارسای قدس، احد. (۱۳۵۶). «سندی مربوط به فعالیتهای هنری دوره تیموریان در کتابخانه بایسنقری هرات». هنر و مردم. شماره ۱۷۵. ص ۴۳-۵۰.
- پوپ، ا. (۱۳۷۰). معماری ایران. ترجمه غلامحسین صدری افشار. تهران: فرهنگیان.
- حافظ ابرو. (۱۳۴۹). جغرافیای حافظ ابرو: قسمت ربع خراسان؛ هرات. به کوشش مایل هروی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- حافظ ابرو. (۱۳۷۲). زبدهالتواریخ. مقدمه و تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی. جلد یکم. تهران: نشرنی.
- حافظ شیرازی. (۱۳۷۲). دیوان حافظ. تهران: طلوع.
- حسینی تربتی، ابوطالب. (۱۳۴۲). تزوکات تیموری، تهران: اسدی.
- خواندمیر، غیاثالدین بن همامالدین. (۱۳۳۳). تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. جلد سوم. تهران: کتابخانه خیام.
- خواندمیر، غیاثالدین بن همامالدین. (۱۳۷۸). مکارم الاخلاق: شرح احوال امیرعلیشیر نوایی. مقدمه و تصحیح و تعلیق محمد اکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.
- دولت‌شاه سمرقندی. (بی تا). تذکره الشعرا. به همت محمد عباسی. تهران: کتابفروشی بارانی.
- روملو، حسن. (بی تا). احسن التواریخ. به سعی و تصحیح چارلس نارمن سیدن تهران: کتابخانه شمس.
- سایکس، سرپرسی. تاریخ ایران. ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی. جلد دوم. تهران: موسسه چاپ و انتشارات کتب علمی.
- شگفته، صغری بانو. (۱۳۸۳). «مدیریت هنری در دوره کمال بهزاد و تاثیر امیرعلیشیر نوایی در شکل گیری مکتب هرات»، مجموعه مقالات همایش بین المللی کمالالدین بهزاد، تهران: فرهنگستان هنر.

- صدری افشار، غلامحسین. (۱۳۵۰). سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی آموزشی در ایران. تهران: وزارت علوم و آموزش عالی.
- صدیق، عیسی. (۱۳۳۲). سیر فرهنگ و تمدن در ایران و مغرب زمین. تهران: دانشگاه تهران.
- صدیق، عیسی. (۱۳۵۴). تاریخ فرهنگ ایران. چاپ هفتم، تهران: زیبا.
- طاهری، ابوالقاسم. (۱۳۵۴). تاریخ سیاسی اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه-عباس. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. (۱۳۶۳). لب التواریخ. بی جا: بنیاد گویا.
- مروراید، عبدالله. شرف نامه. نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۳۷۹۸.
- مشکوتی، نصرت الله. (۱۳۴۳). از سلاجقه تا صفویان. تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- نطنزی، معین الدین. (بی تا). منتخب التواریخ معینی. به تصحیح ژان اوبن. تهران: خیام.
- نعمتی لیمایی، امیر. (۱۳۸۵). تاریخ آموزش و پرورش در روزگار فرمانروایی مغولان و تیموریان: با نگاهی به پیشینه فرهنگی ایران. سبزوار: امیدمهر.
- نعمتی لیمایی، امیر. (۱۳۹۳). بررسی زندگی سیاسی و واکاوی کارنامه علمی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی امیر علیشیر نوایی. تهران: وزارت امور خارجه و مشهد: دانشگاه فردوسی.
- نوایی، عبدالحسین. (۱۳۴۱). اسناد و مکاتبات تاریخ ایران از تیمور تا شاه اسماعیل. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نوایی، میر نظام الدین علیشیر. (۱۳۲۴). مجالس النفاثس در تذکره شعرای قرن نهم هجری. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.
- واصفی، زین الدین محمود. (۱۳۴۹). بدایع الوقایع. تصحیح الکساندر بلدروف. جلد یکم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ورجائوند، پرویز. (۱۳۶۶). کاوش در رصدخانه مراغه و نگاهی به پیشینه دانش ستاره شناسان در ایران. تهران: امیرکبیر.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۳۴). شعرفارسی در عهد شاهرخ. تهران: دانشگاه تهران.

باکسوی، ح.ب. (۱۳۹۵). «جنبش باسماچی در آسیای مرکزی، ۱۹۳۰-۱۹۱۶م». ترجمه محمد قجقی. تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۲. صفحات ۱۲۰-۹۹.

جنبش باسماچی در آسیای مرکزی، ۱۹۳۰-۱۹۱۶م^۲

ح.ب. پاکسوی^۳، محمد قجقی (مترجم)^۴

شروع رسمی جنبش باسماچی را معمولاً با فرمان ملوکانه تزار در مورخه ۲۵ ژوئن (۱۹۱۷) - که دستور اولین احضار اجباری مردم آسیای مرکزی به ارتش را در حین جنگ جهانی اول صادر نمود- همزمان و مقارن می‌دانند. جنبش، نه تنها عکس‌العملی به احضار به خدمت وظیفه عمومی، بلکه واکنشی به نفس غلبه روسیه و سیاست‌هایی که به وسیله دولت

^۱. این مقاله در دایره المعارف جدید ادیان روسیه و جماهیر شوروی، جلد چهارم، صص ۲۰-۵ در سال ۱۹۹۱ به چاپ رسیده است.

^۲. چاپ این مقاله با یکصدمین سالگرد آغاز آن جنبش مصادف شده است.

^۳. حسن بولنت پاکسوی Hasan Bülent Paksoy - مورخ ترک- در سال ۱۹۴۸ در Ödemiş متولد شد. دکترای خود را از دانشکده سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد انگلستان دریافت نمود. بورسیه از سوی کمیته معاونین و رؤسای دانشگاه های بریتانیای کبیر- او در بخش تاریخ دانشگاه اوهایو، دانشگاه تکنولوژی تگزاس، دانشگاه فرانکلین، دانشگاه ماساچوست آمهرپرت دانشگاه مرکزی کنکتیکت و مرکز خاورمیانه ای دانشگاه هاروارد کار نموده است. وی لیسانس خود را در سال ۱۹۷۰ از دانشگاه تیرنیتی - بایورسیه آن- بدست آورد. فوق لیسانس خود را به عنوان دستیار پروژه بنیاد ملی علوم ایالات متحده از دانشگاه تگزاس دالاس در سال ۱۹۷۶ بدست آورد. او علاوه بر نگارش تعداد بسیاری کتب تاریخی به ترجمه ی برخی از داستان های تاریخی مانند (The Sun is Also Five) تاریخ مختصر تلاش ترکان ماوراءالنهر برای مستقل ماندن در مقابل گسترش قلمرو خلافت در قرون ۷ و ۸ میلادی مبادرت ورزید. آثار او در بیست سال گذشته - که متجاوز از ۵۰ اثر است- در کشورهای قاره آمریکا، اروپا و آسیا و در کشورهای ایالات متحده آمریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه، ترکیه، ژاپن، قزاقستان، هلند، بلژیک، کره جنوبی، کانادا در نشریات به چاپ رسیده است.

^۴. کارشناس ارشد تاریخ، ایمیل mghhivechi@gmail.com

تزاری در آن منطقه اعمال می‌شد، نیز بود. (اگر چه اساساً این منابع و مأموران عالی رتبه روسیه بودند که از اصطلاح «باسماچی» به منظور بدنام کردن جنبش مردم آسیای مرکزی استفاده می‌کردند، آن جنبش اقدامی بود برای کسب آزادی ملی و بدان معنا نیز مورد استفاده قرار گرفت.)

قشون تزاری طی روندی طولانی که با فتح قازان در سال (۱۵۵۲) میلادی آغاز شد، به تصرف آسیای مرکزی پرداخت و آخرین مرحله آن نیز حمله ارتش سرخ روسیه شوروی به افغانستان در سال (۱۹۷۹) بود. وسیع‌ترین مناطق در نیمه دوم قرن (۱۹) با فتح تاشکند به سال (۱۸۶۵) و بعد از قتل عام ترکمن‌ها به سال (۱۸۸۱) و در گوگ تپه به چنگ روس‌ها افتاد. میلیون‌ها نفر نفوس آسیای مرکزی به جمعیت امپراتوری افزوده شد؛ تقریباً ۲۰٪ جمعیت، بر اساس سرشماری (۱۸۹۷). این رقم، با نمودار جمعیت نگارانه بدست آمده پس از تصفیه استالین که در طی آن میلیون‌ها نفر در آسیای مرکزی کشته شدند، شباهت دارد. به نظر می‌رسد خاطره شکست از روس‌ها و انزجار از سیاست‌های سرکوب گرانه‌اش، در سال (۱۹۱۶) نیز، در اذهان مردم آسیای مرکزی همچنان تازه بوده است. این نفرت را خطرات پیشین تشدید می‌کرد. ریشه‌های تاریخی و سنت‌های مردم آسیای مرکزی شامل تعداد قابل توجهی از امپراتوری‌ها بود - هرچند در حدود قرن (۱۶) در حال فروپاشی بودند - برخی از همین امپراتوری‌ها برای اولین بار از واژه «روس» در سالنامه‌هایشان استفاده کرده بودند. روس‌هایی که جزو اتباع برخی از همین امپراتوری‌ها محسوب می‌شده‌اند.

زکی ولیدی توغان (۱۸۹۰-۱۹۷۰) بیش از نیم قرن استاد تاریخ بود. و پژوهش‌های مشترکی با همکاران معاصرش توماس ماساریک^۱ اهل چک و میکائیل هرو شویسکی^۲ اهل اوکراین داشت. توغان، که اهل آسیای مرکزی و خود یکی از رهبران جنبش آزادی ملی ترکستان بود، ریشه‌های این جنبش را چنین توضیح می‌دهد: باسماچی از کلمه «باسکینچی» گرفته شده و به معنای مهاجم است و اولین بار در مورد دسته‌های راهزن در دوره تزارها به

^۱. Tomas Masaryk

^۲. M. Hrushevsky

کار رفت. این دسته‌ها در دوره تزاری و هنگامی که استقلال از کف رفت و سلطه روس بر ترکستان، باشغوردستان و کریمه آغاز شد، بوجود آمدند. باشغورت‌ها (در منابع روسی، باشکیر) آن‌ها را عیار می‌نامیدند، که اصطلاحی خراسانی است. در کریمه و اوکراین، که از آن به عاریت گرفته است، کلمه هایداماک^۱ را به کار می‌بردند.

در میان باشغورت‌ها قهرمانانی چون، «بورانبای» شهرت یافتند. در کریمه «حلیم» و در سمرقند «نماز» معروف شدند. اینان اهالی بومی را نمی‌آزردند، بلکه روس‌ها و کارخانه‌های آن‌ها را غارت می‌کردند و غنایم را میان مردم تقسیم می‌نمودند. در فرغانه این عناصر در اوایل ۱۹۱۶ هنوز خاموش نشده بودند.

پس از ترویج و توسعه کشت پنبه در فرغانه (توسط دولت تزاری بجای کشت غلات) اوضاع اقتصادی مردم ترکستان وخیم تر شد. این امر راهزنی را افزایش داد. [رهبر معنوی نخستین دسته‌های باسماچی اوزبک و ترکمن، همانند ترکیه «کور اوغلی» بود]. باسماچی - های بخارا، سمرقند، چیزک^۲ و ترکمن برای خواندن داستان کور اوغلی و داستان‌های شفاهی پر آب و تاب دیگر، جمع می‌آمدند. راهزنها فی‌الواقع و در عمل، جلوه و تظاهر بیرونی و منعکس کننده اندیشه‌ها و هیجانات بخش وسیعی از توده مردم بودند. «آقچور اوغلی یوسف بی» متذکر می‌شود که از فعالین جنبش‌های استقلال طلب صرب، هودوک^۳ کلفت^۴ و پالیکاریای یونانی، نیمی را انقلابیون ملی‌گرا و نیم دیگر را راهزنان تشکیل می‌دادند.

اکثر گروه‌های بانفوذ باسماچی که پس از ۱۹۱۸ ایجاد شدند، ابدأً از سنت کور اوغلی پیروی نمی‌کردند، بلکه با رهبری روستایی جدی و بعضاً تحصیل کرده، تشکیل شده بودند. با این وصف به همه عنوان باسماچی داده شد. در نتیجه این گروه‌ها در ترکستان به عنوان پارتیزان تلقی شدند؛ بویژه به عنوان نمایندگان و مظاهر گروه‌های پارتیزانی که علیه

1. Hay Damak

2. Cizakh

3. Hoduk

4. Keleft

قدرت‌های استعماری مبارزه می‌کنند. امروزه در مطبوعات اوزبک و قزاق، مردم در مورد باسماچی‌های چینی، الجزایری و هندی (مرتبط به جنبش‌های ضد استعماری مربوط به آن - ها) سخن می‌گویند.

رهبران آسیای مرکزی قبل از اینکه فرمان، توسط روس‌ها اعمال گردد، به تکاپو افتادند تا مانع اجرای آن شوند و یا اجرای آن را به تأخیر اندازند. در سمرقند خوجه بهبودی، در تاشکند منور قاری، در خیوه پهلوان نیاز، در بخارا عثمان خوجه، در جیزک قاری کامل، در خوقند (کو کند) عبید جان، شخصیت‌های منطقه خویش را بدان منظور به دور خود گرد آوردند. آن رهبران عنوان تاریخی «قور باشی» را بر خود نهادند - که به معنای "فرمانده قوای تدافعی" بود و به تدارک تمهیدات دفاعی پرداختند. در ۱۱ جولای ۱۹۱۶ اولین اعتراض گسترده در تاشکند صورت گرفت. پلیس روسی بر روی جمعیت آتش گشود، روس‌ها گروه‌هایی را بازداشت نموده، ۳۵ نفر را اعدام کردند. مهاجرین روسی که سی، چهل سال قبل به تاشکند آورده شده بودند، ظاهراً با تحریک پلیس روسی، شروع به غارت و چپاول کردند. عکس‌العمل مردم آسیای مرکزی تشدید شد. تظاهرات اعتراضی به مارغیلان، اندیجان و خجند گسترش یافت. حملاتی به مقامات روسی در آق قورغان، آق مسجد، "قانچا قالی" صورت گرفت. اهالی جیزک و حومه آن خطوط راه آهن را در ایستگاه‌های متعددی تخریب و منهدم ساختند و شروع به تشکیل گروه‌های تدافعی خویش نمودند، روس‌ها با حمله‌ای گسترده، به مردم آسیای مرکزی پاسخ دادند. جنبش ملی آزادی ترکستان شروع شد.

در اواسط آگوست، مقاومت در عشق آباد و مرو، با رهبری جنید خان، در آق ملا و تورقان تحت فرمان عبدالغفار بک، در یدی سو و قاراقول تحت امر شابدان باتراوغلاری "موحدین" و حسام الدین و در حوضه رود "چو" تحت رهبری "ایو که اوغلی قناعت بک" گسترش یافت. «قاراقول» به عنوان مرکز خان نشین اعلام گردید. در حالیکه «یدی سو» مرکز حکومتی شد. اولین آماج آن‌ها ادارات مرکزی پلیس روسی، بعنوان تنها منبع تهیه اسلحه بود.

مقامات روسی در ترکستان و قفقاز حکومت نظامی اعلام نمودند و میزان سهمیه سرباز کمتری از آنچه قبلاً براساس فرمان ۲۵ ژوئن پیش بینی شده بود اعلام نمودند. اعلامیه جدید روس‌ها اوضاع را تغییر نداد. ژنرال‌های روسی کورو پاتکین^۱ و کالووو^۲، مهاجرین روسی آسیای مرکزی را برای اینکه همچون واحدهای نیروی نظامی ذخیره، جهت تقویت نیروی منظم به خوبی تسلیح شده موجودشان، عمل نمایند، مسلح نمودند. حتی زندانیان جنگی - که در اردوگاه‌های زندانیان جنگی (POW) آسیای مرکزی محبوس بودند - به عنوان سربازان مزدور و با حقوق منظم و قانونی توسط ژنرال‌های روسی، به استخدام در می‌آمدند. ژنرال‌ها، ایوانف و ریئف^۳ همه نیروهایشان را علیه چیزک به حرکت درآوردند و هنگ‌های کاملاً مجهز تحت امر ژنرال مادریدف به اهالی خیره حمله کردند و بر طبق گفته شاهدین عینی، حتی نوزادان را در گهواره به قتل رساندند. آنهایی که جان سالم به در برده بودند، به عنوان کیفر و مجازات، همه اموالشان را از دست دادند. پس از انقلاب بلشویکی معلوم شد که طی آن دوره کوتاه، ژنرال مادریدف بیش از ۱۷ پوط (هر پوط ۱۶/۳۸ کیلوگرم) از جواهرات و زینت آلات نقره‌ای ترکمن‌ها را به سرقت برده و مخفی نموده است. مقامات روس مهاجرین بیشتری را برای تصرف و تملک اراضی و خانه‌های مصادره شده مردم آسیای مرکزی وارد کردند. گزارش‌های معاصر تخمین می‌زنند که بین ۲۵ ژوئن ۱۹۱۶ تا اکتبر ۱۹۱۷، بین یک تا یک و نیم میلیون نفر از مردم آسیای مرکزی توسط قوای روسی و مهاجرین روسی به قتل رسیده‌اند. در مقابل، تلفات روس‌ها در حدود سه هزار نفر بوده است. بیش از نصف چهار پایان آسیای مرکزی نابود شدند و مقادیر غیر قابل تخمین و بی حد و حصر از اموال شخصی مردم توسط قوای روس و مهاجرین، غارت و چپاول گردیدند.

کنفرانس فوق العاده ترکستان در دسامبر ۱۹۱۷، تشکیل ترکستان خودمختار به پایتختی «خوقند» را اعلام نمود. باشغورستان خودمختاری منطقه‌ای خود را، در ژانویه ۱۹۱۸ اعلام

1. Kuroptkin

2. Kalbovo

3. Rynov

کرد. تاتارها نیز با تشکیل منطقه خودمختار، قدرت را به دست گرفتند. همچنین در سال ۱۹۱۸ جمهوری آذربایجان و دیگر جمهوری‌ها در مستعمرات سابق امپراتوری تزاری پا به عرصه وجود نهادند.

این گونه به نظر می‌رسید که سلطه روسیه پایان پذیرفته و آزادی حکمفرما شده‌است. با آغاز انقلاب بلشویکی، شوراهای محلی^۱ توسط مهاجرین - که البته عده‌ای از کارگران راه آهن هم در میان آن‌ها بودند - تشکیل شدند. اکثر این شوراهای انقلابیون حرفه‌ای که از مسکو آمده بودند، رهبری می‌کردند. وعده‌های سخاوتمندانه‌ای از جمله، پرداخت غرامت تمام اموال مصادره شده مردم آسیای مرکزی داده شد، معلوم شد که این کار فقط تاکتیکی برای خریدن زمان بوده است. همان گونه که توغان نشان داده، شوراهای برخلاف لفاظی‌های زیبا، اراده‌ای برای اجازه دادن به خودگردانی مورد نظر و علاقه مردم آسیای مرکزی ندارند. این امر آن زمانی آشکار شد که قوای بلشویک شهر خوقند را در ماه مارس ۱۹۱۸ به آتش کشیده و دوباره به قتل عام اهالی آن پرداختند. کشمکش نه تنها ادامه یافت، بلکه شدیدتر نیز گردید، توغان پس از یک سلسله گفت و گوهای نهانی با لنین، استالین و کمیته مرکزی حزب بلشویک، دریافت که اهداف بلشویک‌ها، تفاوتی با اهداف اسلاف آن‌ها ندارد. توغان با تشکیل یک کمیته مخفی، شروع به ایجاد ارکان مقاومت یکپارچه‌ای کرد که رهبری آن به جنوب، سمرقند و حومه آن انتقال یافت. مرحله جدید، وسیع و هماهنگ و سازماندهی شده جنبش ملی آزادی ترکستان آغاز شد.

مقدر بود که مبارزه با شیوه‌های گوناگون و علیرغم اقدامات و تصفیه‌های استالینی تا دهه‌های ۱۹۳۰ ادامه داشته باشد. در آن دوره احتمالاً، چندین میلیون نفر دیگر از مردم آسیای مرکزی در نتیجه قحطی تعمّدی و ساختگی - همان گونه که در مورد اوکراین، با سند اثبات شده است - به هلاکت رسیدند. فقط آغاز جنگ جهانی دوم، مسکو را به توقف اقدامات ایدایی و ایجاد وقفه در اقدامات واداشت. مسکو بار دیگر محتاج مردم آسیای مرکزی بود؛ البته این بار در قالب قوایی که در جنگ دیگری می‌بایست مشارکت می-

^۱. SOVIETS

کردند. قابل توجه است که تقریباً نیمی از پانصد هزار نفر از مردم آسیای مرکزی، که به ارتش سرخ پیوسته بودند، به ارتش آلمان پناهنده شدند تا بتوانند با روس ها بجنگند.

مقدمه‌ای تاریخی بر جنبش ترکستان

جنبش آزادی ترکستان، مستقیماً بخاطر اقدام بلشویک‌ها برای فتح مجدد ترکستان شکل گرفت. باید در نظر داشت که این نقطه اوج روند طولانی تجاوز روسیه به درون آسیای مرکزی بود. آن گونه که در «مسئله شرق» و آنچه کیپلینگ^۱ به عنوان «بازی بزرگ آسیا» نامیده بود، انعکاس یافت. موضوع کشدار «مسئله شرق» موجب گردید قدرت‌های اروپایی و امپراتوری روسیه اقداماتی جهت سلطه بر قلمرو امپراتوری عثمانی، یا جلوگیری از سلطه قدرت‌های دیگر بر آن، انجام دهند. در نقطه مقابل «بازی بزرگ» در دو حوزه مجاور یعنی ترکستان و افغانستان انجام شد؛ آن گونه که نیروهای روسی متوجه جنوب شدند و قوای انگلیسی کوشیدند، آن‌ها را در شمال افغانستان متوقف نمایند. در ایران (که آن نیز راهی برای رسیدن به هند تلقی می شد) رقابت روس و انگلیس برای کسب امتیازات اقتصادی و نفوذ سیاسی انجام گرفت. «مسئله شرق» و «بازی بزرگ» را نمی توان از یکدیگر و هم چنین از سیاست روسیه در مقابل اروپا تفکیک نمود. اصطکاک سیاست‌های روسیه و اروپا در خصوص توسعه آسیایی آن، به کشمکش روس و انگلیس در آسیا منجر شد، که از گل سرسبد مستعمرات خود (هند) دفاع می کرد. این رقابت به نوبه خود، باعث پیچیده شدن ابعاد «مسئله شرق» بین روسیه و انگلیس می شد؛ زیرا انگلیس جاه طلبی‌های تزارها در مورد تنگه‌های ترکیه (داردانل و بسفر) را به عنوان تهدیدی نسبت به هند تلقی می نمود. سلطه روس‌ها بر تنگه‌ها، باعث حضور نیروی دریایی روسیه در مدیترانه شرقی و مآلاً «ترعه سوئز» به عنوان دروازه هند می شد. (انگلستان تهاجم ناپلئون به مصر را نیز به عنوان تهدیدی علیه هند تلقی کرده بود). گسترش در قفقاز، هم عثمانی را که مانع گسترش روسیه به طرف مدیترانه بود، ضعیف می ساخت و هم به نظر برخی انگلیسی‌ها، گامی در

¹.Kipling

جهت حمله زمینی به هند از طریق ایران تلقی می‌شد، بنابراین می‌توان مسئله شرق را بخشی از «بازی بزرگ» شمرد.

«مسئله شرق» و «بازی بزرگ» در قفقاز به هم پیوند می‌خورند. اگرچه حرکت اصلی بازی در حوزه ترکستان-افغانستان صورت پذیرفت و زمینه را برای جنبش ملی آزادی ترکستان مهیا کرد، به نظر می‌رسد که اقدام اصلی با پیروزی‌ها و فتوحات روس‌ها در قفقاز شروع شده باشد. اولین جنگ ایران و روس (۱۸۱۳-۱۸۰۸) به قرارداد گلستان (۱۸۱۳) و دومین جنگ آن‌ها به معاهده ترکمنچای منجر گردید (۱۸۲۸) و جنگ روس با عثمانی در ۱۸۲۸ با قرارداد آدریانوپل ۱۸۲۹ همگی به گسترش روسیه در جنوب کوه‌های قفقاز و بنابراین نزدیک تر شدن به هند انجامید. احتمالاً ناراحت کننده ترین امر برای انگلستان در سال ۱۸۲۸، مواد قرارداد صلح ترکمنچای بود: کالاهای روسی بدون دادن گمرک وارد ایران می‌شدند، اتباع روسیه طبق قوانین ایران محاکمه نمی‌شدند، (قضایات کنسولی یا کاپیتولاسیون) و فقط دولت روسیه مجاز بود در دریای خزر نیروی دریایی داشته باشد. این ماده بالقوه نیروهای روسیه را قادر می‌ساخت که در ساحل جنوب شرقی دریای خزر پیاده شوند،- در فاصله کمتری نسبت به هرات (افغانستان) و جای پای بالقوه‌ای برای تهاجم به هند- لذا دولت انگلیس متوحش شد. این مواد و حضور سفیر روسیه در تهران، باعث وحشت انگلستان شد که لشکرکشی ایران علیه هرات را با حمایت روسیه و برای پیوند دادن حوزه ایران به حوزه ترکستان-افغانستان، تلقی می‌کرد. حمله ایران به هرات در سال ۱۸۳۷ صورت گرفت و به دخالت انگلیس منجر شد و به نوبه خود به اولین جنگ افغان (۱۸۴۲-۱۸۳۹) (اولین جنگ افغان) و (۱۸۸۰-۱۸۷۸) دومین جنگ افغان) انجامید. این جنگ به انهدام کامل قوای انگلیس منجر گردید. در سال ۱۸۴۱ انگلستان قراردادی مشابه ترکمنچای را، به ایران تحمیل نمود. بدین گونه رقابت، جهت پایگاه سیاسی در حوزه ایران شدت گرفت. کشمکش که در ربع آخر قرن، به مبارزه کسب امتیازات اقتصادی تبدیل شد.

روس‌ها پس از شکست تحقیرکننده‌ای که در جنگ کریمه (۱۸۵۳-۱۸۵۶) متحمل شدند، انگیزه بیشتری برای توسعه طلبی در آسیا پیدا کردند. آن جنگ به پیروزی اروپائیان بر ادعاهای روسیه در مدیترانه شرقی - که شامل ادعاهای تزار برای دستیابی آزاد به سرزمین مقدس به عنوان "حامی ارتودوکس‌ها" در قلمرو عثمانی (موضعی که برای اولین بار کاترین کبیر در قرارداد کوجوک کاینارجا (۱۷۷۴) اتخاذ نمود) - منجر شد. این تحقیر، روس‌ها را واداشت در جستجوی پیروزی‌های ساده‌ای در آسیا باشند. معلوم شد دولت‌های از هم گسیخته آسیای مرکزی، بقایای امپراتوری‌های سابق، در مقایسه با رقبای اروپایی، اهداف آسیب پذیرتری هستند، توسعه طلبی روسیه علیه آن‌ها در سال ۱۸۶۴ آغاز شد و به مدت بیست سال ادامه داشت. حاکمیت نظامی تحمیل شد، فعالیت مسیون‌های مسیحی برای شکل دادن به آموزش و پرورش، ادبیات و چاپ کتب آغاز شد. دهقانان روسی در آنجا سکنی داده شدند، استراتژی مهم ساخت راه آهن به طرف شرق دور آغاز گردید. (تعداد قابل توجهی از کارگرانی را که زمینه مساعد برای هیجان‌ات سوسیالیستی داشتند و حدود دویست هزار نفر کارگر چینی را، که بعدها توسط بلشویک‌ها علیه همه جنبش‌های ملی آزادی ضد بلشویکی تسلیح شدند به خود مشغول داشت) منابع طبیعی استخراج شد. برای جبران خلاء محصول پنبه ای که از آمریکادر دهه‌های ۱۸۶۰ تأمین می‌شد، کشت پنبه تحمیل گردید. صنایع نساجی در حال رشد روسیه، احتیاج مبرمی به تأمین پنبه مورد نیاز داشت. آسیای مرکزی محصولات غذایی خویش را از دست داد و در قرن بیستم دریای آرال، فضا و محیط پاک خود را نیز به خاطر مسمومیت ناشی از آفت این کشت‌ها از دست می‌دهد.

روس‌ها البته زیاده طلبی هایشان را در مرزهای عثمانی رها نکردند و شکست‌های آن-جا، انعکاسات و پیامدهایی در آسیای مرکزی داشت. پیروزی روس‌ها در جنگ با عثمانی در سال ۱۸۷۷-۱۸۷۵ اروپا را به وحشت انداخت و به خصوص باعث هراس انگلستان شد، که از قطع شدن خطوط ارتباطی اش با هند هراسان بود. کنگره برلین (۱۸۷۸) که به میزبانی اوتوفون بیسمارک - که خود را واسطه امین می‌نامید - تشکیل شد، روسیه را از

ثمرات پیروزی‌هایش محروم ساخت و جزیره قبرس را به انگلستان واگذار نمود و بدین گونه حاکمیت انگلستان بر مدیترانه شرقی تضمین گردید. این ترتیبات بیسمارک و نخست وزیر انگلستان دیزرائیلی، هر چند خشم انگلستان را فرو نشاند، اما در مقابل باعث خشم روس‌ها گردید. از نظر روس‌ها، توسعه طلبی در آسیای مرکزی، منافع مطمئن بیشتری برای سرمایه‌گذاری‌هایشان داشت و بدین ترتیب روابط آلمان و روسیه شدیداً ضربه خورد و بنابراین زمینه برای اتحاد فرانسه-روسیه در دهه ۱۸۹۰ فراهم آمد.

در سال‌های دهه ۱۸۹۰ روس و انگلیس در مورد مرزهای روسیه با افغانستان مذاکراتی انجام دادند و افغانستان را به عنوان «حائل» تحت نفوذ انگلستان ایجاد نمودند (به سال ۱۹۰۷) و بدین ترتیب موقتاً بازی بزرگ متوقف شد. انگلستان احتمالاً به نهایت حد و حدود خود رسیده بود و روسیه می‌دانست که در یک درگیری نظامی، پیروزی‌اش حتمی نیست. مطمئناً هر دو کشور از قدرت یابی آلمان‌ها، نه فقط در اروپا و در کشمکش برای کسب مستعمرات در آفریقا، بلکه بدان جهت که آلمان نیز وارد بازی بزرگ می‌شد، هراس داشتند. آلمان در نظر داشت راه آهنی از برلین تا پکن - که از قلمرو امپراتوری عثمانی می‌گذشت - احداث نماید. به خاطر شرایط واقعی سیاسی و نظامی موجود، طرح کوچک تر شده راه آهن، به سمت بغداد متمایل گردید، البته کماکان در داخل قلمرو عثمانی. آلمان به صورت غیر مستقیم، چند سال بعد، جنبش آزادی ملی ترکستان را تحت تأثیر قرار داد.

بازی بزرگ، بخش خاور دوری نیز داشت که در پیشروی علیه چین و تحمیل قراردادهای غیر منصفانه به حکام چینی پس از ۱۸۵۸ پدیدار شد؛ بنابراین جنبش ملی آزادی ترکستان، اولین گام را در نقشه بازی «بازی بزرگ» پدید آورد؛ البته نه به عنوان مهره اصلی، بلکه به سان پیاده شطرنجی که فکر می‌کرد، اکنون می‌تواند سرزمین مادری و سرنوشت خود را دوباره به دست آورد. همان گونه که توغان آورده است، رهبر بومی حرکت، جنبش و تشکیلات، داخلی بودند. رهبران، افرادی بومی بودند، آن‌ها داشتند به چندین دهه بدرفتاری فاتحان روس در آسیای مرکزی واکنش نشان می‌دادند. به زودی

جنبش تحت تأثیر رهبرانی از خارج قرار می‌گیرد، که تجربیات خاص خودشان را از رهبران اروپایی در «مسئله شرق» و «بازی بزرگ» داشتند و در اندیشه این بودند که برنامه سیاسی ویژه خویش را به ترکستان تحمیل نمایند. برجسته‌ترین این افراد، انور پاشا، ژنرال عثمانی و داماد خاندان حاکم عثمانی بود.

انور پاشا و جنبش‌های «پان»

قبل از جنگ جهانی اول، یکی از خاستگاه‌های آزاداندیشان در امپراتوری عثمانی «سالونیک» بود؛ ضمناً بیشترین تعداد نشریات «رادیکال» را نیز داشت. همان جا بود که انور پاشا، افسر جوان را هم به جنبش‌های ملی آزادی خواهی اروپای شرقی و هم به ترکیسم (ملی‌گرایی ترکان) عرضه نمود. از قرار معلوم، انور در آنجا به سازمان سری «اتحاد و ترقی» پیوست، که یکی از اهداف اصلی آن واداشتن امپراتور عثمانی به اعاده سلطنت مشروطه بود. سالونیک ستاد مرکزی واحدهای قوای عثمانی بود که با عنوان خود ساخته «ارتش اقدام» به سمت استانبول لشکر کشی نمود، تا حرکت اسلامی سال ۱۹۰۷ را که به نام واقعه ۳۱ مارس شناخته شده است، سرکوب نماید. واقعه ۳۱ مارس توسط طلاب حوزه‌های دینی و هواداران پدید آمد. این‌ها خواستار الغای هر آنچه که با شریعت تطابق نداشت، بودند. در جمع افسران «ارتش اقدام» که شورش را سرکوب نمود، انور پاشا، مصطفی کمال (آتا تورک) و عمر سیف‌الدین نیز بودند.

انور به سرعت مراتب بالای نظامی را به دست آورد. او به عنوان وابسته نظامی عثمانی در آلمان خدمت کرد، (۱۹۰۹-۱۹۱۱) سپس با دختر سلطان عثمانی ازدواج نمود و داماد دربار عثمانی (باب عالی) شد. پس از خلع سلطان عبدالحمید دوم از سلطنت (۱۹۰۹-۱۸۷۶) مهم‌ترین فرد از هم‌قطاران «زمانداران سه نفره» ی حزب اتحاد و ترقی (به همراه جمال و طلعت) بود که بر امپراتوری عثمانی حکم می‌راندند. پیوستگی انور با آلمان در خصوص جنبش باسماچی به دو دلیل حائز اهمیت است. اولاً اقدامات انور در امپراتوری آلمان او را مستقیماً با دستاوردها و ثمرات مؤسسات پژوهشی شرق شناسی و حتی خود

اساتید شرق شناس و به ویژه با مبلغان -پان تورانیلیسم که «پان تورانیسم» یا «پان ترکیسم» نیز نامیده می شد- رو در رو قرار داد. در حقیقت تعدادی از آن پژوهشگران و فضلا، هواداران رسمی و میزبانان او نیز بودند. در آن مقطع زمانی، رهبری عثمانی به پافشاری مقامات آلمانی برای پذیرش سیاست‌های پان تورانی و بعداً قبول نهضت وحدت اسلامی جواب مثبت داد؛ ثانیاً آلمان دیدار انور پاشا از مسکو را تسهیل نمود.

پان-تورانیلیسم یا «پان ترکیسم» نه در آسیای مرکزی، بلکه در سال ۱۸۶۵ و به هنگام اشغال تاشکند توسط روس‌ها، در اروپا فرموله شد و آغاز گردید. این فرمول‌سازی، محصول ذهن آرمینیوس وامبری شرق‌شناس و سیاح مجارستانی و استاد زبان‌های شرقی بود. رکن اصلی استدلال وی این بود: "از آنجایی که اکثریت غالب مردم آسیای مرکزی به گویشی از زبان ترکی صحبت می کردند، (هنوز هم صحبت می کنند) منشأ و خاستگاه تاریخی و تاریخ یکسان دارند؛ لذا می-توانند واحدی سیاسی از کوه‌های آلتایی در شرق آسیا تا بوسفور- جایی که پایتخت عثمانی در آن قرار دارد- ایجاد نمایند". این آموزه (دکترین) کاذب بعداً به خود ترک‌ها نسبت داده شد و روس‌ها و اروپاییان ادعا نمودند که این امر، احیای فتوحات چنگیزخان است و نه تنها تهدیدی برای روسیه، بلکه برای تمام تمدن غربی است. به نظر می‌رسد که این کار، توجیهی برای انجام هرگونه اقدام علیه آسیای مرکزی و شروع جنگ صلیبی تازه‌ای به نام دفاع از خود می‌باشد.

فی‌الواقع این آموزه در آسیای مرکزی مورد استقبال قرار نگرفت. امروزه آشکار شده‌است که وامبری در خدمت حکومت انگلستان بوده، آن هم زمانی که آن کشور درگیر «بازی بزرگ» بود. وحشت از احیای آسیای مرکزی در کتاب «تاریخ ترکان و مغولان» نوشته لئون کاهون^۱، در سال امضای قرارداد ۱۸۹۴ روسیه و فرانسه، منعکس شد؛ همچنین در نشریات عامیانه و محققانه روسی تکرار گردید. در اولین دهه قرن بیستم بود که این نظریه به عنوان «راه حل» توسط گروه‌های کوچک مهاجرین آسیای مرکزی- که در

^۱ L.Cahun

پایتخت‌های کشورهای اروپایی می‌زیستند و برای از بین بردن استعمار روسیه تلاش می‌کردند- پذیرفته شد.

بنابراین استراتژی آلمانی‌ها به واداشتن رهبری عثمانی به پذیرش آن سیاست- چه قبل از جنگ جهانی اول و چه در طی جنگ- منعکس کننده تمایل آن کشور برای بهره‌برداری سیاسی از آن به عنوان حربه‌ای علیه دشمن- روسیه- با توسل به اتباع ترک آن بود. برای از بین بردن امکان سلطه بریتانیا بر آسیای مرکزی، آموزه دیگری نیز ترویج گردید. جنبش اسلام‌گرایی، حرکت ضد استعماری سیاسی اواخر قرن نوزده بود. جمال‌الدین افغانی^۱ (۱۸۳۹-۱۸۹۷) بانی وجه سیاسی جنبش بود، که تکاپوی زیادی برای ایجاد وحدت سیاسی مسلمین، برای مبارزه با استعمار و قدرت‌های استعماری انجام می‌داد. او بین مسلمین هند و شمال آفریقا بسیار محبوبیت داشت. آلمان‌ها پس از مرگ جمال‌الدین افغانی در صدد برآمدند از نهضت وحدت اسلامی به شکل تهدیدی واقعی، علیه انگلیس در هندوستان استفاده کنند.

در آستانه شروع جنگ جهانی اول- آلمان تلاش کرد تا از لفاظی‌های مرتبط با «پان‌تورانی» و «وحدت اسلامی» از جهات مختلف به نفع خویش بهره‌برداری نماید. هنگامی که انقلاب بلشویکی روی داد. آلمان‌ها، که از طرف دول متفق (اتفاق مثلث) تحت فشار شدید قرار داشتند، سفر انور و همکارانش به مسکو را تسهیل کردند، (به استناد منابع، آشکارا ترغیب نمودند) این دومین مورد از تأثیر آلمان بر «انور» بود. نهایتاً زمانی که انور به مسکو واصل شد، به میزبانان بلشویکش طرح ایجاد ارتش اسلامی در آسیای مرکزی، برای آزادسازی هند را ارائه نمود. چنین عملیاتی قطعاً تعداد قابل توجهی از قوای متفق را در هند- دور از میدان‌های غربی جنگ- درگیر و گرفتار می‌کرد. انور قبل از آنکه مخفیانه از استانبول حرکت کند، تعدادی از افسران عثمانی را - به زعم خودش برای فراهم آوردن زمینه جنبش آزادی ملی- به آسیای مرکزی اعزام نموده بود. در همان زمان هم دوره‌ای‌ها و هم قطاران ترکش برای آزادسازی «آسیای صغیر» تدارک می‌دیدند.

^۱. منظور سید جمال‌الدین اسدآبادی است که به نام افغانی نیز خوانده می‌شود.

انور در آستانه اشغال پایتخت عثمانی توسط قوای مشترک انگلیس، فرانسه و ایتالیا در نوامبر ۱۹۱۸ و پس از امضای قرارداد متارکه جنگ، از استانبول عزیمت کرد. با پایان جنگ بود که راه تنگه‌ها (بسفر و داردانل) به روی ناوگان قوای متفق گشوده شد. انور در اوایل ۱۹۱۹ وارد برلین شد. او نهایتاً و پس از دو بار تلاش در ۱۶ آگوست ۱۹۲۰ راهی مسکو شد.

جنبش ترکستان و جنبش‌های «پان»

به نوشته توغان، قبل از انور... «ابتدا خلیل پاشا و جمال پاشا» وارد مسکو شدند (می ۱۹۲۰) هدف آن‌ها راه اندازی تبلیغات از طرف «جامعه انقلابی» بود. [اکنون معلوم شده که مقرر اصلی آن در برلین بوده است.] توغان قبلاً انجمن مخفی را تشکیل داده بود [یقیناً در حدود ۱۹۱۹ و احتمالاً چند سال قبل از آن تاریخ] که مبنای جنبش ملی آزادی ترکستان بود و هدف آن ایجاد ترکستانی مستقل. اعضای این جنبش از چهره‌های دولتی و غیر دولتی بودند، واکثر رهبران مشگل از اتحادیه‌های قزاق، اوزبک و باشغورت. این اتحادیه‌ها در سال ۱۹۱۸ و آن زمانی که مناطق آسیای مرکزی، خودمختاری و استقلال خویش را پس از انقلاب بلشویکی اعلام نمودند، تشکیل شده بودند. وقتی که مناطق شمالی در سال ۱۹۱۹ به دست قوای ارتش سرخ افتاد، رهبران جنبش‌های خودمختاری باشغورت، قزاق و برخی از تاتارها، به جنوب عزیمت کرده، در سمرقند، تاشکند و توابع آن شهرها متمرکز شدند.

در حدود بهار ۱۹۱۹ توغان در رأس انجمن سری، برای آزادی آسیای مرکزی در مسکو بود. در بهار ۱۹۲۰ توغان علناً با بلشویک‌های مسکو قطع رابطه کرد و برای به عهده گرفتن رهبری جنبش، عازم آسیای مرکزی گردید. او نیز همانند برخی از رهبران مقاومت، با لباس مبدل جهت شرکت در کنفرانس زحمتکشان شرق - که تحت حمایت کمینترن (در دسامبر ۱۹۲۰) در باکو تشکیل شد، عزیمت کرد. در آن کنفرانس نفوذ و اقتدار روسیه بر انقلاب در آسیا آشکار گردید. انور در کنفرانس سخنرانی نمود، اما ماه بعد جهت خرید اسلحه به آلمان رفت و در سال ۱۹۲۱ به روسیه برگشت.

توغان ملاقات‌های خود را با همکاران انور بدین گونه ثبت کرده است: «ما با خلیل و جمال در ماه ژوئن ۱۹۲۰ مذاکره کردیم. جمال پاشا ایده‌هایش را توضیح داد و ترغیبمان کرد تا با او همکاری نمائیم. جمال پاشا در ۲۰ آگوست وارد تاشکند گردید، هدف او فتح حومه پنجاب^۱ و ایجاد دولتی اسلامی در آنجا بود. او برای تهیه مقدمات و آماده‌سازی عازم افغانستان گردید. جمال به بلشویک‌ها اظهار نمود که می‌توان با سماچیان را برای لشکرکشی و ساقط کردن رژیم انگلستان در هند، تجهیز کرد. اما بلشویک‌ها کوچک‌ترین اعتمادی به او نداشتند. ما از طریق دوستانمان در کمیته‌های مرکزی کمونیست‌ها در مسکو و تاشکند، از همه امور اطلاع داشتیم. روس‌ها فکر می‌کردند که جمال پاشا عملاً در اندیشه سازمان دادن سلطه بر ترکستان است؛ لذا می‌خواستند او در فاصله مرزهای افغانستان با هند، به عنوان آخرین قرارگاه و به نفع سیاست‌هایشان مستقر شود. انجمن (اتحاد ملی ترکستان) علیرغم کمبود پرسنل مجرب سیاسی در میان صفوفش، برای رسیدن به اهداف خود، بلا انقطاع فعالیت می‌کرد، عناصر فعال مسلمان به سمت فعالیت‌های انجمن سوق داده شدند. در همه ولایات، اعضای انجمن به کنگره‌ها و نشست‌های حزب کمونیست نفوذ نمودند. تشکیلات پلیس و ارگان‌های مدیریتی، در هر جایی، تحت نفوذ انجمن بودند. سازمان‌های کارگری بخارا، تاشکند، سمرقند و خوقند (کوکنند) زیر نفوذ شاخه «سوسیالیست توده‌ای» انجمن بودند. این امر موفقیتی شگفت آور و نویدی برای آینده ترکستانی‌ها بود، که در این امور تقریباً بی‌تجربه بودند. اگرچه افرادی که در دستگاه حکومتی و حزب کمونیست خیره، تاشکند و اورنبورگ کار می‌کردند، عضو انجمن نبودند، اما کاملاً همکاری می‌کردند. چنین موفقیتی برای یک تشکیلات سری، به عنوان نمونه در طول سال ۱۹۱۷ حتی در رؤیا هم قابل تصور نبود.

حتی قبل از ورود انور به ترکستان (سپتامبر ۱۹۲۱) انجمن اسلام، همچنان مقداری نفوذ سیاسی در میان بخشی کوچک و فزاینده، اعمال می‌کرد. بعداً انجمن اسلامی نیروی حیاتی

^۱. Punjab

و روشنفکرانه اولیه‌اش را از کف داد و محافظه کار گردید و با افراد قدرتمند پیوند یافت، گویا که آئینی فردی است. امیر بخارا چنین شخصیتی داشت.

توغان می گوید: (قبل از تشکیل انجمن در ترکستان) سه نوع باسماچی وجود داشت: طرفدار امیر، تا حدودی طرفدار امیر و ضد امیر. البته طیف گروه‌های باسماچیان با این‌ها به اتمام نمی‌رسید. جمال پاشا خواستار حل و فصل مشکلات ترکستان و باسماچیان از طریق کابل بود. از آن طرف، انور پاشا تبلیغات اتحاد اسلام را از مسکو هدایت می‌کرد. این کار البته، تأثیرات چندی داشت.

انجمن اگر می‌خواست در ایجاد نوعی مکانیسم واحد برای مقابله با بلشویک‌ها توفیق یابد، می‌بایست ضمن حذف امیر، اتهام بدنامی مذهبی او و طرفدارانش را نیز پاک می‌نمود، که کاری سهل و آسان به نظر نمی‌رسید. توغان ادامه می‌دهد: «تا زمانی که انجمن ایجاد شد و امیر نشین بخارا وجود داشت، ترکستانی‌های تحصیل کرده، ارتباطی با باسماچی نداشتند. واحدهای باسماچی عمدتاً بر علمای سنت گرا و عناصر احساساتی و متعصب تکیه داشت. در زمان انتخاب شورای نمایندگان، روشنفکران در لیست شماره چهار بودند. علمای مخالف روشنفکران، به آن‌ها لقب «دوردونجی» (چهارمی) داده و تبلیغات شدیدی علیه چهارمی‌ها راه انداخته بودند. در نتیجه اکثر نسل جوان در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ به دوردونجی‌ها اعتماد نداشتند؛ به ویژه بدین خاطر که این روشنفکران در کنار شوراها قرار داشتند. هنگامی که بلشویک‌ها تمامی امیدواری‌های روشنفکران را در سال ۱۹۲۰ نقش بر آب کردند، آن‌ها به صفوف انجمن در آمدند.

فروپاشی امیرنشین بخارا موانع امتناع جوانان از توسل به اقدامات را از پیش رو برداشت. در مجموع این تحولات باعث کاهش نفوذ و تأثیر علماء بر باسماچیان گردید. انجمن بدون تردید با باسماچیان سمرقند، خیوه و فرغانه ارتباط ایجاد کرد. هدف، تبدیل جنبش به نهضت ملی توانمند و دلاورانه در قالب تشکیلاتی مدرن برای ایجاد واحدهای نظامی و تحت امر افراد مترقی و تحصیل کرده، بود. در آن زمان، مشاورین تحصیل کرده و برخی از افسران کارشناس نظامی برای آموزش آنان فرستاده شد. امیر بخارا تا آخرین

روزهایش، بلشویک‌ها را مظهر و نماینده روسیه تلقی می‌نمود و سعی داشت بدان‌ها وفادار باقی بماند (امیر) واحد نظامی «اوسیف»^۱ در «شهر سبز» را که در قلمرو او پناه گرفته بود، خلع سلاح کرد.

کنگره زحمتکشان در شهر باکو، تأثیر دیگری نیز بر جنبش آزادی ترکستان - به خاطر افزایش عزم و اراده آن‌ها برای جنگ با بلشویک‌ها - داشت. اهالی آسیای مرکزی فرصت دیگری پیدا کردند تا ببینند چگونه بلشویک‌ها با زمینه‌سازی‌ها و تمهیدات کامل - که حتی در برگیرنده تصمیماتی که می‌بایست توسط آن جمع اتخاذ شود نیز بود - به کنگره آمده بودند. «تشکیلات» بلشویک‌ها عملاً از سخنرانی هیئت‌های نمایندگی راستین آسیای مرکزی جلوگیری می‌نمود. به عبارت دیگر به نظر می‌رسید که نتایج کنگره از قبل تعیین شده بودند. توغان می‌افزاید: در حینی که «انجمن» به انجام منظم کارهای هر چند مخفی خود - در زمینه مهیا سازی سیاسی و نظامی برای ترکستان مستقل - مشغول بود؛ انور پاشا وارد بخارا شد و طی پیامی خواستار مذاکره با من گردید. توغان می‌افزاید: «در دوم اکتبر ۱۹۲۱ با او ملاقات نمودم و طبق خواسته‌اش، وی را در جریان جزئیات اوضاع و به ویژه وضع انجمن قرار دادم. ورود انور پاشا به بخارا و به خصوص برنامه‌های او برای ما کاملاً پیشامد غیر منتظره ای بود.»

این شخص، (انور پاشا) چند ماه قبل مشغول تبلیغات با جزوه‌های «اتحاد اسلام» بود و در ارتباط با جمال پاشا، از همکاری با بلشویک‌ها در مبارزه علیه امپریالیسم حمایت می‌کرد. اکنون (تأکید می‌کرد که) نه تنها موضعی ضد بلشویکی گرفته، بلکه طرح حمله به آن‌ها را هم فراهم کرده‌است.

ارتش تزاری قبلاً اسلحه را بر زمین گذاشته، حل و فصل جنگ در اروپا را بر دوش شرکای باقی مانده گذاشته بود. بلشویک‌ها پس از تجدید سازمان و آرایش مجدد، در وضعیتی بودند که می‌توانستند نیروهایشان را از جبهه غرب به ترکستان منتقل نمایند. در ۱۱ آگوست ۱۹۱۹ جبهه ترکستان با ۱۰۶۰۰۰ نفر نیروی منظم و تعدادی ژنرال به شکل رسمی

¹. Osipov

توسط بلشویک‌ها گشایش یافت و سپس در دسامبر ۱۹۲۰ بلشویک‌ها، ارتش‌های یکم، چهارم و پنجم خود را، با سپاه ویژه ترکستان ادغام کردند. با وجود این همه نیروی نظامی، بلشویک‌ها نمی‌توانستند معضل «قورباشی» و مردم آسیای مرکزی را حل و فصل نمایند. برای رسیدن به اهداف مطلوب بلشویک‌ها به برنامه‌های ویژه‌ای نیاز بود. جنبش تبلیغاتی «پان» راه حل مرجح بود.

توغان پیشنهاد نمود، انور باید به افغانستان عزیمت کند و از همان جا به مبارزه‌اش ادامه دهد و بگذارد انجمن به اقدامات برنامه ریزی شده‌اش ادامه دهد. در عوض انور، تصمیم گرفت به خاطر تشکیل کنگره باسماچیان، ستاد مرکزی خود را به بخارای شرقی منتقل نماید. اعتراضات شدید و مؤدبانه کمیته مرکزی انجمن، تغییری در تصمیمات انور ایجاد نکرد. توغان می‌نویسد: «آن روز درک کردم که این فرد (انور) آرمانگرایی بزرگ است. خودش را با حوادث و رویدادهای زندگی هماهنگ نمی‌کند، خویشتن را با جغرافیا و آمار ترکستان، حتی براساس نشریات روسی و اروپایی مجهز نکرده است. قطع یقین او در همان ۲۳ روزی که در بخارا اقامت داشت، درباره اقداماتش تصمیم گرفته بود.»

توغان در خصوص توصیه‌هایش به انور پاشا محق بود؛ زیرا انور پس از ورود به بخارای شرقی توسط طرفداران امیر بازداشت گردید و تنها پس از آنکه خودش را فرمانده قوای اسلامی و بخارا، داماد خلیفه و غیره معرفی کرد و شروع به صدور فرامینی با آن القاب و عناوین نمود، از زندان رهایی یافت. طرفه این که، انور که زمانی علیه "مرتجعین مذهبی طرفدار شریعت" در استانبول جنگیده بود، بتواند، تقریباً ده دوازده سال بعد و در مسافرتی بیش از هزار مایل، با استفاده از عناوین و القاب مذهبی، با گروهی مشابه، همکاری و معاضدت داشته باشد.

انجمن تصمیم گرفت کنار بنشیند و سعی کند تا آنجا که می‌تواند با آنچه روی داده و دیگر ارزش بحث ندارد، وفق یابد و از طریق شبکه اطلاعاتی منظمش، از تفصیل اقدامات انور آگاهی یابد. طرفداران امیر، اقدامات خصمانه علنی را علیه اعضای شناخته شده و واحدهای انجمن آغاز نمودند و حتی سعی کردند وارد مذاکرات یک جانبه متارکه جنگ

با بلشویک‌ها گردند. انجمن تصمیم گرفت کاری مؤثر انجام دهد؛ لذا تلاش کرد انور را ترغیب کند به هر وسیله ممکن به افغانستان عزیمت نماید. قبل از اینکه این اقدام صورت پذیرد، انور، قائم مقام پیشین فرماندهی ارتش امپراتوری عثمانی، در جنگ با روس‌ها، در حالی که در رأس یک دسته، شمشیر به دست به مقر تیربار یورش می‌برد، به قتل رسید. پس از مرگ انور، خلایی که به وسیله علمای طرفدار امیر ایجاد گردیده بود به سرعت پر نشد. انجمن ملی اتحاد ترکستان، عملیات نظامی علیه بلشویک‌ها را تداوم بخشیده، پیروزی‌هایی کسب نمود. در این ضمن کنفرانس صلح پاریس، ترکستان، ترکستانی‌ها و مدافعانشان را نادیده انگاشت. برخلاف هیئت نمایندگی جمهوری آذربایجان مستقل (۱۹۲۰-۱۹۱۸) که برای مدتی کوتاه در کنفرانس پذیرفته شد، نمایندگان اعزامی رهبران ترکستان به پاریس، هرگز رسماً مورد شناسایی و تأیید قرار نگرفتند. جنبش ملی ترکستان نه تنها هیچ کمکی از خارج دریافت نکرد، بلکه مداوماً از طریق هند و ایران در فشار بود. حتی هنگامی که به قوای ضد بلشویکی ورائگل در کریمه از طریق استانبول کمک شد و یا آن زمان که نیروهای متفق و آمریکا برای حمله به بلشویک‌ها (در سال ۱۹۱۹) در آرخانگلسک پیاده شدند، ترکستانی‌ها را به عنوان متحد خود نیز قبول نکردند..

آخرین سال‌های جنبش

وقتی که کمیته مرکزی انجمن ملی آزادی ترکستان متوجه گردید که پایان مرحله مبارزه مسلحانه فرا رسیده است، اقدامات متعددی انجام داد. اولین کار آن‌ها خارج کردن نمایندگان لایق و بصیر جنبش، از ترکستان بود، تا بتوانند جنبش را به صورت گسترده در جهان معرفی نمایند. اقدام دوم، ادامه جنبه سیاسی جنبش، جهت نجات سازمان و اعضای آن در درون دستگاه شوروی بود. در آغاز آن‌ها در هر دو مورد توفیق داشتند. ده‌ها نفر از افرادی که در عملیات نظامی مشارکت داشتند، به خارج انتقال یافتند، اگر این افراد مجبور به اختفا می‌شدند، مطلقاً نمی‌توانستند کمکی به انجمن بکنند. آن‌ها برخلاف افرادی که

مقامات و پست‌های حکومتی و حزبی تحت رهبری بلشویک را اشغال نمودند، مداوماً و بی‌رحمانه توسط مسکو و دستگاه امنیتی آن شکار می‌شدند؛ لذا نقطهٔ ضعفی برای انجمن تلقی می‌شدند. آن‌هایی که مهاجرت کردند می‌توانستند در پایتخت‌های گوناگون اروپایی به خوبی به جنبش خدمت کنند. پس از جنگ دوم جهانی در نهایت، آمریکا تصمیم گرفت اقداماتی صورت دهد. لذا از طریق کمیتهٔ آمریکایی برای آزادی مردم روسیه (مستقر در نیویورک) مرکز هماهنگی اقدام ضد بلشویکی (در مونیخ) تأسیس شد. به نظر نمی‌رسید سیاست گزاران و مأموران، حتی بعدها نیز جنبش ملی آزادی ترکستان را به طور کامل، از جهت محتوا، اهداف، روش‌ها و سازمان مورد نقد و ارزیابی قرار داده باشند. سازمان‌دهندگان آمریکایی همیشه اصرار می‌کردند باید تمامی نمایندگان ملیت‌هایی که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زندگی می‌کنند، در مرکز هماهنگی برای اقدام ضد بلشویکی جمع آیند. در حالی که اعضای روسی آن کمیته با آمریکا طرف بود، نمایندگان ترکستان می‌بایست زیر دست روس‌ها فعالیت می‌کردند. برای نمایندگان ترکستانی، همانند سایر ملیت‌ها، این کار حتی ارزش فکر کردن نیز نداشت. اما سازمان‌دهندگان آمریکایی‌ها متوجه موضوع نبودند، یا به درستی آگاه نشده بودند، کمیته علی‌رغم تلاش صمیمانه و حسن نیت افرادش در تماس‌های منظم با مهاجرین، به دلایل آشکار، چندان سودمند و مفید نبوده است. سازمان‌های ضد تبلیغی واقع در مسکو، مشکل چندان زیادی در ایجاد تفرقه و شکاف در کمیته و در نهایت اعلام عبث بودن اهداف سیاسی آن نداشتند.

دومین هدف، حفظ سازمان سیاسی و اعضای آن در دولت شوروی نیز، در کوتاه مدت به تحقق رسید. جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکستان، به پایتختی تاشکند تأسیس شد. اعضای انجمن همچنان در رأس ادارات بسیار مهم بودند، یا حداقل بر آن‌ها نفوذ داشتند. مسکو قصد ایجاد جمهوری شوروی ترکستان، به عنوان یک تقسیم‌بندی دائمی را نداشت. در سال ۱۹۲۴ جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکستان به جمهوری قزاق، اوزبک و ترکمن تقسیم شد، بعداً طی تقسیم‌بندی‌های جزئی دیگر، جمهوری‌های تاجیکستان و قرقیزستان، به ترتیب از جمهوری اوزبک و قزاق، منفک شدند. حتی بعدها نیز عضویت

انجمن، تا فرا رسیدن اجرای پاکسازی و تصفیة استالینی (ترور بزرگ) در آسیای مرکزی ریشه کن نشد. متلاشی کردن رهبران قدیمی که روشنفکران نخبه جامعه نیز بودند، حمله-ای نهایی به رهبران و با مرگ آنان، به فرهنگ بومی و خاطرات تاریخی، بود. پس از آن قحطی ناشی از اجبار به کشت پنبه فرا رسید. این کار سهم و بهره مردم آسیای مرکزی از کیفر و مجازات مسکو بود؛ زیرا آنها خواستار تعیین سرنوشت خویش، مستقل از بلشویک‌ها شده بودند.

منابع:

Alexander Marshall: "Turkfront: Frunze and the Development of Soviet Counter-insurgency in Central Asia" in Tom Everett-Heath (Ed.) *"Central Asia. Aspects of Transition"*, RoutledgeCurzon, London, 2003; ISBN 0-7007-0956-8 (cloth) ISBN 0-7007-0957-6 (pbk.)

Baymirza Hayit: *Basmatschi. Nationaler Kampf Turkestans in den Jahren 1917 bis 1934*. Köln, Dreisam-Verlag (1993)

Fazal-ur-Rahim Khan Marwat: *The Basmachi movement in Soviet Central Asia: A study in political development.*, Peshawar, Emjay Books International (1985)

Glenda Fraser: "Basmachi (parts I and II)", *Central Asian Survey*, Vol. 6 (1987), No. 1, pp. 1-73, and No.2, pp. 7-42.

Joseph Castagné. *Les Basmachis: le mouvement national des indigènes d'Asie Centrale depuis la Révolution d'octobre 1917 jusqu'en octobre 1924*. Paris : Éditions E. Leroux, 1925.

Lorenz, Richard. (1994). "Economic Bases of the Basmachi Movement in the Farghana Valley." In *Muslim Communities Reemerge: Historical Perspectives on Nationality, Politics, and Opposition in the Former Soviet Union and Yugoslavia*, ed. Edward Allworth. Durham, NC: Duke University Press.

M. Holdsworth: "Soviet Central Asia, 1917-1940", *Soviet Studies*, Vol. 3 (1952), No. 3, pp. 258-277.

Marco Buttino: "Ethnicité et politique dans la guerre civile: à propos du 'basmāčestvo' au Fergana", 'Cahiers du monde russe et soviétique', Vol. 38, No. 1-2, (1997)

Marie Broxup: The Basmachi. *Central Asian Survey*, Vol. 2 (1983), No. 1, pp. 57-81.

Martha B. Olcott: "The Basmachi or Freeman's Revolt in Turkestan 1918-24", *Soviet Studies*, Vol. 33 (1981), No. 3, pp. 352-369.

Marwat, Fazal-ur-Rahim Khan. (1985). *The Basmachi Movement in Soviet Central Asia: A Study in Political Development*. Peshawar: Emjay Books International.

Mustafa Chokay: "The Basmachi Movement in Turkestan", *The Asiatic Review* Vol. XXIV (1928)

Olcott, Martha. (1981). "The Basmachi or Freeman's Revolt in Turkestan, 1918-24." *Soviet Studies* 33: 352-369.

Prof. Zeki Velidi Togan, *Memoirs: National Existence and Cultural Struggles of Turkistan and Other Muslim Eastern Turks* (2011) Full Text translation from the 1969 original. Translated by Paksoy. [2]

Sir Olaf Caroe: *Soviet Empire: The Turks of Central Asia and Stalinism* 2nd ed., London, Macmillan (1967) ISBN 0-312-74795-0

Х. Турсунов: *Восстание 1916 Года в Средней Азии и Казахстане*. Tashkent (1962)

Zeki Velidi Togan, [1] *Memoirs*.

Яков Нальский: *В горах Восточной Бухары*. (Повесть по воспоминаниям сотрудников КГБ) Dushanbe (1984)

Павел Густерин. *История Ибрагим-бека. Басмачество одного курбаши с его слов*. — Саарбрюккен: LAP LAMBERT Academic Publishing, 2014. — 60 с. — ISBN 978-3-659-13813-3.

Б.В. Лунин: *Басмачество* Tashkent (1984)

پوتس، دانیل. (۱۳۹۵). «روابط سیاسی ساسانیان با عربستان جنوبی». ترجمه عبدالرحیم قاضی. تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۲، صفحات ۱۴۰-۱۲۱.

روابط ساسانیان با عربستان جنوبی

چشم‌اندازهای ادبی، کتیبه‌ای و تاریخ شفاهی^۱

دانیل پوتس^۲، دکتر عبدالرحیم قاضی (مترجم)^۳

چکیده

ماهیت و اهمیت حضور ساسانی در شبه جزیره عربستان، موضوعی است که محققان اغلب در مورد آن اختلاف نظر دارند. این مقاله سه بخش تاریخ روابط ساسانی-عربستان جنوبی را بررسی می‌کند و تفاسیر جدیدی از ۱) فتوحات اردشیر و حضور ساسانی در شهر ۲؛ ۲) مأموریت عربستان جنوبی تا تیسفون و تولد شاپور دوم؛ و ۳) فتح عربستان جنوبی توسط ساسانی در قرن ۶ میلادی ارائه می‌دهد. در انتها، برخی شواهد نادیده گرفته شده در مورد فتح ساسانی، در تاریخ شفاهی عمان تا اواخر قرن ۱۹ مورد بحث قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: ساسانیان، یمن، اردشیر یکم، شاپور دوم، مزون، عمان

¹. STUDIA IRANICA 37, 2008, PP.197-213

². D.T.POTTS, Department of Archaeology, University of Sydney, NSW 2006, Australia, Dpot3385@usyd.edu.au

³. دکترای تاریخ باستان، مدرس دانشگاه فرهنگیان، مرکز شهید بهشتی گنبدکاووس، ایمیل: rahimghazi55@gmail.com

مقدمه

مطالعه تعامل ایران ساسانی هم با شرق و هم با جنوب غربی عربستان مورد توجه ایران‌شناسانی بوده است که تحولات را تقریباً به صورتی از چشم انداز منابع ایرانی می‌بینند، مانند کتیبه سه زبانه شاپور یکم (۲۷۰-۲۴۰) در کعبه زرتشت در نقش رستم (از این پس (ŞKZ)، که توسط طبری، باستان‌شناسانی که تمایل به بررسی میزان حضور یا نفوذ ساسانی با توجه به سکه‌ها و سفالینه‌های ساسانی در خاک عربستان دارند، یا توسط متخصصان عربستان جنوبی که از کمبود شواهد کتیبه‌ای عربستان جنوبی که هرگونه روشنایی درباره وقایع بحث شده توسط طبری را از بین می‌برد، تحکیم شده است.

متأسفانه اختلافات بین هر کدام از حوزه‌های آکادمیک مربوط، اغلب به این معناست که محققان از منابع و کشفیات جدید یکدیگر غافل هستند. کشفیات کتیبه‌ای جدید در یمن، و یا بازتحلیل کتیبه‌های منتشر شده در گذشته، به ندرت بر کار مورخان امپراتوری ساسانی تأثیر خواهد داشت، و بعید به نظر می‌رسد باستان‌شناسان مرتبط با دوره حمیریان در یمن یا اواخر دوران پیش از اسلام در عمان، از تمام تحولات در حال وقوع در تاریخ نگاری ساسانی آگاه باشند. مشارکت کنونی تلاش دارد منابع متفاوت مربوط به حضور ساسانی در شرق و جنوب غربی عربستان که به طور سنتی مورد توجه حوزه‌های آکادمیک متفاوت بوده‌اند و هستند، گردآوری کند تا دیدگاه‌های جدیدی نسبت به تعدادی از مشکلات قدیمی ایجاد کند.

اردشیر، شهر و شرف‌الدین

یاقوت در مقاله خود درباره مزون، نام پیش از اسلام به کار رفته برای عمان در منابع ساسانی و نسطوری، می‌گوید که اردشیر، مؤسس و بنیانگذار امپراتوری ساسانی، آزد، گروه قبیله‌ای غالب در اواخر دوران پیش از اسلام عمان، در الشهر را، ۶۰۰ سال پیش از اسلام در ساحل حضرموت به وجود آورد.^۱ منابع دیگر، از جمله دینوری و نیهایت العرب

^۱. Lammens, 1907, p.398.

اظهار می‌کنند که اردشیر عمان را فتح کرده است. بنابراین، دینوری می‌نویسد که "سپس او برگشت و شروع به سفرهای اکتشافی کرد و به سمت عمان و بحرین و یمامه پیشروی کرد"، در حالی که نهایت می‌گوید: اردشیر، با سربازان و نیروهایش به کشوری که میان عمان و بحرین و یمامه و حجر قرار دارد، پیشروی کرد.^۱ اگر مشکلات واضح مربوط به ترتیب تاریخی را در درک یاقوت از تاریخ اردشیر کنار بگذاریم، نکته قابل توجه این است که شهر، که ما آن را امروزه به عنوان یک درگاه تاریخی مهم از یمن می‌شناسیم^۲ و در واقع فضایی شرقی از اشغال به طور کامل پیش از اسلام دارد، بخشی از مزون (اطلاق شده به عمان)، در منابع اواخر دوران پیش از اسلام محسوب می‌شد.^۳

از نظر الحمدانی، مزون شکلی تقریباً طویل داشت که از شهر در جنوب تا القطف و الحساء در شمال گسترده شده بود، یک تعریف غریب، چرا که ممکن است تصور شود که منظور او احتمالاً این بوده است یک خط کشیده شده از شهر تا الحساء و تا القطف، مزون را از بقیه عربستان جدا می‌کرد،^۴ و مزون همه چیز را در شرق آن خط نشان می‌داد. حقیقت هر چه باشد، واضح است که شهر در مرز مزون و یمن بود. در حالی که در بهترین حالت ممکن است خوشبینانه به نظر برسد و در بدترین حالت بی ملاحظه‌گی باشد که شهادت یاقوت را در این مثال بپذیریم، چرا که پایه‌ریزی قدرت ساسانی را فراتر از محدوده خلیج فارس، به طور قابل ملاحظه‌ای زود نشان می‌دهد، جایی که طبری می‌گوید^۵ اردشیر شهرک‌های جدیدی در الحط تأسیس کرده است، منطقه‌ای از بحرین (اردشیر در سال ۲۲۴ یا ۲۲۶ به تخت نشست و تا سال ۲۴۰ حکومت کرد)؛^۶ باید اعتراف کنیم که احتمالاً حق با یاقوت بوده است. هیچ کدام از منابع معاصر کتیبه‌ای یا منابع ادبی

¹. Widengren, 1971, pp.767-773.

². Hardy-Guilbert and Rougeulle 1997, pp 135-138.

³. Rougeulle with Benoist 2001 , p.205.

⁴. Lammens , 1907, p.400.

⁵. Bosworth 1999, p.18

⁶. Bosworth 1999, p.16.

اخیر این موضوع را تأیید نمی‌کنند، اما SKZ، که در آن پسر، شریک سلطنت و جانشین احتمالی اردشیر مبارزات و به ویژه شکست او از سه امپراتور روم را توصیف می‌کند، آن را تأیید می‌کند.

کتیبه SKZ

کتیبه SKZ با لیستی از ولایات به پایان می‌رسد که به او تعلق دارد و آخرین آن‌ها مزون است که به طور ویژه به عنوان 'jenseits des Meeres' (فراتر از دریا) توصیف شده است.^۱ از آن جایی که مبارزات خود شاپور کاملاً ثبت شده و هیچ گونه حمله‌ای به عربستان در آن وجود ندارد، دو احتمال به نظر می‌رسد: ^۲ یا منابع اخیر در مورد سلطنت اردشیر واقعاً حاوی اطلاعاتی از اولین حمله ساسانی به جایی که ما امروزه آن را عربستان جنوبی می‌شناسیم است، که دلیل این را که چرا ابن خردادبه، اردشیر را ساماران شاه (شاه یمن) می‌نامد، توضیح می‌دهد، نکته‌ای که در ادامه به آن می‌پردازم؛ یا این که پیش از آن فتح اشکانیان رخ داده بود - نام مزون پس از همه در نسخه اشکانی SKZ تصدیق شده است - که به اردشیر و همچنین شاپور یکم اجازه می‌داد، ادعا کنند مزون به آن‌ها تعلق دارد.^۳ حضور ساسانیان در شهر از اوایل تا اواسط قرن سوم می‌تواند به ایجاد زمینه‌ای برای شرف‌الدین به واسطه محرم بلقیس کمک کند، که همان طور که مولر نشان داده است،^۴ حضور یک هیئت اعزامی دیپلماتیک حمیری در تیسفون و سلوکیه را ثبت می‌کند که از طرف شمر یهرعش فرستاده شده بودند. همان طور که کریستین رابین نشان داده است، حضور شمر یهرعش به عنوان شریک سلطنت با پدرش Yasirum Yuhan'im در سال‌های ۳۸۵ و ۳۹۶ میلادی تاریخ حمیری (یعنی بین نوامبر ۲۷۵ تا ژوئن ۲۸۶) تصدیق شده است. پایان استقلال صائبین به دست پدر و پسر حمیری ممکن است حوالی سال ۲۷۵

1. Huyse 1999, p.38.

2. Ficcadori 1985, p.195

3. Muller 1974 p.105.

4. Robin 1996, p.1140

میلادی رخ داده باشد. تقریباً دو دهه بعد، شمر یهرعش همسایه شرقی خود را فتح کرد،^۱ موفقیتی که باید در ماه مارچ سال ۳۰۰ (یعنی ۴۰۹ حمیری) به دست آمده باشد، زمانی که او برای اولین بار از عنوان "پادشاه صبا، ریضان، یمن و حضرموت" استفاده کرد. «نوربرت نبه» نشان داده است که یک بنای کتیبه‌ای متعلق به شمر یهرعش از باینون که در آن شمر یهرعش از همین عنوان استفاده می‌کند،^۲ آن طور که ژاکلین پیرن اولین بار اظهار کرده بود الزاماً مربوط به سال ۴۲۰ حمیری نیست،^۳ بلکه به دلیل این که قسمت شکسته شده سال با ۴۲ شروع شده است، به هر حال بین سال‌های ۴۲۰ و ۴۲۹ یا ۳۰۵ و ۳۱۴ بوده است. از آن جایی که می‌دانیم جنگ یوهابیر و یوهانیم (Ja'ran و Qamar'ali Yuhabirr و Yuhan'im) در برابر حضرموت بین سال‌های ۳۱۵ تا ۳۱۹ اتفاق افتاده است،^۴ می‌توانیم نشان دهیم که شمر یهرعش عنوان "پادشاه صبا، ریضان، یمن و حضرموت" را از مارچ سال ۳۰۰ تا زمانی پیش از سال ۳۱۵/۳۱۴ به کار برده است.^۵

این که ما باید سعی کنیم شرف‌الدین را تفسیر کنیم در تضاد با این مسئله است. سؤال این است که فرستاده شمر به دربار چه کسی می‌رود؟ اگر او عنوان کامل "پادشاه صبا، ریضان، یمن و حضرموت" را تا سال ۳۰۰ در زودترین حالت گرفته باشد و پس از ۳۱۴ یا ۳۱۵ دیگر قدرتی نداشته باشد، بنابراین فرستاده ممکن است هر کدام از سه حکمران ساسانی را دیده باشد: نرسه، هرمزد دوم، شاپور دوم.^۶

طبق اطلاعات داده شده توسط الیاس نصیبینی، نرسه ۹ سال حاکم بود، از ۹ سپتامبر ۲۹۳ تا ۶ سپتامبر ۳۰۲. سال‌ها قبل، وقتی من نظر والتر مولر را در مورد تاریخ مأموریت دیپلماتیک شمر پرسیدم، او گفت که احتمالاً پیش از نبرد دیوکلسین سال ۸-۲۹۷ در برابر

¹. Muller 1981, p.249.

². Pirenne 1987, p.104.

³. Nebes 1996, 296.

⁴. Muller 1981, p.250; Nebes 1996, p.297.

⁵. Felix 1985, p.110.

⁶. Potts 1990, p.237.

شاهنشاه ساسانی نرسه بوده است. هرچند ما می دانیم که احتمالاً درست نیست، اما با فرض این که طبق نظر شرف الدین، مأموریت، پس از کسب عنوان کاملی که اتحاد شمر را با یمن در سال ۳۰۰ یا پس از آن نشان می داد، توسط او کسب شده باشد، این، نرسه را به عنوان یکی از گزینه های شاه ساسانی که فرستاده عرب با او ملاقات کرده است، حذف نمی کند، چرا که همان طور که ذکر شد، او تا ۶ سپتامبر ۳۰۲ حکومت کرد.

الیاس نصیبینی به ما می گوید که هرمزد دوم ۷ سال و ۵ ماه حکومت کرد که شروع آن زمانی بین ۷ سپتامبر ۳۰۲ تا ژانویه یا فوریه ۳۱۰ میلادی بوده است. پس از مدت زمان کوتاهی از حکومت توسط پسر ستمگر هرمزد دوم، آذر نرسی (که به گفته زوناراس خیمه ای از پوست انسان داشت) و دو برادر او، تمام فرزندان از همسران مختلف، با تلاش - های اعضای مهمی از دربار ساسانی و روحانیت که موفق به قتل، کور کردن و تبعید سه برادر ناتنی بزرگتر شاپور دوم شده بودند، وی که نوزادی بود ۴۰ روز پس از مرگ پدرش بر تخت نشست.^۱

چند سال پیش، من نرسه و مأموریت عربستان جنوبی را به عنوان "حوزه های گمشده ساسانیان که همه در منطقه شمال بین النهرین/ ارمنستان بودند" معرفی کردم. به همین شکل می توان استدلال کرد که شمر یهرعش به دلیل ترس از تکرار تلاش الیاس گالوس برای حمله بیش از دو قرن پیش و تسخیر عربستان جنوبی، تلاش کرد بین بد و بدتر یک اتحاد بالقوه سودمند با بد ایجاد کند. در هر حال من به احتمال بسیار، دیگر این تفسیر رومی را مد نظر قرار نخواهم داد. از آن جایی که قرار بود صلح نارسه با رومیان برای چهل سال دیگر ادامه داشته باشد، من شک دارم که شمر خواسته باشد اتحادی در برابر رومیان تشکیل دهد، حتی با این که او موفق به این کار نشد، می دانیم که رومیان منافع بسیاری از خراج های ساسانیان در ارمنستان کوچک به دست آورده اند، که شامل دستگیری تحقیرآمیز تعدادی از اعضای خانواده نرسه نیز بود.^۲ یکی از گزینه هایی که به نظر من می -

^۱. Felix 1985, pp.128-129.

^۲. Potts 1990, p.237

رسد، تعامل با امپریالیسم ساسانی است که با فتح حضر موت به وجود آمده بود. همان طور که پیش تر ذکر شد، اگر کنترل مزون توسط ساسانی تا الشهر گسترش داشته باشد، یعنی درست تا مرزهای حضر موت، این به نظر ممکن می‌رسد که شمر یهرعش به دنبال اشغال موفقیت آمیز حضر موت هیئت‌ی به دربار ساسانی فرستاده باشد، تا به همسایگان جدید پر قدرتش در شرق اطمینان بدهد که هیچ چشمداشتی به قلمرو عربی آن‌ها یعنی مزون ندارد. شاید شمر یهرعش با ادای احترام توسط فرستادگانش به شاهنشاه - چه نرسه، چه هرمزد دوم و چه شاپور دوم- به دنبال جلب رضایت ساسانی در مورد وضعیت جدید موجود بوده باشد؟ با این حال موضوعی که این احتمال را کم می‌کند این واقعیت است که همان طور که نبس نشان داده است، نبرد یوهابیر و یوهانیم (Ja'ran و Qamar'ali Yuhabirr و Yuhan'im) با حضر موت در تاریخی بین سال ۳۱۵ تا ۳۱۹، تا پس از سلطنت شمر اتفاق نیفتاده است. با توجه به این موضوع، من فکر می‌کنم بعید است رویداد تلاش برای ایجاد روابط حسنه با ساسانیان پس از اشغال حضر موت در زمان سلطنت شمر یهرعش اتفاق افتاده باشد. همچنین من نمی‌توانم این ادعای یوزو شیتومی را بپذیرم که مأموریت دیپلماتیک، به دلیل تهاجمات جنوبی عمروالقیس انجام شده بود، همان طور که در کتیبه نامارا که در جنوبی‌ترین بخش نجران کشف شده نیز شرح داده شده است، و این باور شیتومی را نمی‌پذیرم که شمر یهرعش ممکن است به دنبال مداخله ساسانی بوده باشد. در واقع من فکر می‌کنم پاسخ مشکل ما می‌تواند در شرح طبری از تولد شاپور دوم یافت شود. به گفته طبری که هیچ اشاره‌ای به درگیری‌های آذرنرسی و دو برادرش پس از مرگ هرمزد دوم نمی‌کند، "مردم هنگام این تولد شادمان شدند، آن‌ها خبر آن را به دورترین سرزمین‌ها رساندند، نامه‌ها و پیک‌هایی با پست و سیستم‌های اطلاعاتی «البرید» نوشتند و اخبار آن را به دورترین مناطق و مرزها رساندند"، و در ترجمه آلمانی پر قدمت تئودور نولد که نیز ذکر شده است.^۱

^۱. Shitomi 1997,p.96.

من فکر می‌کنم ما حداقل باید احتمال این را که یکی از مخاطبان نامه‌های تولد شاپور دوم، شمر احتمالاً در سال ۳۱۰ یا ۳۱۱ بوده باشد^۱ در نظر بگیریم و این که سفر ثبت شده توسط شرف الدین پاسخ مثبتی به پادشاه عربستان جنوبی بوده است که پیام این رویداد مهم در تاریخ ساسانی را دریافت کرده است.^۲ به علاوه، اگر پس زمینه دیدار سفیران عربستان جنوبی در تیسفون این بوده باشد، پیشنهاد موقتی که من چند سال پیش در ارتباط با نبرد ننگین شاپور در عربستان مطرح کردم، این موضوع را محتمل تر می‌کند.^۳ همان طور که طبری می‌گوید، شاپور هنگامی که تنها ۱۶ سال داشت، با باز کردن راه به سوی مدینه پیش از رفتن به سمت شمال و بازگشت به عراق، دست به نبرد خونینی از طریق شرق عربستان (بحرین، حجر، یمامه) زد. در میان منابع اخیر تنها ثعالبی می‌گوید که، پس از رسیدن به مدینه شاپور نبرد خود را در یمن ادامه نداد "چون پادشاهان این کشور مشتریان او بودند." همان طور که من در سال ۱۹۹۰ بیان کردم، من فکر می‌کنم منطقی است که فکر کنیم ایجاد روابط دیپلماتیک بین شمر و دربار ساسانی به خوبی این سنت را توجیه می‌کند. حتی اگر سفیر برای ادای احترام به نوزاد یا حکمران تازه منصوب شده در مدت کوتاهی پس از این تولد بوده باشد.^۴

بلاد السودان و نیمروز کوست

کمی بیش از یک قرن می‌گذرد تا ما به سلطنت پادشاه نامی ساسانیان بهرام پنجم برسیم، که به نام بهرام گور مشهور است، یکی از مشهورترین حکمرانان پیش از اسلام ایران، نه تنها به دلیل داستان‌های ثبت شده در مورد سلطنت وی توسط طبری، بلکه به دلیل برجستگی داده شده به وی در شاهنامه توسط فردوسی. طبری در پایان داستان نزدیک به واقعیش از زندگی بهرام، می‌گوید که پس از اتمام مبارزات علیه ترک‌ها، احتمالاً

1. Bosworth 1999, p.50.

2. Noldeke, 1879, pp.52-53.

3. Widengern, 1971, p.731.

4. Potts 1990, p.240.

کیداریان یا حیونان و رومیان بهرام رهسپار سرزمین سیاهان در منطقه یمن شد^۱ (بلاد السودان)، و به شدت بر آنان تاخت، کشتار بزرگی به راه انداخت و پیش از بازگشت به امپراتوریش اسیران بسیاری از آنان گرفت. تنها نظری که نولدکه بدون این که این داستان تخیلی خالص را بیان کند، در این مورد می دهد این است "Bahram ist eben ein ganz fabelhafte Wesen geworden" از سوی دیگر باسورث با اشاره به این که رجوع به بلاد السودان در منطقه یمن، نبردی در شاخ آفریقا را نشان می دهد، احساس می کند که این داستان "تماماً افسانه است، و ممکن است تحت تأثیر هیئت های اعزامی پارسی به یمن در اواخر قرن ششم قرار گرفته باشد."^۲ اکنون من به این موارد بر می گردم. فصل - های طبری در مورد سلطنت های قباد یعنی قباد یکم، خسرو یکم و انوشیروان، شامل اطلاعات مهمی است اما بسیاری از آن ها باید افسانه یا حداقل غلو شده باشند. شرح کامل شکست سمیر ذوالجناح از قباد؛ سفر او به خراسان؛ و رسیدن نهایی وی به سمرقند بیشتر با تاریخ شفاهی یا فرهنگ عامه مرتبط است تا این که متن واقعی باشد، به ویژه شخصیت سمیر ذوالجناح به نظر می رسد به بازتاب دوری از شاهکارهای قهرمانانه شمر به شکلی بسیار کلی باشد. اما شرح سلطنت خسرو یکم را نمی توان به سادگی رد کرد. طبری می گوید که خسرو ساختار فرماندهی ارتش را با تقسیم مسئولیت های قبلی فرمانده عالی نظامی بین چهار اسپهبد، اصلاح کرد.^۳

به گفته طبری، این ها اسپهبد شرق، شامل خراسان و مناطق مجاور آن؛ اسپهبد غرب؛ اسپهبد نیمروز، که سرزمین یمن است؛ و اسپهبد آذربایجان و مناطق مجاور آن که سرزمین های خزر است، بودند. اگرچه این تقسیم بندی چهارگانه امپراتوری در تعدادی از منابع ادبی اخیر از جمله موسی خورناسی، ابن خردادبه، و طبری ذکر شده است، اکنون شواهد مسلم حکاکتی شده معاصر از واقعیت آن پیدا شده اند. در حالی که این برای

¹. Bosworth, 1999, p.94.

². Noldeke 1879, p.112.

³. Bosworth 1999, p.106.

متخصصان ساسانی به خوبی شناخته شده است، هنوز برای تبدیل شدن به دانش مشترک برای دانشجویان عربستان پیش از اسلام، زمان لازم دارد و بنابراین ارزش خلاصه کردن در این جا را دارد. در سال ۱۹۹۱ فیلیپ گیگنو کس، یک مهر ناقص ساسانی را منتشر کرد که بخش باقی مانده از کتیبه یک اسپهبد نيمروز، یعنی ژنرال جنوب بود. پس از آن برداشت - های مربوط به مهرهای متعلق به چنین اسپهدهایی شروع شد و در سال ۲۰۰۱، ریکا گیسلمن رساله کوتاهی درباره ۱۳ برداشت از این مهرها منتشر کرد؛ ۵ مورد آن مربوط به مهرهای متعلق به اسپهبد نيمروز بود. البته این الزاماً سنت طبری را تأیید نمی کند که در آن نيمروز به طور ویژه به یمن اشاره داشت، اما اگر به عنوان مثال به شهرستانی های *اران* نگاه کنیم، فصل پاد کوست نيمروز نشان می دهد که این منطقه شامل چه مناطقی در اواخر دوران ساسانی بود،^۱ با شروع از کابل، رخوت یعنی آراخوزیا، و زابلستان با پایتختش غزنه، پیش از پرداختن به کرمان؛ فارس، که استخر، دارابگرد، بیشاپور و فیروزآباد ذکر شده اند؛ و خوزستان، با شهرهای رامهرمز، شوش، شوشتر و جندی شاپور. تا اینجا همه موارد در این منطقه در افغانستان و جنوب ایران قرار می گیرد. با این حال به سمت جنوب به یمن تغییر می کند. به این شکل: "پایتخت شمران توسط فریدون ساخته شده بود، و او مسعود پادشاه شمران را کشت و سرزمین شمران را به ارانشهر بازگرداند، و جلگه های عربستان را به دلیل روابطی که خودش با او برقرار کرده بود، به عنوان دارایی مصونیت به بخت خسرو، پادشاه اعراب، بخشید."^۲

همان طور که در بالا ذکر شد، این خردادبه اردشیر را شاه شمران نامید. ژوزف مارکوارت عقیده داشت، شمران شکل تغییر یافته واژه حمیریان است و بنابراین به حمیر بر می گردد، درست مانند شمران که اصطلاحی بود که برای الحمدانی برای تمایز گذاشتن بین عرب و عجم یمن به کار می رفت. اما چنان که تورج دریایی تأکید کرده است، تاریخ موجود در یک متن مانند شهرستانی های *اران* دقیقاً نوعی تاریخ نگاری مقدس است که در

^۱. Muller, 1974, pp.164-165.

^۲. Gignoux 1991, p.106.

آن داستان‌های کیانیان که تا حد زیادی با اوستا همراه است، ساسانیان را با وقایعی از گذشته ایران نشان می‌دهد که گذشته ایران براساس اوستا بود.^۱ اکنون شدیداً جای دارد به دنبال دیدگاهی نسبت به روابط سیاسی عربستان جنوبی با ایران ساسانی باشیم. متأسفانه آثار حکاکي مرتبط با اسپهبد نيمروز هيچ اطلاعات بيشتري درباره وسعت اين منطقه نمي‌دهد، حتي با اين که مکان‌های مخصوص لیست شده در بروشور مراکز استان‌ها مانند کرمان یا زابلستان در مهرها و نقش برجسته‌های ساسانی تصدیق شده اند.^۲

فتوحات ساسانی در یمن

اولین پرسشی که مطرح می‌شود این است که، آیا در هر حال اصلاح فرماندهی ارشد ارتش ساسانی به هر شکلی با تصمیم خسرو، مبنی بر فرستادن هیئتی تحت فرمان یک وهرز برای فتح یمن، که توسط طبری گزارش شده است، ارتباط دارد؟ عرفان شهید، منابع ییزانس (Theophanes of Byzantium, John of Epiphania) را بررسی کرده است، که هر دو آن‌ها به وضوح بیان می‌کنند که حمله ساسانی به یمن توسط ییزانسی‌ها به عنوان تلافی به خاطر این که سفیری در سال ۵۶۹ نزد ترک‌ها فرستاده‌اند، دیده شده است. از سوی دیگر منابع عربی نسخه کاملاً متفاوتی از رویدادها ارائه می‌دهند. آن طور که طبری داستان را بازگو می‌کند، این سفیر توسط سیف بن یازان حمیری، یا ابومراه فرستاده شده بود. گفته می‌شود، سیف ظاهراً در زمان سلطنت جاستین دوم به دربار ییزانس سفر کرده است (۵۷۸-۵۶۵)، و درخواست کرده است نیروهای ییزانس حبشیان را از یمن بیرون کنند. هنگامی که درخواست او رد شد، به الحرا پایتخت لخمیان سفر کرد و در آن جا همان درخواست را از النعمان بن المنذر و در نهایت از خود خسرو کرد. طبری می‌گوید که مشاوران خسرو توصیه کردند که او زندان هایش را از مردان در حال انتظار برای اعدام خالی کند، برای این که "اگر آن‌ها هلاک شوند، این سرنوشتی است که تو برای

¹. Daryaei 1995, p.140.

². Markwart 1931, p.101.

آن‌ها مقدر کرده‌ای، و اگر آن‌ها کنترل سرزمین او را به دست بگیرند، پادشاهی جدیدی به پادشاهی تو اضافه می‌شود.^۱ بنابراین این طور شد که ۸۰۰ مرد نام نویسی شدند و وهرز، مردی بالغ که به عنوان فرمانده آن‌ها منصوب شد.^۱ طبری در بحث اولیه خود از زندگی حرفه‌ای خسرو یک شرح بدون آب و تاب از چیزی که در بحث دوم مانند یک داستان بسیار تخیلی به نظر می‌رسد، ارائه می‌دهد. پس از آن که خسرو از نبردهای خراسان بازگشت، طبری می‌گوید: «هیستی نزد او آمد و در برابر حبشیان از او درخواست کمک کرد. او نیز یکی از فرماندهان خود را با لشکری از مردان دیلم و مناطق مجاور همراه آن‌ها فرستاد؛ آن‌ها مسروق حبشی را کشتند و آن جا ماندند». همان طور که باسورث تأکید کرده است، دیلمی‌های نیرومند از کوه‌های گیلان، نزدیک دریای خزر، به طور منظم توسط ساسانی‌هایی که به آن‌ها اعتبار زیادی داده بودند، به عنوان پیاده نظام مزدور و نیروهای کوهستانی استفاده می‌شدند. او همچنین عقیده دارد که آن‌ها احتمالاً به طور ویژه برای حمله به یمن انتخاب شده بودند^۲، الگویی که زیو روین آن را وحشیگری لشکر ساسانی می‌نامد. مانند طوبی، وهرز نیز در واقع یک عنوان است، و نه یک اسم شخصی، و به گفته پروکوپیوس، اولین بار در زمان سلطنت قباد تصدیق شده است که Buya را تحت عنوان وهرز مقابل پادشاه ایریا فرستاد.^۳

به گفته حمزه، لشکر ساسانی به اشغال یمن توسط حبشیان در سال سی‌ام زندگی حضرت محمد (ص) پایان داد؛ یعنی سال ۵۸۲، اگر سال ۵۵۲ عام الفیل در نظر گرفته شود. با این حال آن طور که ویناندفل در سال ۱۸۸۱ اشاره کرد، مسعودی می‌گوید که آخرین حکمران حبشی، مسروق به دست وهرز، در سال ۴۵ سلطنت خسرو انوشیروان کشته شد، در حالی که حاجی خلفا می‌گوید که فتح یمن چهار سال پیش از مرگ خسرو رخ داده است. از آن جایی که خسرو در سال ۵۳۱ به تخت نشست، هر دو منبع به تاریخ

^۱. Shahid 1995, pp. 365- 369.

^۲. Bosworth 200, p.340.

^۳. Markwart 1931, p.101.

۵۷۵/۵۷۶ برای فتح ساسانی اشاره می‌کنند. این کاملاً با منابع ساسانی متفاوت است که حمله را پس از سفر بیزانس نزد ترک‌ها و پیش از شورش ارامنه در برابر ساسانیان و در نتیجه احتمالاً در سال ۵۷۰ می‌دانند. طبری و ابن قتیبه شرح ساده‌ای از مقابله لشکر ساسانی با مسروق ابرهه ارائه می‌دهند که با داستانی از انداختن تیری توسط وهرز میان یاقوت بر سر مسروق کامل می‌شود. گفته می‌شود پس از ورود به صنعا، وهرز نامه‌ای به خسرو می‌نویسد و او را از پیروزی آگاه می‌کند و برایش غنائمی می‌فرستد. این قسمت ممکن است هسته تاریخی قلب داستان‌های متعدد یوم‌المصغر را نشان دهد، که نه تنها توسط طبری، بلکه توسط حمزه، البکری، ابن درید، یاقوت و ابوالفرج نیز توصیف شده است. در این داستان، کاروان‌های فرستاده شده توسط وهرز به خسرو - که من عقیده دارم همان داستانی است که در شرح روایتی فتح یمن اشاره شده است - توسط بنی یربو مورد حمله قرار گرفت. بازماندگان از حوزه بن حنفی از الیمرنه تقاضای کمک کردند، خسرو به او پاداش داد و او را به شرق عربستان بازگرداند، با نامه‌ای برای مرزبان او در قلعه المصغر که بعداً در آن یک گروه تمیمی که به قلعه دعوت شده بود قتل عام شد. با وجود برخی عدم قطعیت‌ها درباره محل دقیق المصغر، باید در محلی که امروزه واحه هفوف نامیده می‌شود بوده باشد، چرا که رودخانه موحالم که از هفوف می‌گذرد، در توضیحات طبری ذکر شده است.^۱

اما در بازگشت به وقایع یمن، طبری می‌گوید که وهرز پس از منصوب کردن سیف به عنوان مسئول مالیات سرشماری و مالیات زمین که باید سالانه به کسری می‌فرستاد، نزد خسرو بازگشت. قیام یازان به خوبی توسط کتیبه‌ها تصدیق شده است، اما داستان منصوب شدن سیف به عنوان یک ولی نعمت، با نسخه‌های دیگر منسوب به حسران و طبری سازگار نیست، که گفته‌اند سیف در دربار خسرو در حال التماس به شاهنشاه برای کمک، مرده است و پسر سیف مدی کریب را در داستان سرنگونی حکمران حبشه قهرمان دانسته اند. برای رسیدن به یک تقارن قطعی در این داستان با نقش پسر سیف، گفته می‌شود وهرز

^۱. Meyer 1970, p.19.

با پسر او هم همراه بوده است، که زمانی که اسبش به سمت اردوی مسروق رفته است،
جانش را از دست داده است.^۱

طبری همچنین نسخه سومی ارائه می‌دهد منسوب به ابن اسحاق، که در آن وهرز به
سیخ را به عنوان ولی نعمت خسرو منصوب و یمن را ترک می‌کند. پس از کشتن سیف و
بازگشت قدرت به حبشیان، وهرز با نیرویی بیش از ۴۰۰۰ سرباز باز می‌گردد و یک بار
برای همیشه حبشیان را شکست می‌دهد. در این نسخه، وهرز به عنوان یک نایب السلطنه در
یمن باقی می‌ماند، مقامی که توسط پسرش المرزبان - یک عنوان پارسی و نه یک اسم
شخصی - و نوه و نبیره‌اش به عنوان فرماندار یمن حفظ می‌شود، که تا زمانی که خدا،
رسولش محمد (ص) را فرستاد در این مقام می‌ماند.^۲

این عقیده همراه برآورد ۷۲ سال برای حکومت حبشیان در یمن توسط مورخان عرب
رایج است، به جز حمزه که باعث شد فل توضیحی برای مشکلات ترتیب تاریخی به
وجود آمده توسط این برآوردهای بالا ارائه دهد. چرا که اگر آغاز حکومت حبشیان را در
یمن بین ۱۸ می ۵۲۵ و ۱ آگوست ۵۲۷ در نظر بگیریم، به گفته روبین به احتمال زیاد ۵۲۵
، و پایان آن را در سال ۵۷۵، (۵۹۰ به گفته منابع بیزانسی)، فاصله این دوره تنها ۵۰ سال
می‌شود (یا ۴۵ سال)، و نه ۷۲ سال. با این حال، فل عقیده دارد ۷۲ سال ممکن است شامل
ترکیبی از دوره اول حکومت حبشیان، بیرون راندن آن‌ها از یمن توسط ساسانیان و
بازگشت آن‌ها به قدرت باشد، که در شرح ابن اسحاق نیز ذکر شده است. اگر این درست
باشد، و جمله دوم ساسانی به یمن حدوداً ۲۲ سال بعد یعنی حدود ۵۹۷ (یا ۵۹۲) رخ داده
باشد، در آن صورت دو نتیجه اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسند.^۳

اول، «کسری» که در شرح ابن اسحاق ذکر شده است، نمی‌تواند خسرو اول انوشیروان
بوده باشد، اما می‌توانسته خسرو پرویز بوده باشد؛ دوم، «وهرز» - که اشاره کردم یک

¹. Bafaqih 1979, p.135.

². Bosworth 1999, pp.251-252.

³. Smith 1954, p.434.

عنوان بوده است و نه یک اسم - فرستاده شده توسط خسرو برای تسخیر دوباره یمن، همان فرماندهی نبوده است که در فتح اول شرکت داشت، به ویژه که او در شرح‌های فتح اول به عنوان یک پیرمرد توصیف شده بود. این واقعیت که هر دو پادشاه ساسانی که در فتح اول و دوم یمن شرکت داشتند، خسرو نامیده می‌شدند، و این که وهرز توسط نویسندگان عرب اشتباهاً به عنوان یک اسم در نظر گرفته شده بود، بدون شک سردرگمی را به عنوان مثال، در منابع عربی برای تاریخ یوم المصغر توضیح می‌دهد که طبری می‌گوید همگام سلطنت خسرو یکم رخ داده است، در حالی که تمام منابع دیگر آن را به خسرو دوم نسبت می‌دهند.^۱

در نهایت می‌خواهم دو نکته کوچک در ارتباط با فتح یمن توسط ساسانیان نتیجه - گیری کنم که از خواندن تاریخ شفاهی و کتبی عمان حاصل می‌شود. مورد اول در ارتباط با ماهیت نیروی فرستاده شده همراه وهرز، بنا بر سنت شفاهی است، که در عمان بین سال‌های ۱۸۷۲ و ۱۸۸۷ توسط ساموئل بارت مایلز و کنسول در مسقط ثبت شده است، فتح یمن توسط ساسانیان با فرماندهی وهرز باعث فرود یک نیروی پارسی در صحرا، و فتح داخلی تا شهر رستاق شد، که تحت تسلط یک قلعه به نام برج کسری بن شیروان قرار دارد، که به وضوح برگرفته از خسرو انوشیروان است. البته این می‌تواند به عنوان چیزی که بیش از یک نوع اسطوره بنیاد نیست، برای شرح حضور ساسانی در عمان در زمان فتح اسلامی رد شود. از سوی دیگر خصف الغومه، یک تاریخ بومی از عمان که تنها با نسخه‌های پس از قرن ۱۸ شناخته می‌شود، می‌گوید "پادشاهان پارس عادت داشتند افرادی را که باعث ناخشنودی آن‌ها شده بودند، یا کسانی که به دلیل لشکرشان از آن‌ها می‌رسیدند به عمان بفرستند" و من می‌خواهم بدانم که آیا این بازتابی از عادت توصیف شده توسط طبری به تقلید از ابن حمید، ابن اسحاق و دیگران نیست که گفته‌اند نیروی ۸۰۰ نفره ای که به یمن اعزام شد از زندانیان بودند؟^۲

^۱. Robin 1996, p.1143.

^۲. Fell 1881, pp.46-47.

مورد دوم در ارتباط با هویت وهرز اول فرستاده شده به یمن توسط خسرو انوشیروان طبق گفته منابع مطلعی است که مایلز با آن‌ها مصاحبه کرده‌است، "او فرمان این حمله را به یک پارس اصیل به نام خورزاد ناریس داد که معمولاً با عنوان وهرز شناخته می‌شود.^۱ اینجا باز هم تاریخ شفاهی عمان، چنان که توسط مایلز ثبت شده است، چیزی ارائه می‌دهد که تا آنجایی که من می‌دانم در جای دیگری نیامده‌است، نامی برای فرماندار ساسانی به ما می‌دهد که البته برگرفته‌است، و نشانه روشنی می‌دهد از این که برای عمانی‌ها (اگر نگوییم برای طبری) درک این که وهرز یک عنوان بوده‌است و نه یک اسم، همواره وجود داشته‌است. همان طور که سیدنی اسمیت ۵۰ سال پیش درباره منابع عربی در نتایج تحقیق گسترده‌اش در مورد وقایع عربستان در قرن ششم نوشته‌است، "وقتی می‌دانیم که بسیاری از شرح‌ها با حقایق شناخته شده سازگار نیستند، قضاوت‌های مدرن درباره چیزهایی که محتمل است و محتمل نیست نیاز به اصلاح خواهد داشت." قطعاً این نکته، امروزه نیز صادق است.^۲

منابع:

Bafaqih 1979: Bafaqih, Muhammad ' Abd al-Qabir, "New light on the Yazante Dynasty " proceedings of the Seminar for Arabian Studies, 9 (1979), pp. 5-9.

Bafaqih 1990 : Bafaqih, Muhammad ' Abd al-Qabir, L' unification du Yemen antique: La lute entre Saba Himyar et le Hadramawt du her au lleme siècle de l ere, Chretienne, Paris: Geuthner, 1990

Bosworth 1967: Bosworth, C. Edmund, " Military organization under the Buyids of Persia and Iraq, Oriens, 18-19(1967), pp. 143-167.

^۱. Ross 1874, p.118.

^۲. Smith 1954, p.468.

Bosworth 1999: Bosworth, C. Edmund, *The history of al-Tabart*, Vol. V. The Sasanids, the Byzantines, the Lakmids, and Yemen, Albany: State University of New York press, 1999

Bosworth 2000: Bosworth, C. Edmund, "Wahriz," in: *Encyclopaedia of Islam*², Leiden" Brill, vol. XI" 2000, P.52

Conrad 1984: Conrad, Lawrence, "*Abraha and Muhammad: Some observations apropos of chronology and literay topoi in the early Arabic historical tradition*," Bulletin of the school of Oriental and African Studies, 50 (1985), pp. 225-240.

Daryaee 1995: Daryaee, Touraj, "*National history or Keyanid history? The nature of Sasanid Zoroastrian historiography*," Iranian Studies, 28 (1995), pp. 129-141.

Eilers 1956: Eilers, Wilhelm: "*Der Name Demawend*," Archiv Orientalni, 24 (1956), pp. 183-224.

Eilers 1997: Eilers, Wilhelm, "*Einige Prinzipien toponymischer Ubertragung*," Onoma, 21(1977) pp.277-317

Felix 1985: Felix, Wolfgang, *Antike literarische Quellen zur AuBenpolitik das Sasanidenstaates, Erster Band* (224-309), Vienna: Sitzungsberichte der Oster reichischen Akademie der Wissenschaften, phil.-hist.kl. 456, 1985.

Felix 1996: Felix, Wolfgang, "*Deylamites i. In the pre-Islamic period*," in: *Encyclopaedia Iranica*, E. Yarshater (gen.ed.), Columbia University Center of Iranian Studies, vol. VII: 1996, pp. 342-343.

Fell 1881 : Fell, winand, "*Die Christenverfolgung in Sudarabien und die himjarisch-athiopischen Kriege nach adessinischer Ueberlieferung*," : Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, 35 (1881), pp. 1-47

Fiaccadori 1985: Fiaccadori, Gianfranco, *Yemen nestoriano*, "in: Studi in onore di Edda Beesciani , Sandro F . Bondi, Sergio Pernigotti, Francesco Serra and A. Vivian (eds.), pisa: Giardini, 1985, pp. 195-212

Gignoux 1991: Gignoux, Philippe: *Propos de quelques inscriptions et bulles sassanides* in: *Histoire et cultes de l Asie Centrale preislamique: Sources ecrites et documents*

archeologiques, paul Bernard and Frantz Grenet (eds.), paris: Editions du CNRS. 1991, pp. 65-69.

Gyselen 2001: Gyselen, Rika, *the four generals of the Sasanian empire: some sigillographic evidence*, Rome Islao conferenze 14, 2001.

Gyselen 2002: Gyselen, Rika, *Nouveaux materiaux pour la geogrpahie historique de l empire Sassanide: Sceaux administratifs de la collection Ahmad Saeedi*, paris: Association pour l Avancement des Etudes Iraniennes (distribution: peeters) [= Studia Iranica Cahier 24], 2002

Hardy-Guilbert and Rougeulle 1997: Hardy-Guilbert, Clare and Rougeulle, Axelle, "*Al- Sihr and the southern coast of the Yemen: Preliminary notes on the French archaeological expediton*", 'proceedings of the Seminar for Arabian Studies, vol. 27 (1997), pp. 129-140.

Huyse 1999: Huyse, Philip, *Die dreisprachige Inschrift Sabuhrs I. an der Ka" ba-I Zardust (SKZ)*, London, Corpus Inscriptionum Iranicarum pt. III/I/I, 1999.

Justi 1895: justi, Ferdinand, *Iranisches Namenbuch*, Reinheim: Lokay, 1895

Kennet 2007: Kennet, Derek, "*The decline of eastern Arabia in the Sasanian period*", *Arabian Archaeology and Epigraphy*, 18 (2007), pp. 86-122.

Lammens 1907: Lammens, Henri, "*Maronites, MAΣONITAI et Mazoun du "Oman. "*" in: *Melanges de la Faculte Orientale*, Univrsite Saint-joseph, Beyrouth, vol. II (1907), pp. 397-407

Markwart 1931: Markwart, josef, *A catalogue of the provincial of Eransahr* (Pahlavi text, version and commentary), Rome: Analecta Orientalia 3, 1931

Marshall 1989 : Marshall, Brian, "*The journeys of Samuel Barrett Miles in Oman, between 1875 and 1885*", " *Journal of Oman Studies*, 10 (1989), pp. 69-75.

Meyer 1970: Meyer, Egbert, *Der historische Gestalt der Aiyam al- Arab*, Wiesbaden: Harrassowitz, 1970.

Miles 1901: Miles, Samuel B., "Across the Green Mountains of Oman," *The Geographical Journal*, 18 (1901), pp. 465-498

Miles 1901: Miles, Samuel B., "On the border of the great desert: A journey in Oman," *The Geographical Journal*, 36 (1910), pp. 195-178, 405-425

Miles 1919: Miles, Samuel B., *The countries and tribes of the Persian Gulf*, London Harrison & Sons, 1919

Minorsky 1965: Minorsky, Vladimir, "Daylam," *in: Encyclopaedia of Islam*², Leiden: Brill, vol. II: 1965, pp. 189-194.

Muller 1947: Muller, Walter W., "Eine sabaische Gesandtschaft in Ktesiphon und Seleukeia," *Neue Ephemeris für semitische Epigraphik*, 2 (1947), pp. 155-165.

Muller 1981: Muller, Walter W., "Das Ende des antiken Königreichs Hadramaut: Die sabaische Inschrift Schreyer-Geukens = Iryani 32," *in: Al-Hudhud: Festschrift Maria Hofner zum 80. Geburtstag*, Roswitha G. Stiegner (ed), Graz: Karl-Franzens-Universität, 1981, pp.225-256.

Nebes 1996: Nebes, Norbert, "Ein Kriegszug ins Wadi Hadramawt aus der Zeit des Damar "Ali Yuhabir und Ta" ran Yuhan" *im, Le Museon*, 109 (1996), pp. 279-279.

Noldeke 1879: Noldeke, Theodor, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt und mit Ausführungen, Erläuterungen und Ergänzungen versehen*, Leiden: Brill, 1879.

Pirenne 1987: Pirenne, Jacqueline, "Documents inédits de Baynun." *in: Sayhadica: Recherches sur les inscriptions de l'Arabie préislamique offertes par ses collègues au professeur A.F.L. Beeston, Christian Robin and Muhammad Bafaqih (eds.)*, Paris: Geuthner, 1987, pp. 99-113

Potts 1990: Potts, Daniel T., *The Arabia Gulf in Antiquity*, Vol. II, Oxford: Clarendon Press, 1990.

Robin 1981: Robin, Christian, "Les inscriptions d'Al-Mi"sal et la chronologie de l'Arabie méridionale au III^e siècle de l'ère

chretienne, "Comptes-Rendus de l' Academie das Inscriptions et Belles-Lettres (1981), pp. 315-339.

Robin 1986: Robin, Christian, "Du nouveau sur les Yaz"anides," Proceedings of the Seminar for Arabian Studies, 16(1986), pp. 181-197

Robin 1996: Robin, Christian, "Sheba, " Supplement au Dictionnaire de la Bible, 70 (1996), pp. 1043-1254

Ross 1874: Ross, E.C., " Annals of "Oman, from early times to the to the year 1728 A.D. From an Arabic MS. By Sheykh Sirha"n bin Sa"id bin Sa"id bin Sirha"n bin Muhammad, of the Benu "Ali tribe of Oman, translated and annotated, "Journal of the Asiatic Society of Bengal, 43 (1874), pp.111-196

Rougeulle and Benoist 2001: Rougeulle. Axelle with Benoist, Anne, "Notes on pre- and early Islamic harbours of Hadramawt (Yemen), " Proceedings of the Seminar for Arabian Studies, 31 (2001), pp. 203-214

Rubin 1995: Rubin, Zeev, "The reforms of Khusro Anushirwan, "in: The Byzantine and early Islamic Near East III. States, resources and armies, Averil Cameron (ed.), Princeton: Darwin Press, 1995, pp.227-297 .

Shahid 1995: Shahid, Irfan, Byzantium and the Arabs in the sixth century, Vol. 1/1, WashingtonDC:Dumbarton Oaks, 1995.

Shitomi 1997: Shitomi, Yuzo, "A new interpretation of the Monumentum Adulitanum, "Memoirs of the Resarch Department of the Toyo Bunko (1997), pp. 81-102

Smith 1954: Smith, Sidney, :Events in Arabia in the 6th century A.D, "Bulletin of the school of Oriental and African Studies, 16 (1954), pp. 425-468.

West 1897: West, Edward W., Sacred Books ou the East, Oxford: Oxfod: Oxford University press, 1897.

Widengren 1971: Widengren, Geo, "The establishment of the Sasanian Dynasty in the light of new evidence, "in: La Persia nel Medioevo, Rome: Accaademia Nazionale dei Lincei, 1971.pp .771-782

حبیب‌پورلداری، محمد؛ نریمان‌فرد، لیلا. (۱۳۹۵). «بررسی تاثیر بیزانس بر تاسیس دارالندوه و سیر تحول آن». تاریخ و پژوهش. سال ۱، شماره ۲، صفحات ۱۵۶-۱۴۱.

بررسی تاثیر بیزانس بر تاسیس دارالندوه و سیر تحول آن

محمد حبیب‌پورلداری^۱، لیلا نریمان‌فرد^۲

چکیده

در گذر از زندگی بادیه به شهر نشینی در شبه جزیره عربستان، علی‌الخصوص شهر مکه و تحولات آن باید اقدامات قصی بن کلاب جد چهارم پیامبر اکرم (ص) را مد نظر قرار داد؛ دورانی آمیخته با تعصبات قومی قبیله‌ای که اساس زندگی اعراب جاهلیت را تشکیل می‌داد. در دورانی که به همراه خانواده به شام سفر کرده بود. قبیله خزانه عهده دار امور مکه بود و آثاری از قوانین و منصب و نشانه‌های تغییر در امور اداره شهر دیده نمی‌شد، اما پس از بازگشت قصی از شهر شام اوضاع کمی متفاوت شد. او با کوله باری از تجربه حاصل از زندگی در قلمرو بیزانس که از مراکز بزرگ فرهنگی و اقتصادی آن زمان بود، وارد دنیای جدیدی فارغ از قوانین مدون شد و در آغاز ضمن ایجاد اصلاحات در شهر مکه، موضوع شورا و ایجاد مرکزی ثابت برای این امور را به صورت جدی دنبال نمود. در این پژوهش سعی شده دیدگاه قصی بن کلاب در این خصوص در کنار سیر تحول آن با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای به صورت توصیفی و تحلیلی بیان شود. کلمات کلیدی: قصی بن کلاب، دارالندوه، قریش، مکه، بیزانس

^۱. دانشجوی دکترای تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد محلات

^۲. دانشجوی دکترای تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد محلات

مقدمه

قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر، جد چهارم پیامبر گرامی اسلام بود که توانست ریاست مکه و امور کعبه را به دست آورد. وی با درایتی که در ساماندهی اوضاع مکه داشت توانست نسبت به اجماع قبایل قریش اقدام نموده و با تقسیم مناصب مهم در مکه در بین قبایل، نماد نوعی رهبر دموکراتیک را به خود بگیرد. او حتی در ادامه کار و در یکی از مهم ترین فعالیت های خود نهاد مشورتی را در خانه خود به صورت کاملاً رسمی تأسیس کرد و ریش سفیدان قبایل را در آن برای تصمیم گیری های مهم فراخواند. تاسیس دارالندوه را باید نشانه هوش سیاسی قصی بن کلاب دانست که با اجماع بزرگان قبایل در یک مجمع و دادن مناصب سعی نمود تا رؤسای قبایل را که در آینده می توانستند برای رهبری او و فرزندانش خطرناک شوند تحت کنترل درآورد. او رهبری دارالندوه را خود به عهده گرفت و با رفع منع قانونی فرزندان خود راه را برای ریاست آینده آنها فراهم نمود. حال با این اوصاف به نظر نمی رسد این طرز تفکر به صورت ذاتی در قصی بن کلاب ظهور کرده باشد، بلکه نشان از اکتسابی بودن این افعال و الگوگیری وی از یک تمدن بزرگ تر می باشد. به نظر می رسد مدت زمانی که وی در قلمرو امپراطوری بیزانس حضور داشت، در برخورد با نهادهای شهری که ساختارهایی مدون برای اداره قلمرو بیزانس بود، تاثیرات عمده ای پذیرفته است. او به واسطه سطوح مختلف تجارت و به تبع آن تردد روز افزون کاروان های تجاری دریافت که اداره این حجم تردد نیاز به قوانینی دارد که روابط را در هر سطح تسهیل کند که امپراطوری بیزانس نیز نهادهایی را به همین منظور تاسیس نموده بود. وی به محض قرار گرفتن در موقعیت سرزمین حجاز به قابلیت های آن پی برد و سعی نمود در حد امکان از تجربیات خود در ساماندهی شهر مکه بهره ببرد. شهر مکه به علت قرارگیری در راه تجاری شمال به جنوب و شرق به غرب شبه جزیره عربستان برای اجرای طرح های قصی مناسب بود و وی با درک این مسائل به صورت گام به گام نسبت به تغییر امور اقدام نمود و در انتها برای تثبیت اصلاحات و تحکیم قدرت اقدام به تاسیس دارالندوه (ندوی یا خانه شورا) نمود. این مجلس با هدف مشورت در تصمیم گیری های

مهم در شهر مکه تاسیس شد و تا ورود اسلام به مکه نقش مهمی در تصمیم گیری‌های شهری مکه داشت. در این پژوهش سعی شده با بررسی منابع به سوالاتی از این دست پاسخ روشنی داده شود: آیا سیستم اداره شهری بیزانس تأثیری بر فعالیت‌های قصی و تاسیس دارالندوه داشته است؟ اوضاع شهری در حوزه زندگی قصی در نوجوانی (بیزانس) چگونه بود؟ میزان پابندی روسای قبایل بر تصمیمات دارالندوه چگونه بود؟ وظایف دارالندوه چه بود؟ با ورود اسلام وضعیت دارالندوه چه شد؟

معرفی قصی بن کلاب

قصی بن کلاب بن مرث بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر که پدرش کلاب بن مره و مادرش فاطمه دختر سعد بن سَیل تیره‌ای از قبیله یمنی آزد شنوءه، بود.^۱ مورخان اتفاق نظر دارند که قصی از طایفه قریش و قریش از فرزندان کنانه‌اند که نسب وی به وسیله عدنان به اسماعیل میرسد.^۲ (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۸، ص ۵۱)

حاصل این ازدواج زید (قصی) و زهره و یک دختر با نام نعم بود با مرگ کلاب مادرش با فردی از قبیله قضائه به نام ربیع بن حرام ازدواج کرد.^۳ منابع اخبار روشنی از علت مرگ پدر و سن قصی به دست نمی‌دهد آنچه که واضح است قصی که کوچک تر از زهره بود به همراه مادر به سرزمین عذره از بلندی‌های شام رفت و زهره در میان قوم خود ماند. او برادری هم به نام رزاح داشت که فرزند ربیع بود، اما زید به علت اینکه از قوم خود دور افتاده بود نام قصی (دورافتاده) را بر او نهادند.^۴ فرزندان وی عبارت بودند از

^۱ بغداد ابن حبیب، (۱۴۰۵). المنق. تحقیق خورشیداحمد فاروق. بیروت، عالم الکتب، ص ۸۲.

^۲ ابراهیم حسن، حسن، (۱۳۸۰). تاریخ سیاسی اسلام. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: جاویدان، ص ۵۱.

^۳ بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. (۱۳۶۳). انساب الاشراف. تحقیق عبدالحی حبیبی. ج ۱. تهران: دنیای کتاب، ص ۴۸-۴۰.

^۴ کاتب واقدی، محمد بن سعد. (۱۳۷۴). الطبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغان. بی‌جا: فرهنگ و اندیشه، ص ۵۴.

عبدالمناف، عبدالدار، عبدالعزی، عبدالقصی و نیز دو دختر.^۱ او در جوار تمدن بیژانس رشد یافت و در دوره نوجوانی با یکی از افراد قبیله درگیر شد در حین درگیری فرد مذکور به تمسخر نَسَب او می پردازد، او شکایت پیش مادر می برد مادر نیز او را از حقیقت نسبش مطلع می کند. او نیز با اندکی تأمل در ماه های حج با کاروانی از قبیله قضائیه به سوی مکه رهسپار شد. در مکه با حَبَّی دختر حُلَیل بن حُبَیْه، که آخرین رئیس قبیله خُزاعی در مکه و مسئول و پرده دار کعبه بود آشنا می شود. وقتی نسب لیاقت و درایت قصی برای او مسجّل شد با ازدواج وی موافقت می نماید.^۲ (تاریخ یعقوبی، ۱۳۷۱، ص ۳۰۵)

حاصل این ازدواج چهار فرزند به نام های عبدالدار، عبدالعزی، عبدمناف و عبدقصی بود؛^۳ در پی مرگ حُلَیل بن حُبَیْه، ابو عُبَیْشان سلیمان بن عمرو عهده دار امور شد اما قصی با زیرکی در ازای یک خیک شراب و یک شتر بر سر این مناصب با او معامله کرد که از آن پس در عرب معامله های زیان بار را با آن مقایسه می کردند.^۴ او از هوش و درایت بالایی برخوردار بود و به همین علت بین قبایل شهره بود.^۵

اوضاع بیژانس در دوران کودکی قصی

قصی بن کلاب در ابتدای دوران کودکی به همراه خانواده اش به سرزمین عذره (از بلندی های شام) مهاجرت نمود. شامات در آن روزگار تحت سیطره امپراطوری بیژانس بود. با توجه به تأسیس دارالندوه (۴۴۰م) و قوانین آن می توان حدس زد که قصی تقریباً ۴۰ ساله بوده است و اگر حدود ۱۰ سال نیز از حضور او در مکه گذشته باشد می توان دریافت که

۱. آیتی، محمد ابراهیم. (۱۳۷۸). تاریخ پیامبر اسلام (ص). تهران: دانشگاه تهران، ص ۲۹.

۲. یعقوبی، ابن واضح. (۱۳۷۱). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. ج ۱، چ ۶. تهران: علمی و فرهنگی، ص ۳۰۵.

۳. همان، ص ۳۰۷.

۴. ابن خلدون. (۱۳۶۳). تاریخ ابن خلدون. ترجمه عبدالمحمد آیتی. ج ۱، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۳۸۲. و الطبقات الکبری ۵۵. و تاریخ یعقوبی، ج ۶، ص ۳۰۷.

۵. زیدان، جرجی. (۱۳۷۲). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام. تهران: امیر کبیر، ص ۱۳.

وی در حدود سال ۴۰۰ م همزمان با امپراطوری تئودوسیوس دوم (۴۰۸ - ۴۵۰) در بیزانس و همزمان با یزدگرد اول (۳۹۹ - ۴۲۱) در آنجا زندگی می کرده است.

تئودوسیوس^۱ در هفت سالگی به قدرت رسید و بر اساس وصیت پدرش آrcادیوس^۲ تحت سرپرستی یزدگرد اول قرار گرفت و در این مدت یزدگرد اول که به سخاوت و مهربانی شهره عام بود، حسب وصیت پدرش او را به عنوان فرزند خوانده پذیرفته بود؛ اما فرزند پس از رسیدن به قدرت، کفایتی از خویش برای اداره امور کشوری نشان نداد؛ (تاریخ بیزانس، ۱۳۸۴، ص ۳۲) یزدگرد اول که ابتدا سیاست تساهل مذهبی را در پیش گرفته بود با فشار روحانیون زرتشتی و تحریکات مسیحیان در سیاست خود نوساناتی را داشت.^۳ در کشمکش های سیاسی در دو تمدن همجوار آrcادیوس حمایت شاه ایران از به تخت نشینی جانشین خود تئودوسیوس را خواستار بود که یزدگرد نیز این امر را پذیرفت^۴ و تا زمان مرگ یزدگرد، بیزانس از حملات ایران در امان بود و این امر با توجه به حملات بی امان شمالی ها (اقوام هون) و در پی آن سقوط دولت هزارساله روم غربی بسیار مهم بود.^۵ در این ایام در بیزانس و ایران خصوصاً در مناطق مرزی کشمکش های مذهبی بسیاری دیده می شد که در سال ۴۲۱ با صلح به مدت ۸۰ سال به تعویق افتاد و در حقیقت کمرنگ شدند.^۶

کلیساها که در سال ۱۶۰ م. در روم و یونان و ... ساخته شد، بر گرفته از کلمه یونانی اکلِسیا (Ecclesia) که به معنای مجمع مقدس است و این مجامع به نظر

^۱ -Theodosius

^۲ - Arcadius

^۳ . هوار، کلمان. (۱۳۹۰). ایران و تمدن ایرانی. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر، ص ۱۵۰-۱۴۹.

^۴ . رجبی، پرویز. (۱۳۸۲). هزاره های گمشده. ج. ۵. تهران: توس، ص ۲۷۲.

^۵ . پیرنیا، حسن. ۱۳۹۳. تاریخ ایران قبل از اسلام. تهران: نیک فرجام، ص ۱۳۵-۱۳۴.

^۶ . هزاره های گمشده. ج. ۵، ص ۲۱۳.

می‌رسد می‌توانست برخلاف عقیده برخی از پژوهشگران^۱ الگویی برای جوانی که در همان محدوده زندگی می‌کرد باشد. کلیسا وظیفه داشت که حکم خداوند را اجرا کند و انجیل را موعظه کند. بنابراین، خدمتگزارانی داشت که مبشر بشارت مسیحیت بودند و دارای طبقه بندی بودند که در آن پرسبیترها (presbyteros or presbyters) یا بزرگترها که از نظر سنی بزرگتر از بقیه طبقات حاضر در جلسه بودند جالب توجه است.^۲

کلیساها در ابتدا به صورت تشکیلات بسیار ساده ای بودند که بیشتر رنگ و بوی مذهبی داشتند؛ اما با گذشت زمان و ترویج دین مسیحیت کلیساها علاوه بر نقش مذهبی نقش اجتماعی نیز به خود گرفته و به احوال یتیمان و فقرا نیز رسیدگی می‌کردند و حتی به جایی رسید که روحانیون مسیحی در امور سیاسی و اقتصادی امپراطوری نیز مشاوره می‌دادند و حتی تصمیماتی نیز اتخاذ می‌نمودند.^۳

بیزانس اوج شکوه معماری و قوانین مدون خود را به نمایش گذاشته بود. در این بین قصی کودکی خود را در این فضای قانونمند سپری می‌نمود و در این منطقه امپراطور در رأس همه امور قرار داشت و با توجه به اینکه برای هر پستی فردی را در نظر گرفته بود، هر روز صاحب منصبان در حضورش جمع می‌شدند و گزارشی از عملکرد و اتفاقات در سراسر بیزانس ارائه می‌دادند و از او نظر خواهی کرده و با یکدیگر مشورت می‌نمودند.^۴

در امپراطوری بیزانس اداره امور باید با تصمیماتی از سوی بزرگان آن اتخاذ می‌شد. مجلس سنا که از سنای روم همانند سازی شده بود در تدوین قوانین کمک می‌کرد؛ اما قدرت تصویب یا رد آن را نداشت و در رده های پایین تر نیز شورای مشورتی که از اهمیت

۱. محمود آبادی، اصغر؛ دهقان، معصومه. (۱۳۹۰). «تحولات و نقش دارالندوه از تأسیس تا ویرانی». مجله تاریخ پژوهی. سال ۸، شماره ۱.

۲. مشکور، محمدجواد. (۱۳۷۷). خلاصه الادبیان. تهران: شرق، ص ۱۷۶.

۳. نوری، محمد شیخ امیر. (۱۳۸۴). تاریخ بیزانس. تهران: پیام نور، ص ۵۱-۵۰.

۴. آ. کوریک، جیمز. (۱۳۸۳). امپراطوری بیزانس، ترجمه مهدی حقیقت خواه. تهران: ققنوس، ص ۳۰.

کمتری نسبت به سنا برخوردار بود و شامل مشاورانی می شدند که در سطوح پایین تری از امپراطور وی را یاری می دادند.^۱ به نظر می رسد این شورا همان شورای ناحیه‌ای است که هر سال در هر شهر تشکیل می شد و برای آن ناحیه قانون گذاری می کرد، مالیات وضع می نمود و وظیفه داد گاه بخش را به عهده داشت؛ به گزارش ویل دورانت در تاریخ تمدن این محل در برخی اوقات محل انشاء شعر و بزم، آواز و موسیقی نیز بود و تا سال ۱۱۶۸ م ادامه داشت.^۲

این وضع برای امپراطوری بیزانس با توجه به گزارش هایی که از منابع مختلف بدست آمده بسیار محتمل است. شامات به عنوان هایل اقتصادی غرب می بایست زیرساخت های مناسبی داشته باشد؛ رسیدگی امور در این منطقه پرتدد نیاز به یک مدیریت شهری و فضایی پیشرفته دارد که از عهده شهرهای بیزانسی خارج نبود. شهرهایی که با یک نظم و نظام خاصی ساماندهی و سازماندهی شده بودند. در تأیید این موضوع می توان به گزارش ویل دورانت اشاره نمود که در آن از اسکندریه به عنوان تنها شهر امپراطوری یاد می کند که بدون وقفه در حال پیشرفت است و بیان می کند که این شهر طوری بنا شده است که تمامی تمدن های اطراف مدیترانه می بایست از آن استفاده کنند.^۳

از سوی دیگر اطراف کعبه در و دیوار نداشت؛ یعنی اطراف جایی که مسجدالحرام نامیده می شد دیواری نداشت. قریش جلسات عمومی خود را در اطراف مسجد برقرار می کرد؛ پس از آن قصی اولین خانه مکه را در سال ۴۴۰ میلادی در جهت شمال غربی و روبروی رکن شامی ساخت و آن را محلی برای جلسات خصوصی و مشورت قرار داد. و ریاست آن را خود به عهده گرفت، به این ترتیب و به دستور قصی بن کلاب دارالندوه هم برای جلسات خصوصی بنا گردید.^۴

۱. احمد العلی، صالح. (۱۳۸۴). عرب کهن در آستانه بعثت. ترجمه هادی انصاری. تهران: چاپ و نشر بین الملل، ص ۳۲.

۲. دورانت، ویل. (۱۳۴۲). تاریخ تمدن. ترجمه ابوطالب صارمی. ج ۴. تهران: اقبال، ص ۱۳۷-۱۳۶.

۳. همان، ص ۲۳۲.

۴. السباعی، احمد. (۱۳۸۵). تاریخ مکه. ترجمه رسول جعفریان. تهران: مشعر، ص ۶۷-۶۵.

اصلاحات قصی

منصب رفادت (مهمانداری و پذیرایی از زایران کعبه از ابتکارات قصی بن کلاب بود که به دست حارث بن عامر و بنی نوفل انجام شد.^۱ او در ساماندهی اوضاع مکه مقام سقایه و امارت البیت را نیز با جدیت پیگیری نمود. مقام سقایت را با توجه به کمیابی آب و عبور کاروان‌های تجاری و حج‌گزاران بسیار پر سود بود و عواید حاصل از آن را در دفتری در دارالندوه ثبت می‌کرد.^۲ به این دو مقام در آیه ۱۹ سوره ۹ قرآن کریم نیز اشاره شده است.

قصی امور کعبه و مکه را بدست گرفت و دست خزاعه را کوتاه نمود و قوم خود را در مکه گرد آورد.^۳ کار قصی به جایی رسید که قریش در زمان حیات و پس از مرگ وی کارهای او را چون حکم دینی واجب الاطاعه می‌دانستند. قصی نخستین کسی است که قریش را به عزت رسانید، و بزرگی و سربلندی و هماهنگی ایشان به وسیله وی آشکار شد. پس قبیله قریش را که برخی در درّه‌ها و قلّه‌های کوه منزل داشتند فراهم ساخت و در وادی مکه و نزدیک خانه خدا جای داد و جای هر کدام را معین نمود با آنکه پیش از وی پراکنده بودند و در گمنامی زندگی می‌کردند. قصی پذیرایی حاجیان را بر قریش واجب ساخت. قبیله قریش با امور متهورانه قصی که بی شک چهره‌ای تاریخی شده بود، مکه را از آن خود ساخت. قصی در قرن ششم به مکه به عنوان جمهوری بزرگ تجاری عربستان رونق بخشید. وی نخستین فرد از اولاد کعب بن لوی است که بر قوم خویش حکومت و سلطنت یافت و حجابت و رفادت و سقایت و ندوه و لواء (یعنی هر گاه قصی سپاهی از مکه بیرون می‌فرستاد برای فرمانده آن لواء می‌بست.) همه را به دست آورد و قریش او را مجمع نامیدند.^۴ قریش از نظر بزرگواری قصی، مرگ وی را مبدأ تاریخ شناختند و چون عام الفیل پیش آمد و سال مشهوری بود آنرا مبدأ تاریخ قرار دادند.^۵ حکمیت قریش پیش

۱. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۲.

۲. Muhammad Hamidullah, (The city states of mecca), ic, XII(1983), p.266.

۳. همان، ص ۳۰.

۴. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۰.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۵۹.

از قصی بن کلاب با قبیله خزاعه بود و با روی کار آمدن قصی، قریش را به دور هم جمع کرد و آنها را متحد ساخت و ریاست امور کعبه را به خود اختصاص داد.^۱ قصی وقتی از کار مکه آسوده گشت با قطع درختان اطراف کعبه قریش را به خانه سازی اطراف حرم ترغیب نمود؛ او خانه خود را به عنوان اولین خانه بنا نهاد و آن را به عنوان دارالندوه نامید. آن را محل مشورت قریش قرار داد.^۲ (ابن هشام، ۱۳۷۵، ص ۸۳)

تأسیس دارالندوه:

قصی در دوران جوانی در فضای پر ازدحام شام آن روز، با قوانین مدون و صاحب منصبان مختلف با شغل‌های متفاوت رشد یافت و پس از بازگشت به مکه سعی نمود تا در حد امکان گوشه‌ای از آن قوانین را در مکه به اجرا بگذارد. در حقیقت اصلاحاتی را در این راه پی‌ریزی کرد تا او را به قدرتی بی‌رقیب تبدیل کند. از سوی دیگر واضح است که قصی اگر استعدادهای اقتصادی مکه را درک نمی‌کرد به هیچ وجه نمی‌توانست در فکر اصلاحات در مکه برآید.

قصی بن کلاب پیرو اصلاحات در اوضاع مکه و با توجه به تجربه حکومت شورایی در بیزانس که در ذهن داشت در زمان بدست گرفتن حکومت، دارالندوه را تأسیس نمود که محلی برای مشورت امور قریش باشد. قصی از اعضای قبایل خود در تشکیل شورای مرکزی دارالندوه استفاده نمود. اعضای قریشی عضو دارالندوه را قریش بطایع می‌گفتند که شامل هاشم، امیه، مخزوم، سهم، نوفل، زهره، اسد و تیم بود.^۳ اعضای این محفل قریشیانی بودند که چهل سال داشتند و در تبصره‌ای بر این قانون فرزندان قصی با هر سن و سالی می‌توانستند وارد آن شوند که به نوعی تلقین اشرافی‌گری می‌نمود؛^۴ دارالندوه از

^۱. تاریخ سیاسی اسلام، ص ۵۳.

^۲. ابن هشام، عبدالملک. (۱۳۷۵). سیره نبویه. ترجمه سید هاشم رسولی. تهران: کتابچی، ص ۸۳..

^۳. تاریخ مکه، ص ۹۰.

^۴. همان، ۹۱.

دوران جاهلیت تاهجرت بااهمیت بوده است و در طول این دوره محل اخذ تصمیمات تأثیر گذاری بود.^۱

تمامی تصمیمات برای آغاز جنگ یا برقراری صلح و یا هم پیمانی با گروه یا قبیله دیگر در دارالندوه بررسی می شد. در زمان جاهلیت و در زمان جنگ مقام لواء یا پرچم در جنگ ها بسیار مهم بود که طبق نظر قصی با تبادل نظر در دارالندوه عقداللواء منعقد شده و پرچم به دست فرماندهی معین گذارده می شد.^۲ و یا زمانی که قصی در دارالندوه زره بر تن می کرد، حرکت از آنجا به سمت میدان جنگ آغاز می شد.^۳

در حوزه فعالیت های اجتماعی دارالندوه، باید بیان کرد که ختنه پسران در این مکان انجام میشد. دختران همانند پسران به هنگام رسیدن به بلوغ پس از بررسی و تأیید در دارالندوه لباسی مخصوص برتن می کردند و مانند بیزانس به همه اعلان می شد.^۴ هیچ مردی ازدواج نمی کرد مگر در دارالندوه^۵ و در مقابل برای زنان نیز همین طور بود. جوانان خطا کار نیز در دارالندوه محاکمه، بخشیده و یا مجازات می شدند.

در حوزه فعالیت های اقتصادی در دارالندوه با توجه به علایق مردم مکه به سرمایه گذاری در تجارت و مسیر تردد کاروان های تجاری که از مکه می گذشت، در دارالندوه دفاتری جهت ثبت میزان سهام و شراکت شرکا وجود داشت. مردم مکه ضمن بدرقه کاروان ها از دارالندوه به هنگام بازگشت نیز از کاروان در همان دارالندوه از آن استقبال می نمودند و این اسناد را در دارالندوه نگهداری می کردند. در حقیقت دارالندوه به عنوان دفتر اسناد رسمی تجارت در نظر گرفته شده بود.^۶

^۱. فاسی، محمد بن احمد. (۱۳۸۶). شفاءالغرام باخبار البلد الحرام. ترجمه محمد مقدسی: تهران، مشعر، ص ۳۵.

^۲. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. (۱۳۶۳). انساب الاشراف. تحقیق عبدالحی حبیبی ج ۱. تهران: دنیای کتاب، ص ۷۸.

^۳. همان، ص ۴۴.

^۴. عرب کهن در آستانه بعثت، ۱۷۷.

^۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۰۹.

^۶. علی، جواد. (۱۳۶۹). تاریخ مفصل عرب پیش از اسلام. ترجمه محمد حسین روحانی. بابل: کتابسرای بابل، ص ۴۵.

قصی در تقلید از آداب مجالس شورایی در بیزانس، دارالندوه را محلی برای تشکیل اغلب محافل ادبی اعراب قرارداد که در آن محفل اعراب به سخنوری و مشاعره پرداخته و در مورد مسائل اجتماعی و ادبی صحبت می نمودند؛ این محافل را که در مجاورت کعبه بود به اصطلاح نادى یا باشگاه می گفتند و به دارالندوه معروف بود.^۱ قصی این مکان را در نزدیکی کعبه بنا نمود و بزرگان قریش در مواقع مهم برای مشورت بدانجا میرفتند و کسی که کمتر از چهل سال داشت نمی توانست در این مکان راه یابد. مراسم زناشویی، آماده ساختن پرچم جنگ در آن خانه انجام می یافت. همین قسم انجام تشریفات برای تملک جاریه‌های (کنیزان) قریش در خانه شوری وقوع می یافت. اداره این مکان نیز به تیره عبدالدار سپرده شده بود.^۲

اوضاع دارالندوه پس از ظهور اسلام

با ظهور اسلام از نقش فعال دارالندوه در عرصه اداری با توجه به حجم اخبار رسیده کاسته شد اما تا قبل از فتح مکه و در زمان جاهلیت تصمیماتی علیه پیامبر از جمله محاصره اقتصادی شعب ابیطالب و نقشه شوم قتل پیامبر اکرم (ص) در دارالندوه گرفته شد.^۳ با ظهور اسلام حکیم بن حزام برادرزاده حضرت خدیجه (س) که عهده دار امورات دارالندوه بود پس از اینکه مسلمان شد این خانه را به هزار درهم به معاویه بن ابوسفیان فروخت.^۴ در عمره القضا که کفار قریش در سال قبل اجازه به جای آوردن مناسک حج را به مسلمانان نداده بودند با اخباری که از مشقت‌های صحابه رسول الله در مدینه داشتند تصمیم گرفتند همگی

^۱ تاریخ تمدن اسلام، ص ۴۷۲.

^۲ همان، ص ۱۶.

^۳ شهیدی، سید جعفر. (۱۳۸۳). تاریخ تحلیلی اسلام. تهران: نشر دانشگاهی، ص ۵۹.

^۴ الجزری، عز الدین بن الأثیر أبو الحسن علی بن محمد. (۱۹۸۹/۱۴۰۹). أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱.

بیروت: دار الفکر، ص ۵۲۲. و العسقلانی، احمد بن علی بن حجر. (۱۱۹۵/۱۴۱۵). الإصابة فی تمييز الصحابة.

تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض. ج ۲. بیروت: دارالکتب العلمیة، ص ۹۸.

در کنار دارالندوه جمع شوند و در صورت مشاهده حالت نزار مسلمانان آنها را مورد تمسخر قرار دهند.

با شروع خلافت امویان و انتخاب شهر شام به عنوان مرکز خلافت موجب شد از لحاظ سیاسی منطقه حجاز تا حدی کم‌رنگ‌تر شود در خصوص سرنوشت دارالندوه با دنبال کردن منابع می‌توان گفت که معاویه دارالندوه را در ازای صد هزار دینار از فرزندان عبدالدار خرید و از آن پس آنجا محلی برای استراحت خلفا گردید.^۱

عبدالله بن زبیر اصلاحات خاصی را در مکه صورت داد؛ از جمله ایجاد محلی برای نامه‌رسانی، شغل حاجبی و ... و همچنین ساختمانی ویژه ثبت و ضبط بیت‌المال که در کنار دارالندوه تاسیس شد.^۲

اما با تغییر در ساختار حکومت و پا به عرصه گذاردن عباسیان، دارالندوه همان روند نزولی خود را طی کرد تا اینکه پس از ابوالعباس سفاح و در زمان خلیفه منصور عباسی در سال ۱۳۷ ه. ق والی مکه زیاد بن عبدالله حارثی نامه‌ای نوشت تا خانه‌های اطراف مسجدالحرام را خریداری نموده و بر وسعت آن بیفزاید. پس از اخذ رضایت از مردم، خانه‌های اطراف ویران شد و طبق این اصلاحات دارالندوه در کنار مسجدالحرام قرار گرفت.^۳ اما در زمان معتضد عباسی از اهمیت آن کاسته شد تا جایی که به هنگام باران آب از کوه قعیقان سرازیر گشته و زباله‌های دارالندوه را به مسجدالحرام می‌آورد، که در سال ۲۸۰ ق عیبدالله بن سلیمان وزیر معتضد عباسی با توجه به نامه‌نگاری همسایگان اداری دارالندوه و شکایت از وضعیت نابسامان این بنا در سال ۲۸۱ با دستور خلیفه آنجا را بازسازی کنند و در سال ۳۰۶ تعمیر و مرمت به پایان رسید و دارالندوه بخشی از مسجد

^۱ ازرقی، ابوالولید محمد بن عبدالله بن احمد. (۱۳۶۸). اخبار مکه و ما جاءها من الآثار. تحقیق رشدی الصالح

ملحس. ترجمه و تحشیه از محمود مهدوی دامغانی. تهران: بنیاد، ص ۲۰۷-۲۰۸.

^۲ تاریخ مکه، ص ۲۳۹ و ۱۷۲.

^۳ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۵۹ و

گردید.^۱ در دوره فاطمیون نیز گزارشی از تقسیمات اداری در ساختمان‌های اطراف دارالندوه در محله‌ای که در حال حاضر به محله شامیه معروف است به دست رسیده است.^۲ در سفرنامه‌های مختلف نیز به آن اشاره شده در اطراف دارالندوه زیر مقرنس‌های میان ستون، نشیمنگاه‌هایی بود که کاتبان و قاریان و برخی از خیاطان نیز در آنجا به کسب و کار مشغول بوده اند.^۳

در زمان قصی بن کلاب دارالندوه در قسمت غربی باب شیبیه که از ورودی‌های اصلی به مسجدالحرام بود،^۴ قرار داشت و طبق نقشه امروزی گمان می‌رود از پشت مقام حنفی تا انتهای باب الزیاره و باب القبطی بوده است و در آن به سمت مسجدالحرام باز می‌شد.^۵

نتیجه‌گیری:

در نتیجه این بحث باید اذعان داشت که ایجاد دارالندوه نه فقط یک تحوّل در عرصه اجتماعی، بلکه تحوّل شگرف در نگرش‌های سیاسی آن دوران بود و در تصدیق این موضوع می‌توان به گزارش‌هایی اشاره کرد که در آن از مجالس مشاوره در اطراف کعبه پیش از قصی اشاره کرد که مایه قدرت‌گیری سران قبایل شده بود. اما قصی با ایجاد مرکزی به سرپرستی خود عملاً ابتکار عمل را از دست روسای دیگر قبایل خارج نمود و ضمن ایجاد یک مرکز تصمیم‌گیری در کنار فعالیت‌های سیاسی، فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی را تحت کنترل این مرکز درآورد. در نگاه کلی باید در نظر گرفت که قصی

^۱ عبدالله، حسین. (۱۲۵۴). تاریخ العمارة المسجدالحرام (بما احتوی من مقام ابراهیم و المنبر و غیرذالک). ج ۵.

جده: باسلامه المطبعة الشریقه، ص ۶۲.

^۲ تاریخ مکه، ص ۲۷۳.

^۳ ابن جبیر، ابی الحسن محمد. (۱۹۸۶). رساله اعتبار الناسک فی ذکر الاثار الکریم و المناسک، معروف به الرحله ابن جبیر. ج ۲. بیروت: دارالمکتبه الهلال، ص ۱۰۴. و ابن بطوطه، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم. (۱۳۷۶). سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمد علی موحد. تهران: سپهر نقش، ص ۱۷۴.

^۴ تاریخ مکه، ص ۶۷-۶۵.

^۵ همان، ص ۲۴۰.

تقسیم بندی و ساماندهی فعالیت‌های شهری در جامعه تحت کنترل را از شهرهای بیزانس به ارث برده است. او که دوران کودکی و جوانی را در شامات به سر می‌برد از نوع اداره شهرهای بیزانس توسط قسمت‌های مختلف و شوراهای مشورتی و سنا نیز بهره برده بود و یا زندگی وی از تصمیمات آنها بی تأثیر نبوده است. او در شرایطی رشد یافت که منطقه زندگی‌اش محل تردد کاروان‌های بسیاری از مناطق مختلف شبه جزیره بوده و در این میان وی از ویژگی‌های تبادل فرهنگ‌ها و سنن نیز بهره‌مند بوده است. علاوه بر آن با این ویژگی‌ها به عنوان فردی خاص در نگاه اعرابی که تنها عصیت قومی و نژادی را مایه برتری می‌دانستند وارد مگه شد و در حقیقت در میان سیستم اداری بیزانس آموزش دید و به عنوان یک روشنفکر وارد عرصه شد. او با ساماندهی اوضاع، موقعیت خویش را در بین اعراب تثبیت نمود و فرزندان خویش را به عنوان تنها نفرات صاحب امتیاز وارد دارالندوه کرد تا آینده خانواده خود را طرح ریزی نماید. در انتها در حالی که به نظر می‌رسد هر شخص دیگری با الهام از بیزانس یا ایران می‌توانست جایگزین قصی شود، باید گفت قصی تنها فرد کاریزما در دوره خود بود که از جرأت و هوش بالایی برای ایجاد تغییر برخوردار بود و توانست با الهام از محل زندگی خود آینده خود و خانواده اش را طرح ریزی کند.

منابع

- آ. کوریک، جیمز. (۱۳۸۳). امپراطوری بیزانس، ترجمه مهدی حقیقت خواه. تهران: ققنوس.
- آیتی، محمد ابراهیم. (۱۳۷۸). تاریخ پیامبر اسلام (ص). تهران: دانشگاه تهران.
- ابراهیم حسن، حسن. (۱۳۸۰). تاریخ سیاسی اسلام. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: جاویدان.
- ابن بطوطه، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم. (۱۳۷۶). سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمد علی موحد. تهران: سپهر نقش.

- ابن جبیر، ابی الحسن محمد. (۱۹۸۶). رساله اعتبار الناسک فی ذکر الاثار الکریم و المناسک، معروف به الرحله ابن جبیر. ج ۲. بیروت: دارالمکتبه الهلال.
- ابن خلدون. (۱۳۶۳). تاریخ ابن خلدون. ترجمه عبدالمحمد آیتی. ج ۱، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن هشام، عبدالملک. (۱۳۷۵). سیره نبویه. ترجمه سید هاشم رسولی. تهران: کتابچی.
- احمد العلی، صالح. (۱۳۸۴). عرب کهن در آستانه بعثت. ترجمه هادی انصاری. تهران: چاپ و نشر بین الملل.
- الجزری، عز الدین بن الأثیر أبو الحسن علی بن محمد. (۱۹۸۹/۱۴۰۹). أسد الغابۀ فی معرفۀ الصحابۀ. ج ۱. بیروت: دار الفکر.
- ازرقی، ابوالولید محمد بن عبدالله بن احمد. (۱۳۶۸). اخبار مگه و ما جاءها من الآثار. تحقیق رشدی الصالح ملحس. ترجمه و تحشیه از محمود مهدوی دامغانی. تهران: بنیاد.
- السباعی، احمد. (۱۳۸۵). تاریخ مگه. ترجمه رسول جعفریان. تهران: مشعر.
- العسقلانی، احمد بن علی بن حجر. (۱۱۹۵/۱۴۱۵). الإصابۀ فی تمييز الصحابۀ. تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض. ج ۲. بیروت: دارالکتب العلمیۀ.
- بغدادی، ابن حبیب. (۱۴۰۵). المنمق. تحقیق خورشیداحمد فاروق. بیروت، عالم الکتب.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. (۱۳۶۳). انساب الاشراف. تحقیق عبدالحی حبیبی. ج ۱. تهران: دنیای کتاب.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۹۳). تاریخ ایران قبل از اسلام. تهران: نیک فرجام.
- دورانت، ویل. (۱۳۴۲). تاریخ تمدن. ترجمه ابوطالب صارمی. ج ۴، تهران: اقبال.
- رجبی، پرویز. (۱۳۸۲). هزاره های گمشده. ج ۵. تهران: توس.
- زیدان، جرجی. (۱۳۷۲). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام. تهران: امیر کبیر.
- شهیدی، سید جعفر. (۱۳۸۳). تاریخ تحلیلی اسلام. تهران: نشر دانشگاهی.

عبدالله، حسین. (۱۲۵۴). تاریخ العماره المسجد الحرام (بما احتوی من مقام ابراهیم و المنبر و غیر ذلک). چ ۵. جده: باسلامه المطبعه الشرقيه.

علی، جواد. (۱۳۶۹). تاریخ مفصل عرب پیش از اسلام. ترجمه محمد حسین روحانی. بی جا: کتابسرای بابل.

فاسی، محمد بن احمد. (۱۳۸۶). شفاء الغرام باخبار البلد الحرام. ترجمه محمد مقدسی: تهران، مشعر.

کاتب واقدی، محمد بن سعد. (۱۳۷۴). الطبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغان. بی جا: فرهنگ و اندیشه.

محمود آبادی، اصغر؛ دهقان، معصومه. (۱۳۹۰). «تحولات و نقش دارالندوه از تأسیس تا ویرانی». مجله تاریخ پژوهی. سال ۸. شماره ۱.

مشکور، محمد جواد. (۱۳۷۷). خلاصه الادیان. تهران: شرق، ص ۱۷۶.

نوری، محمد شیخ امیر. (۱۳۸۴). تاریخ بیزانس. تهران: پیام نور.

هوار، کلمان. (۱۳۹۰). ایران و تمدن ایرانی. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.

یعقوبی، ابن واضح. (۱۳۷۱). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. ج ۱. چ ۶. تهران: علمی و فرهنگی.

Muhammad, Hamidullah. (1983). ((The city states of mecca)) . Ic . XII, p.266